# نهج البلاغه

ترجمه و تدوین :

دکتر محمودرضا افتخارزاده



نشر روزگار

# بخش: ج1

از صفحه 401 تا صفحه 500 (معادل 100 صفحه)

وَلَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيمَةٌ. مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ ٱلْيَوْمِ، وَ أَمْحَى الظُّلَمَ لِتَذَاكِيرِ ٱلْهِمَمِ!

فرازمندی را تن‌پروری نسازد، هان که خواب چه برهم زنِ برنامه‌های روز است، و تاریکی‌ها نابودگرِ کوشش‌های به یاد مانده!

---

**▣ این سخنان در منبع زیر فرازی است از یک خطبهٔ بلند:**

تمام‌النهج. خ ۴۶۶/۵۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در یک واژه: محدود ← ممدود، و لاتجتمع ← لاتجتمع.

## و من كلام له عليه‌السلام

**لما خرج بُسر بن ابي ارطاة الى الحجاز فجمع عليه‌السلام الناس، وحضهم على الجهاد. فسكتوا ملياً.**

**﴿خطبه ۱۱۹﴾**

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

**آنک که بُسر پسر ابو ارطاة به حجاز تاخت حضرتش مردم را گردآورد و به جهادِشان برانگیخت، زمانی خموشیدند**

**﴿خطبه ۱۱۹﴾**

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَا بَالُكُمْ؟ أَمُخْرَسُونَ أَنْتُمْ؟

حضرتش علیه‌السلام فرمود: چه‌تان شده! گنگید؟!

فَقال قَوْمٌ مِنْهُمْ: يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ، إِنْ سِرْتَ سِرْنا مَعَكَ.

*دسته‌ای از مردم گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر روی با تو رویم!*

فَقالَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: مَا بَالُكُمْ! لَا سُدِّدْتُمْ لِرُشْدٍ! وَ لَا هُدِيتُمْ لِقَصْدٍ! أَ فِي مِثْلِ هٰذا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرُجَ؟ وَإِنَّما يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هٰذا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعانِكُمْ وَ ذَوِي

حضرتش علیه‌السلام فرمود: چه‌تان است! نه به رستگاری ره می‌سپرید، و نه به دادی می‌گرایید! آیا در چنین هنگامه‌ای سِزَد که من برون شوم؟ در چنین رزمی باید که فردی از نستوهان و پهلوانانِ‌تان که

بِأْسِكُمْ، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ اَلْجُنْدَ وَاَلْمِصْرَ وَ بَيْتَ اَلْمَالِ وَ جِبَايَةَ اَلْأَرْضِ وَاَلْقَضَاءَ بَيْنَ اَلْمُسْلِمِينَ، وَاَلنَّظَرَ فِي حُقُوقِ اَلْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرَى، أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ اَلْقِدْحِ فِي اَلْجَفِيرِ اَلْفَارِغِ، وَ إِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اِسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا. هٰذَا لَعَمْرُ اَللَّهِ الرَّأْيُ اَلسُّوءُ. وَ اَللَّهِ لَوْلَا رَجَائِي اَلشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي اَلْعَدُوَّ ـ وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ ـ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ، فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اَخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَ شَمَالٌ؛ طَعَّانِينَ عَيَّابِينَ حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ. إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ اَلْوَاضِحِ، اَلَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلاَّ

من گزینمش برون شود! برایم شایسته نیست که سپاه و شهر و دارایی و سرپرستی مالیات‌ها و داوری میانِ مسلمانان و بررسی حقوقِ حق‌خواهان را رها کنم، آنگاه با دسته‌ای بیرون شوم و دسته‌ای را پی گیرم و چون تک تیری در تیردانِ تهی این سو و آن سو شوم! که همانا من میلِ میانی سنگِ آسیایم، آسیا بر من می‌چرخد و من در جایم، هرگاه از آن جدا شوم چرخشش گیج شود، و سنگِ زیرینش بریشد! به خدا سوگند که این اندیشهٔ نادرستی است. و به خدا سوگند که گر در بر خوردم با دشمن شهادت امیدم نبود، که‌ای کاش برخورد با دشمن برایم مقدر شده بود، شترم را زین کرده آنگاه از شما می‌گریختم و هرگز یادِتان نمی‌کردم، بدگویانی عیب جو، کژروانی نیرنگ‌باز! با همبستگی اندکِ دل‌هاتان در فزونیِ شمارِتان بهره‌ای نیست. حقا که بر راهِ روشنی بردمِتان که بر آن نتباهد مگر تباهنده‌ای، هر که پای ورزد به

هالِکٌ. مَنِ اسْتَقامَ فَاِلَی الْجَنَّةِ، وَ مَنْ زَلَّ فَاِلَی النّارِ!

بهشت درآید، و هر که لغزد به دوزخ برآید!

▣ این سخنان در منبع زیر فرازهایی از یک کلام بلند است؛

تمام‌النهج. کم ۱۵۴/۶۸۸ ـ ۶۸۹ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف اندکی در برخی واژگان: عیابین ← عتابین، علیهاالاهالک ← علیهاهالک، و اضافاتی در ساختار: الغارات ۴۲۹. + نهج‌السعادة ۲/۶۰۰، ۶۰۲.

## و من خطبة له علیه‌السلام

**یذکر فیها الآلام، و هي شطرٌ من کتاب طویل له علیه‌السلام امر ان یقرأ علی الناس کل یوم جمعة**

**﴿خطبه ۱۷۲﴾**

**حمد الله**

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

**فرازهایی از رنج نامه‌ای بس بلند که فرمود در هر جمعه بر مردم خوانند که در آن از روزگار کودتای سقیفه و ناسازگاری قریش تا شورش جملیان گوید**

**﴿خطبه ۱۷۲﴾**

**ستایش خداوند**

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي لا تُواري عَنْهُ سَماءٌ سَماءً، وَ لا اَرْضٌ اَرْضاً!

ستایش خدایی را که از او آسمانی آسمانی را، و زمینی زمینی را نپوشاند!

**منها: یوم الشوری**

**روز شورا**

وَ قَدْ قالَ لی قائِلٌ: اِنَّکَ عَلَی هٰذَا الْاَمْرِ یا بْنَ اَبي طالِبٍ لَحَریصٌ؛ فَقُلْتُ: بَلْ اَنْتُمْ وَ اللّٰهِ لَاَحْرَصُ وَ اَبْعَدُ، وَ اَنَا اَخَصُّ وَ اَقْرَبُ، وَ اِنَّما

کسی گفت: ای پسر بوطالب تو بر خلافت آزمندی! گفتم: به خدای که شما آزمندترِ به آن و دورترِ از آنید، و من ویژهٔ آن و بس نزدیکِ به آنم، و تنها حقی را

طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَّعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَإِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ، لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!

که از آنم است می‌خواهم، و شما میانِ من و حقم جدا شده‌اید، و از آن بازم داشته‌اید. پس چون با برهان چیریدمش خروشید، که گویی پریشید و ندانست که چه پاسخم دهد!

## الاستنصار علی قریش

اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَىٰ مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ!

## یاری از خداوند بر قریش

خدایا! یاری می‌گیرمت بر قریش و بر آن که یاری کردِشان! که آنان رشتهٔ خویشاوندیم را بریدند، و بزرگمندیم را کوچک نمودند، و بر ستیزم در حقی که از آنم است گرد آمدند، آنگاه گفتند: هان که حق آن که گیریش، و حق آن که رهابیش!

## منها في ذكر اصحاب الجمل

فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ كَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَ أَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّى

## دربارهٔ جملیان

پس درآمدند و همسرِ فرستادهٔ خدا ﷺ را کشیدند آن سان که کنیز هنگامهٔ فروشش کشاید، با او رو به بصره نمودند، آن دو زنانِشان را در خانه‌هاشان در پرده هِشتند، و پرده‌نشینِ فرستادهٔ خدا ﷺ را که بر آن دو و بر دیگران ناروا بود

اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ لَهُمَا وَ لِغَيْرِهِما، فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ اِلاّ وَ قَدْ اَعْطانِي الطّاعَةَ، وَ سَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ، فَقَدِمُوا عَلىٰ عامِلِي بِها وَ خُزّانِ بَيْتِ مالِ اَلْمُسْلِمينَ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ اَهْلِها، فَقَتَلُوا طائِفَةً صَبْراً، وَ طائِفَةً غَدْراً. فَوَاللّٰهِ لَوْ لَمْ يُصيبُوا مِنَ اَلْمُسْلِمينَ اِلاّ رَجُلاً واحِداً مُعْتَمِدينَ لِقَتْلِهِ، بِلاجُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذٰلِكَ اَلْجَيْشِ كُلِّهِ، اِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسانٍ وَ لا بِيَدٍ. دَعْ مَا اَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ اَلْمُسْلِمينَ مِثْلَ اَلْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!

آشکار نمودند، با سپاهی که همه‌شان دل‌خواه و نه ناچار به فرمانم گردن نهاده و به من دستِ بیعت داده بودند. بر کارگزارم در بصره و کلیدداران بیت‌المالِ مسلمانان و دیگر بصریان درآمدند؛ گروهی را به شکنج و گروهی را به نیرنگ کشتند. به خدای سوگند که گر بر مسلمانان دستی نمی‌داشتند و تنها یک نفر را همه آهنگ کشتنش می‌کردند و بی‌آنکه گناهی کشتنش را روا سازد می‌کشتند، حقا که کشتنِ همهٔ آن سپاه بر من روا بود، چراکه همه آن جنایت را گواهی دادند و محکوم نکردند، و از آن جنایت با دست و زبان باز نداشتند. بگذر از این که آنان از مسلمانان همان اندازه کشتند که بر آنان در بصره درآمدند!

---

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازی از یک خطبه و فرازهایی از یک نامه است:**

● **الحمدلله:** تمام‌النهج. خ ۴۸۴/۵۹ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **و قد قال:** همان. کب ۸۷۹/۷۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: و قال‌لی قائل منهم، قال‌لی عبدالرحمن‌بن عوف: نهج‌السعاده ۲۱۶/۵. + مصادر ۴۱۴/۲ + مصباح‌البلاغه ۷۹/۴. یا ابن‌ابي‌طالب علی هذاالامر. فقلت: لَسْتُ

علیه حَریصاً: نهج‌السعاده ۲۱۶/۵. + مصباح ۷۹/۴... لَاَحْرَص علیه مني؛ نهج‌السعادة ۲۱۶/۵. + الغارات ۲۰۴. + بحار ۶۰۱/۸. اینّا اَحْرَصُ؛ اناالذي انما طلبت میراث رسول‌الله ﷺ و: همان. + نهج‌السعادة ۲۱۶/۵. حقاً لي ← حقّه‌الذي: هان. + الغارات ۲۰۴. جَعَلَني‌الله و رسوله اولي به، و انّ ولاء امته لي من بعده، آم: همان. + مصباح ۱۴۷/۱. + المستر شد ۷۹/۴. انتم اذ: نهج‌السعاده ۲۱۶/۵. + مصباح ۷۹/۴. ...وجهي دونه بالسیف: نهج‌السعادة ۲۱۶/۵. + مصباح ۷۹/۴.

● **اللهم اني**: همان ۸۸۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در متن و ساختار: استعدیک ← استعینک. اللهم فخذ بحقي منهم، ولاتدع مظلمتي لهم، انک الْحَكَمُ‌الْعَدْلُ: بحار ۱۶۳/۸. ...واکفاوا انائي، و اضاعوا اَیامي، و دفعوا حقي: ابن‌ابي‌الحدید ۹۶/۶. + منهاج ۳۸۳/۳. + الامامة ۱۷۶/۱. + نهج‌السعادة ۲۱۷/۵... واستحلوا المحارم مني: بحار ۱۶۳/۸. ... حقاً کنت اولي به من غیري ← امراً هولي. فسلبونیه: الغارات ۲۰۴. + الامامة ۱۷۶/۱. + ابن‌ابي‌الحدید ۹۶/۶. + بحار ۶۰۱/۸. + منهاج ۳۸۳/۳. + مصباح ۱۴۸/۱. + مستر شد ۷۹/۴. + نهج‌السعادة ۲۱۷/۵. ثم قالوا: انک لحریصٌ متهمٌ: بحار ۱۶۳/۸. تأخذه ← تأخذه، تترکه ← تمنعه، فاصبر مغموماً کمداً: همان منابع. اَوْمُتْ متأسفاً حَنِقاً. وایم‌الله لو استطاعوا... و... و...

● **فخرجوا یجرون**: همان ۸۸۵ ـ ۸۸۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن:... فاي خطیئة اعظم ممّا اتیا: نهج‌السعادة ۲۲۷/۵. + مصباح ۱۵۰/۱. + مستر شد ۸۲/۴. حَبَسانساءَ هما ← صانا حلائلهما: همان. ...لغیرهما من بیتها، فکشفاعنها حجاباً ستره‌الله جل‌اسمه علیها، و ماانصفاالله ولا رسوله من انفسهما. و... و... ثم‌اتواالبصرة في جیش...: الفتوح ۴۶۴/۲. + العقد ۷۴/۵. + نهج‌السعادة ۲۲۹/۵. + مصباح ۸۳/۴. + المغازي ۱۰۱۲/۳. + مصباح ۱۵۰/۱. فقدموا علی عمالي بها ← عاملي بها... من اهل مصري ← غیرها، و اهلها. الذین کلهم مجتمعون: نهج‌السعادة ۲۲۷/۵. + مصباح ۱۵۱/۱. في طاعتي و علی بیعتي، و بها شیعتي، فدعواالناس الی معصیتي، و الی نقض بیعتي و طاعتي، فمن اطاعهم اکفروه، و من عصاهم قتلوه: همان. + مصباح ۸۳/۴.

● **فقتلوا طائفة**: همان ۸۸۷ ۸۸۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: و وثبوا ← ثم دأبوا: منهاج ۳۸۴/۳. علی شیعتي من‌المسلمین: همان. + الغارات ۲۰۶. + ابن‌ابي‌الحدید ۹۷/۶. + بحار ۶۰۱/۸. فقتلوا طائفة منهم: همان. و... و طائفة غضبوا لِلّهِ ولي و... و...: همان. لم یصیبوا ← یقتلوا: نهج‌السعادة ۲۳۴/۵. + مصباح ۸۴/۴. معتمدین ← متعمّدین. لَحَلَّ لي قتالهم و: مصباح ۱۵۲/۱. ...لرضاهم بقتل مَنْ قُتِلَ: نهج‌السعادة ۲۳۵/۵. مثل ← اکثر من: الغارات ۲۰۶. + الامامة ۱۷۶/۱. + ابن‌ابي‌الحدید ۹۷/۶. + بحار ۶۰۲/۸. + منهاج ۳۸۴/۳. + مصباح ۸۴/۴.

## و من خطبة له عليه‌السلام
### في ذم العاصين من أصحابه
### ﴿خطبه ۱۸۰﴾

أَحْمَدُ ٱللّٰهَ عَلىٰ مَا قَضىٰ مِنْ أَمْرٍ، وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ، وَ عَلَى ابْتِلائي بِكُمْ أَيَّتُهَا ٱلْفِرْقَةُ الَّتِي إِذا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ، وَ إِذا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ. إِنْ أُمْهِلْتُمْ خُضْتُمْ، وَ إِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ، وَ إِنِ ٱجْتَمَعَ النَّاسُ عَلىٰ إِمامٍ طَعَنْتُمْ، وَ إِنْ أُجِئْتُمْ إِلىٰ مُشاقَّةٍ نَكَصْتُمْ. لَا أَبَا لِغَيْرِكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَٱلْجِهادِ عَلىٰ حَقِّكُمْ؟ اَلْمَوْتَ أَوِ الذُّلَّ لَكُمْ؟ فَوَٱللّٰهِ لَئِنْ جاءَ يَوْمِي - وَلَيَأْتِيَنِّي - لَيُفَرِّقَنَّ بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَ أَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قالٍ، وَ بِكُمْ غَيْرُ كَثيرٍ. لِلّٰهِ أَنْتُمْ! أَما دِينٌ يَجْمَعُكُمْ! وَلَا حَمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ! أَوَ لَيْسَ عَجَباً أَنَّ مُعاوِيَةَ يَدْعُو ٱلْجُفاةَ الطَّغامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلىٰ غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطاءٍ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام
### در نکوهش یاران نافرمان
### ﴿خطبه ۱۸۰﴾

می‌ستایم خدای را بر آنچه فرمود، و بر آنچه مقدر داشت، و بر گرفتاریم به شما گروهی که هرگاه فرمودم فرمان نبرید، و هرگاه فراخوانم پاسخ ندهید! گر پس مانید فرو روید، و گر جنگیده شوید فرو افتید، و گر مردم بر پیشوایی گرد آیند سرزنش کنید، و گر به دشواری آورده شوید سُستی کنید. دشمنِ‌تان بی‌ریشه باد! چرا پیروزی‌تان و جهادِ در رهِ حقِ‌تان را چشم براهید؟ مرگ یا خواری‌تان را خواهید؟ به خدای که کاش مرگم رسد، که دارد می‌رسدم، تا میان من و شما جدایی افکند، که من از همنشینی‌تان ناخشنودم، و در انبوهِ‌تان تنهایم، خدای سزاتان دهاد! آیا آیینی نه تا گردآوردِتان، و غیرتی نه تا برآشوبدِتان! آیا شگفت نیست که معاویه تندخویانِ تبهکار را فراخواند و بی‌مزد و پاداش پیروندش، و من شما یادگارهای اسلام و مسلمانانِ نخستین را با مزد و

- وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلامِ، وَ بَقِيَّةُ النّاسِ - إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طائِفَةٍ مِنَ الْعَطاءِ فَتَفَرَّقُونَ عَنّي وَ تَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْري رِضًى فَتَرْضَوْنَهُ، وَلَا سُخْطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ؛ وَ إِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتُ! قَدْ دارَسْتُكُمُ الْكِتابَ، وَ فَاتَحْتُكُمُ الْحِجاجَ، وَ عَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ، وَ سَوَّغْتُكُمْ مَا مَجَجْتُمْ؛ لَوْ كانَ الْأَعْمىٰ يَلْحَظُ، أَوِ النّائِمُ يَسْتَيْقِظُ! وَ أَقْرِبْ بِقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللّٰهِ قَائِدُهُمْ مُعاوِيَةُ! وَ مُؤَدِّبُهُمُ ابْنُ النّابِغَةِ!

پاداشی گران فراخوانم‌تان و از من پراکنید و با من نسازید؟! هان که هیچ یک از فرمان‌هایم را نه خشنود دانید تا خوشش دارید، و نه ناخشنود تا بر آن گرد آیید! هان که آنچه دوستی دیدارش برایم بیش است مرگ است! حقا که قرآن را آموختم‌تان، و با برهانِ استوار داوری کردم‌تان، و آنچه را نمی‌شناختید شناساندم‌تان، و آنچه را پس می‌زدید خوراندم‌تان، که گر کور بود چشم می‌گشود یا خفته بیدار می‌شد! و نادان‌ترین مردم به خداوند کسانیند که رهبرشان معاویه و آموزگارشان عمروعاص باشد!

---

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهایی پراکنده و جابه‌جاست از چند خطبه:**

● **احمدالله...:** تمام‌النهج. خ ۴۷۳/۵۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: أَحْمَدُاللهَ ← الحمدللهِ من امرٍ ← امري، من فعلٍ ← فعلي، لم تطع ← منيت بمن لايطيعُ اذا امرت. لم تجب ← لايجيبُ اذا دعوتُ.

● **ان امهلتم...:** همان ۴۷۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن. أُفٌّ لكم؛ الغارات ۱۹۵. + انساب ۴۰۴/۲. + نثر ۳۱۴/۱. + بحار ۶۰۰/۸. +

منهاج ۱۲۰/۵. + نهج‌السعادة ۴۷۵/۲. امهلتم ← اهملتم، طعنتم ← ظعنتم، طغیتم، مُشاقّة ← مَسافة، لاَاَباً لِغیرکم ← لاَاَباً لکم،... اَوِالذُل لکم في هذه‌الدنیا علی غیرالحق؛ الغارات ۱۹۲. + طبري ۸۱/۴ + نهج‌السعادة ۴۷۱/۲. جاءیومي ← جاءني‌الموت: همان. انالصحبتکم قالٍ ← لَتَجِدُنّي لصحبتکم قالیاً: نهج‌السعادة ۴۷۱/۲. غیرکثیر ←ضنینٍ: طبری ۸۱/۴. حَمیة ← محمیة، تشحذکم ← تحمشکم. و اضافات در متن: الغارات ۱۹۲. + طبری ۸۱/۴. + نهج‌السعادة ۴۷۱/۲.

● **أولیت عجباً**: همان ۴۷۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار: عجباً ← عجیباً، الطغام ← الطغاة، الظـلمة: الغارات ۱۹۲. + نهج‌السعادة ۴۷۱/۲. ...و یُجیبونه في‌السنةالمرة والمرتین و الثلاث الی ایّ وجهٍ شاءَ، ثم: همان. +طبري ۸۱/۴. +البدایة ۳۲۸/۷. ...تریکةالاسلام و اوُلوالنُهیٰ: همان. الی ← علی؛ ۸۱/۴. +بدایة ۳۲۸/۷. و تختلفون عليّ ← و تخالفون عليّ ← الغارات ۱۹۲. + الفتوح ۲۳۷/۴. + طبري ۸۱/۴. + نهج‌السعادة ۴۷۱/۲. و تعصونني همان. +بدایة ۳۲۸/۷.

● **واقرب بقوم...**: همان. خ ۵۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات متن و ساختار: والله لاقرب قوم من‌الجهل بالله، عزوجل، والجراة علیه، والاغترارِ، قوم قائدهم معاویةبن آکلةالاکباد، و مؤدّبهم ابن‌النابغة، و ابوالاعورالسلمي و ابن ابي معیطٍ شاربُ‌الخمر، و المجلودُ حَدّاً في‌الاسلام، و الطریُدمروانُ. و... و... قائدهم ← رئیسهم: بحار ۴۸۳/۸.

## و من خطبة له عليه‌السلام

قبل ایام من استشهاده
وقد قام الیه رجلٌ من أصحابه و هو
اشعث بن قیس فقال: نهیتنا عن
الحکومة ثم امرتنا بها، فلم ندر
ای الامرین ارشد؟ فصفق علیه
السلام إحدی یدیه علی الاخری
ثم قال:

﴿خطبه ۱۲۱﴾

هٰذَا جَزاءُ مَنْ تَرَكَ ٱلْعُقْدَةَ! اَما وَ ٱللّٰهِ لَوْ اَنّی حِینَ اَمَرْتُکُم بِهِ حَمَلْتُکُمْ عَلَی ٱلْمَکْرُوهِ ٱلَّذي يَجْعَلُ ٱللّٰهُ فِيهِ خَيْراً، فَاِنِ ٱسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَ اِنِ اَعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَ اِنْ اَبَيْتُمْ تَدارَكْتُكُمْ. لَكانَتِ ٱلْوُثْقىٰ، وَلٰكِنْ بِمَنْ وَ اِلٰی مَنْ؟ اُرِیدُ اَنْ اُداوِیَ بِکُمْ وَ اَنْتُمْ دائی، کَناقِشِ الشَّوْکَةِ بِالشَّوْکَةِ، وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّ ضَلْعَها مَعَها! اَللّٰهُمَّ قَدْ مَلَّتْ اَطِبّاءُ هٰذَا الدّاءِ الدَّوِيِّ، وَ كَلَّتِ النَّزَعَةُ بِاَشْطانِ ٱلرَّکِيِّ! اَيْنَ ٱلْقَوْمُ ٱلَّذينَ

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

اندکی پیش از شهادتش
اشعث پسر قیس به حضرتش گفت:
ما را از پذیرش حکمیت بازداشتی،
آنگاه به پذیرش آن فرمان دادی،
و ندانیم که کدام یک درست تر
است؟! حضرتش ﷺ دست بر دست
زد و فرمود:

﴿خطبه ۱۲۱﴾

این سزای کسی است که ریسمان راهبری را رها کند! هان به خدای سوگند! آنک که من به حکمیت فرمودم‌تان، گر به ناگواری می‌بردم‌تان، خدای در آن خیری نهاده بود، که گر پای می‌ورزیدید رستگارِتان می‌کردم، و گر کژ می‌شدید استوارِتان می‌ساختم، و گر سر می‌پیچیدید پی‌تان می‌گرفتم، حقا که راهی بس استوار بود، ولی با کی و به چه کسی؟! می‌خواهم که به‌شما درمانم که شما خود دردمید! چون کَشندهٔ خارِ پا با خار که داند نیشِ خار با خاراست! خدایا! پزشکانِ این دردِ بی‌درمان خسته شدند، و آب‌کشانِ از چاه‌ها با ریسمان‌های مویی فرسودند، کجایند

دُعُوا اِلَى الْإِسْلامِ فَقَبِلُوهُ، وَ قَرَأُوا اَلْقُرْآنَ فَاَحْكَمُوهُ، وَ هيجُوا اِلَى اَلْجِهادِ فَوَلِهُوا وَلَهَ اللِّقاحِ اِلىٰ اَوْلادِها، وَ سَلَبُوا السُّيُوفَ اَغْمادَها، وَ اَخَذُوا بِاَطْرافِ اَلْاَرْضِ زَحْفاً زَحْفاً وَ صَفّاً صَفّاً، بَعْضٌ هَلَكَ، وَ بَعْضٌ نَجا. لَا يُبَشَّرُونَ بِالْاَحْياءِ، وَلَا يُعَزَّوْنَ عَنِ اَلْمَوْتىٰ. مُرْهُ اَلْعُيُونِ مِنَ اَلْبُكاءِ، خُمْصُ اَلْبُطُونِ مِنَ الصِّيامِ، ذُبُلُ اَلشِّفاهِ مِنَ الدُّعاءِ، صُفْرُ اَلْاَلْوانِ مِنَ السَّهَرِ. عَلىٰ وُجُوهِهِمْ غَبَرَةُ اَلْخاشِعينَ. اُولٰئِكَ اِخْوانِي اَلذّاهِبُونَ، فَحَقَّ لَنا اَنْ نَظْمَأَ اِلَيْهِمْ، وَ نَعَضَّ اَلْاَيْدِيَ عَلىٰ فِراقِهِمْ. اِنَّ الشَّيْطانَ يُسَنّي لَكُمْ طُرُقَهُ، وَ يُريدُ اَنْ يَحُلَّ دينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً، وَ يُعْطِيَكُمْ بِالْجَماعَةِ اَلْفُرْقَةَ، وَ بِالْفُرْقَةِ اَلْفِتْنَةَ. فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَغاتِهِ وَ

آن گروهی که به اسلام خوانده شدند و پذیرفتندش، و قرآن را خواندند و برتابیدندش، و به جهاد انگیخته شدند، چون شیدایی شتر به زادگانش شیدایش گشتند، و شمشیرها از نیام برکشیدند، و چار سوی زمین را دسته دسته، رسته رسته گرفتند، برخی کشته گشته و برخی رهیدند، به زندگان شاد نشدند و از مردگان سوگوار نشدند، سپیده دیدگان از گریه، تهی شکمان از روزه، خشکیده دهانان از نیایش، رنگ‌پریدگان از شب زنده‌داری، بر چهره‌هاشان گرد فروتنان، آنانند برادران درگذشته‌ام، پس ما را سزد که تشنه‌شان باشیم، و بر جدایی‌شان افسوس خوریم، همانا که شیطان براتان راه‌هایش را هموار سازد، و خواهد که آیینِ‌تان را بند از بند گشاید، و به جای همبستگی پراکندگی‌تان بخشد، و با پراکندگی آشوب ارزانی‌تان دارد، از نرم آوَه‌هایش و دَم‌دَمه‌هایش پرهیزید، و اندرز را از کسی پذیرید که

نَفَثاتِهِ، وَاَقْبَلُوا النَّصيحَةَ مِمَّنْ اَهْداها اِلَيْكُمْ، وَاَعْقِلُوها عَلىٰ اَنْفُسِكُمْ!

ارزانی‌تان دارد، و آن را در جان‌هاتان جا دهید!

▣ این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک خطبهٔ بسیار بلند:
تمام‌النهج. خ ۶۱/۵۲۰، ۵۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف اندکی در برخی واژگان و عبارات: استقمتم ← استممتم، هیجوا، هُیِّجوا، اولادها ← ولدها، الموتی ← القتلی، مُرَّهُ ← عُمُشٌ. الیکم ← الیهم. و اضافات در متن و ساختار: العقد ۱۶۳/۴. + احتجاج ۱۸۵/۱. + الفتوح ۲۵۸/۴. + الاختصاص ۱۵۶. + ارشاد ۱۲۷. + کنز ۱۲۷/۱۱.

## و من خطبة له عليه‌السّلام

روي عن نوف البكالي قال: خطبنا بهذِهِ الخطبة اميرالمؤمنين علي عليه السَّلام بالكوفة و هو قائم على حجارة، نصبها له جعدة بن هبيرة المخزومي، و عليه مدرعة من صوف و حمائل سيفه ليف، و في رجليه نعلان من ليف، و كان جبينه ثفنة بعير. فقال عليه‌السَّلام:

﴿خطبه ۱۸۲﴾

حمد الله و استعانته

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي اِلَيْهِ مَصائِرُ الْخَلْقِ، وَ عَواقِبُ الْاَمْرِ. نَحْمَدُهُ عَلىٰ عَظيمِ اِحْسانِهِ، وَ نَيِّرِ بُرْهانِهِ، وَ نَوامي فَضْلِهِ وَ امْتِنانِهِ، حَمْداً يَكُونُ

## از سخنان حضرتش عليه‌السّلام

نوفِ بکالی گوید: امیرمؤمنان علی ﷺ با این سخنان در کوفه با ما سخن گفت. در حالی که روی سنگی که جَعْده پسر هبیرهٔ مخزومی برایش نهاده بود ایستاده بود و جامهٔ پشمین به تن، و آویزهٔ شمشیرش ازلیف خرما، و چپلیتی از پوست درخت خرما در پا داشت، و پیشانیش چون زانوی شتر پینه بسته بود، حضرتش ﷺ فرمود:

(۱۸۲)

ستایش خداوند و یاری از او

ستایش خدایی را که بازگشتگهِ آفریدگان، و سرانجام آفرینش سوی اوست. می‌ستاییمش بر بزرگانیکیش، و روشنا برهانش، و فزونا دَهِشش و داده‌اش؛

لِحَقِّهِ قَضاءً، وَ لِشُكْرِهِ اَداءً، وَ اِلىٰ ثَوابِهِ مُقَرِّباً، وَ لِحُسْنِ مَزيدِهِ مُوجِباً. وَ نَستَعينُ بِهِ اَستِعانَةَ راجٍ لِفَضْلِهِ، مُؤَمِّلٍ لِنَفْعِهِ، واثِقٍ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطَّوْلِ، مُذْعِنٍ لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ ايمانَ مَنْ رَجاهُ مُوقِناً، وَ اَنابَ اِلَيْهِ مُؤْمِناً، وَ خَنَعَ لَهُ مُذْعِناً، وَ اَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّداً، وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّداً، وَلاذَ بِهِ راغِباً مُجْتَهِداً!

## الله الواحد

لَمْ يُولَدْ سُبْحانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشارَكاً، وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هالِكاً، وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتٌ وَ لا زَمانٌ، وَ لَمْ يَتَعاوَرْهُ زِيادَةٌ وَ لا نُقْصانٌ، بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِما اَرانا مِنْ عَلاماتِ التَّدْبيرِ الْمُتْقَنِ، وَالْقَضاءِ الْمُبْرَمِ. فَمِنْ شَواهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمٰواتِ مُوَطَّداتٍ بِلا عَمَدٍ،

ستایشی که برآورِ حقش، و گذارای سپاسش، و رسانای پاداشش، و انگیزای نیک فزون بخشیش باشد، و از او یاری می‌جوییم یاری جوییِ امیدوارِ دهشش، آرزومندِ بهره‌اش، دل گرزِ دفاعش، زبان گشای به داده‌هایش، گردن نهاده‌اش با کردار وگفتار، باوریمش باور آن که امیدش بَرَد استوار، و باورمند سویش رو کند، زبان گشوده برایش فروتنی کند، یکتاپرستانه برایش بپراید، بزرگدارانه بزرگ داردَش، و کوشا و شیدا به او پناهد!

## خداوند یکتا

خدای سبحان نزاده تا در شکوهمندی انبازمند باشد، و نزاید تا میرد و میراث‌مند شود، زمان و روزگار نگذردَش، و فزونی و کاستی نگیردَش، بلکه به آنچه از نشانه‌های سامان‌دهیِ استوار، و فرمانِ پایدار نمایاندمان بر خردها آشکاراست. از گواهانِ آفرینشش؛ آفرینشِ آسمان‌های استوار بی‌ستون، و افراشتهٔ بی‌پشت‌گاه،

قائِماتٍ بِلا سَنَدٍ. دَعاهُنَّ فَاَجَبْنَ طَائِعاتٍ مُذْعِناتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّئاتٍ وَلَا مُبْطِئاتٍ؛ وَ لَولا اِقْرارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ اِذْعانُهُنَّ بِالطَّواعِيَةِ، لَما جَعَلَهُنَّ مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ، وَلَا مَسْكَناً لِمَلائِكَتِهِ، وَلَا مَصْعَداً لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَٱلْعَمَلِ الصّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ. جَعَلَ نُجُومَها اَعْلاماً يَسْتَدِلُّ بِهَا ٱلْحَيْرانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجاجِ ٱلاَقْطارِ. لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءَ نُورِهَا اَدْلِهامُ سَجْفِ اللَّيْلِ ٱلْمُظْلِمِ، وَ لاَ اَسْتَطاعَتْ جَلابِيبُ سَوادِ ٱلْحَنادِسِ اَنْ تَرُدَّ ما شاعَ فِي السَّماوَاتِ مِنْ تَلَأْلُؤِ نُورِ ٱلْقَمَرِ. فَسُبْحانَ مَنْ لا يَخْفىٰ عَلَيْهِ سَوادُ غَسَقٍ داجٍ، وَ لا لَيْلٍ ساجٍ، فِي بِقاعِ ٱلاَرَضينَ ٱلْمُتَطَأْطِئاتِ، وَ لا فِي يَفاعِ السُّفْعِ ٱلْمُتَجاوِراتِ؛ وَ ما يَتَجَلْجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي اُفُقِ السَّماءِ، وَ

فرا خواندِشان رام و سربراه، بی‌درنگ و بی‌کُندی پاسخ دادند. و گر نبود اقرارِشان به پروردگاریش و گردن نهادنِشان به شکوهمندیش، آنها را جایگهِ عرشش، و نشیمنگهِ فرشتگانش، و فرازگهِ گفتارِ پاکیزه و کردارِ شایستهٔ بندگانش نمی‌نهادِشان. ستارگانِشان را نشانه‌هایی نهاد تا درگونه‌گون کرانه‌های زمین، سرگشته به آنها ره یابد. تیرگی‌های بس انبوهِ شب‌های تار، تابشِ پرتوِشان را باز نداشت، و تار پرده‌های تیرهٔ شبِ تاریک از درخششِ پرتوِ روشنای ماه که در آسمان‌ها پراکند نتوانست جلوگیرد. پس منزه است آن که تیرگی‌های بس تار، و نه شبِ پایدار در جاجای فرونا زمین‌ها، و نه در فرانای سرخ‌گونِ هم کنارْکوه‌ها، و آنچه تندر در کرانهٔ آسمان غُرد، و آنچه از آن آذرخشِ ابرها

مَا تَلاشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ ٱلْغَمامِ، وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزيلُها عَنْ مَسْقَطِها عَواصِفُ ٱلْأَنْواءِ وَ ٱنْهِطالُ السَّماءِ! وَ يَعْلَمُ مَسْقَطَ ٱلْقَطْرَةِ وَ مَقَرَّها، وَ مَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَ مَجَرَّها، وَ مَا يَكْفِي ٱلْبَعُوضَةَ مِنْ قُوتِها، وَ مَا تَحْمِلُ ٱلْأُنْثىٰ فِي بَطْنِها!

پراکند، و فتادنِ برگی که تندبادهای پاییزی و بارانِ سنگین از ریزشگهش کَنَد، بر او پوشیده نایَدْ. ریزشگهِ چکه و رامشگهش را، ردپای مورچه و روندگهش را، و آنچه پشه را از روزیش بس آید، و آنچه را مادینه در شکمش کشاند داند!

### عود الی الحمد

وَٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلْكائِنِ قَبْلَ اَنْ يَكُونَ كُرْسِيٌّ اَوْ عَرْشٌ، اَوْ سَماءٌ اَوْ اَرْضٌ، اَوْ جانٌّ اَوْ اِنْسٌ. لَايُدْرَكُ بِوَهْمٍ، وَ لَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ سائِلٌ، وَلَا يَنْقُصُهُ نائِلٌ، وَ لَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ، وَلَا يُحَدُّ بِاَيْنٍ، وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْواجِ، وَ لَا يُخْلَقُ بِعِلاجٍ، وَ لَا يُدْرَكَ بِالْحَواسِّ، وَلَا يُقاسُ بِالنّاسِ. اَلَّذي كَلَّمَ مُوسىٰ تَكْليماً، وَ اَراهُ مِنْ آياتِهِ عَظيماً؛ بِلَا جَوارِحَ وَلَا

### باز هم ستایش خداوند

و ستایش خداي باشنده را زان پیش که کرسی یا عرشی یا آسمانی یا زمینی، یا فرشته‌ای یا آدمی باشد. به پنداری در نیاید، و به اندیشه‌ای نگنجد، و خواهنده‌ای باز ندارَدَش، و بخشایشی نکاهدَش، و به دیده‌ای ناید، و در جایی نگنجد، و به همتایی نَسِزَدْ، و به درمانی نیاز ندارد، و به دریاب‌ها در نیاید، و به آدم‌ها سنجیده‌ناید. همو که موسی را سخن گفت، و بزرگ نشانی از نشانه‌هایش نمایاندش بی‌اندام وافزاری، و بی‌زبان و زبانکی،

أَدواتٍ، وَلَا نُطقٍ وَلَا لَهَواتٍ. بَلْ إِنْ كُنتَ صادِقاً أَيُّها ٱلْمُتَكَلِّفُ لِوَصْفِ رَبِّكَ، فَصِفْ جِبْرِيلَ وَ ميكائيلَ وَجُنُودَ ٱلْمَلائِكَةِ ٱلْمُقَرَّبينَ، في حُجُراتِ ٱلْقُدْسِ مُرْجَحِنِّينَ، مُتَوَلِّهَةً عُقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ ٱلْخالِقينَ. فَإِنَّما يُدْرَكُ بِالصِّفاتِ ذَوُو ٱلْهَيْئاتِ وَٱلْأَدَواتِ، وَ مَنْ يَنْقَضي إِذا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَناءِ. فَلا إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ، أَضاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلامٍ، وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ!

که گر تو ای رنجور! در وصفِ پروردگارت رو راستی، جبریل و میکاییل و لشکرهای فرشتگان مقرب را در گرامی سراپرده‌ها وصف کن که خردهاشان آشفته و پریشان است که بهترین آفریدگاران را وصف کنند! تنها پدیده‌ها و ابزارمندها به صفت‌ها دریافته شوند، و کسانی که هرگاه فرجامِ‌شان سرآید به تباهی انجامند. پس جز او خدایی نیست، به روشنای روشنگرانش هر تاریکی را روشن نماید، و به تاریکای تاریکگرانش هر روشنی را تاریک سازد!

## الوصية بالتقوى

أُوصيكُمْ عِبادَ ٱللّٰهِ بِتَقْوَى ٱللّٰهِ ٱلَّذي أَلْبَسَكُمُ الرِّياشَ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَعاشَ؛ فَلَوْ أَنَّ أَحَداً يَجِدُ إِلَى ٱلْبَقاءِ سُلَّماً، أَوْ لِدَفْعِ ٱلْمَوْتِ سَبيلاً، لَكانَ ذٰلِكَ سُلَيْمانُ بْنُ داوُودَ عَلَيْهِ السَّلامُ ٱلَّذي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ ٱلْجِنِّ وَ

## سفارش به پرهیزکاری

بندگان خدای! به پروای خدای سفارش می‌کنم‌تان که جامه پوشانِدتان، و خوراک سرشار دادِتان، که گر کسی به جاودانگی نردبانی یا در راندن مرگ راهی می‌یافت، آن کس سلیمان پسر داود ﷺ می‌بود که فرمانروایی پریان و

اَلْاِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وَ عَظِیمِ الزُّلْفَةِ. فَلَمّا اَسْتَوْفیٰ طُعْمَتَهُ، وَ اَسْتَکْمَلَ مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قِسِیُّ اَلْفَناءِ بِنِبالِ اَلْمَوْتِ، وَ اَصْبَحَتِ الدِّیارُ مِنْهُ خالِیَةً، وَ اَلْمَساکِنُ مُعَطَّلَةً، وَ وَرِثَها قَوْمٌ آخَرُونَ. وَ اِنَّ لَکُمْ فِی اَلْقُرُونِ السّالِفَةِ لَعِبْرَةً!

آدمیان رامَش شد با نبوتی و بزرگ جایگهی که داشت. پس آنک که روزیش پایان یافت و سرانجامش سرآمد نابودی ناگوار به پیکانِ مرگ زدَش، و زمین از او خالی، و خانه‌ها تهی گردید، وگروهی دیگر ارثِ‌شان بردند. هان که شما را در سده‌های پیشین پندهاست!

اَیْنَ اَلْعَمالِقَةُ وَ اَبْناءُ اَلْعَمالِقَةِ! اَیْنَ اَلْفَراعِنَةُ وَ اَبْناءُ اَلْفَراعِنَةِ! اَیْنَ اَصْحابُ مَدائِنِ الرَّسِّ الَّذینَ قَتَلُوا النَّبِیّینَ، وَ اَطْفَأُوا سُنَنَ اَلْمُرْسَلینَ، وَ اَحْیَوْا سُنَنَ اَلْجَبّارینَ! وَ اَیْنَ الَّذینَ سارُوا بِالْجُیُوشِ، وَ هَزَمُوا بِالْاُلُوفِ، وَ عَسْکَرُوا اَلْعَساکِرَ، وَ مَدَّنُوا اَلْمَدائِنَ!

کجایند عَمْلاقیان و عَمْلاق‌زادگان! کجایند فرعونیان و فرعون‌زادگان! کجایند دارندگان شهرهای رس که پیامبران راکشتند و سنت‌های فرستادگان را میراندند، و سنت‌های ستمکاران را زنده کردند! کجایند آنان که لشکرهاکشیدند، و هزارها شکستند، و اردوگاه‌ها زدند و شهرها ساختند!

## و منها: البشارة بقیام الحجة

## مژدهٔ موعود اسلام

قَدْ لَبِسَ لِلْحِکْمَةِ جُنَّتَها، وَ اَخَذَها بِجَمیعِ اَدَبِها؛ مِنَ اَلْاِقْبالِ عَلَیْها،

حقا که زرهِ حکمت پوشد، و با همهٔ فرهنگش گیردش؛ از رو کردنِ به آن، و

وَ الْمَعْرِفَةِ بِها، وَ التَّفَرُّغِ لَها؛ فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضالَّتُهُ الَّتي يَطْلُبُها، وَ حاجَتُهُ الَّتي يَسْأَلُ عَنْها. فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلامُ، وَ ضَرَبَ بِعَسيبِ ذَنَبِهِ، وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقايا حُجَّتِهِ، خَليفَةٌ مِنْ خَلائِفِ أَنْبِيائِهِ!

شناختِ آن، تا پرداختنِ به آن، که گویی گمشده‌اش همن است که می جویدش، و نیازش همان که می‌خواهدش! او تنهاست آنک که اسلام تنها مانَد، و دست و پا زَند، و بی جان بر زمین اُفتد! بازمانده‌ای از بازماندگانِ حجت خدا، و جانشینی از جانشینانِ پیامبرانش!

**ثم قال عليه‌السلام:**

أَيُّهَا النّاسُ، إِنّي قَدْ بَثَثْتُ لَكُمُ الْمَواعِظَ الَّتي وَعَظَ الْأَنْبِياءُ بِها أُمَمَهُمْ، وَ أَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ ما أَدَّتِ الْأَوْصِياءُ إِلىٰ مَنْ بَعْدَهُمْ، وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطي فَلَمْ تَسْتَقيمُوا، وَ حَدَوْتُكُمْ بِالزَّواجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا. لِلّٰهِ أَنْتُمْ! أَتَتَوَقَّعُونَ إِماماً غَيْري يَطَأُ بِكُمُ الطَّريقَ، وَ يُرْشِدُكُمُ السَّبيلَ!؟

**آنگاه فرمود علیه‌السلام:**

ای مردم! هان که من برای‌تان اندرزهایی ارزانیدم که پیامبران با آنها اُمت‌هاشان را اندرز می‌دهند، و به شما پیام‌هایی رساندم که جانشینان به پسینیانِ‌شان می‌رسانند، و با تازیانهٔ اندرزم آموختمِ‌تان و نیاراستید، و با پندهای بازدارنده خواندمِ‌تان و نسامانیدید! خدای سزاتان دهاد! آیا پیشوایی جز من خواهید که رهِ‌تان برد و بزرگ راهِ‌تان نماید!؟

أَلا، إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيا ما كانَ مُقْبِلاً، وَ أَقْبَلَ مِنْها ما كانَ مُدْبِراً، وَ

هان که آنچه رو آورده از دنیا پشت کند، و آنچه پشت کرده به آن رو نماید!

اَزْمَعَ التَّرْحالَ عِبادُ اللّٰهِ الْاَخْیارُ، وَ باعُوا قَلیلاً مِنَ الدُّنْیا لَا یَبْقیٰ، بِکَثیرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا یَفْنیٰ. مَا ضَرَّ اِخْوانَنَا الَّذینَ سُفِکَتْ دِماؤُهُمْ ـ وَ هُمْ بِصِفّینَ ـ اَلَّا یَکُونُوا الْیَوْمَ اَحْیاءً یُسیغُونَ الْغُصَصَ وَ یَشْرَبُونَ الرَّنَقَ! قَدْ ـ وَ اللّٰهِ ـ لَقُوا اللّٰهَ فَوَفّاهُمْ اُجُورَهُمْ، وَ اَحَلَّهُمْ دارَ الْاَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ!

آماده‌ترین کوچندگان بندگانِ شایستهٔ خدایند، که اندکی از **دنیای ناپایدار** را به بسیاری از **سرای پایدار** فروختند. برادران ما که در **صفین** خون‌شان ریخت زیان نکردند که اکنون زنده نیستند تا اندوه خورند و شرنگ نوشند! به خدای حقاکه خدای را دیدار کردند و خدای هم پاداش‌شان فرمود، و در پی بیمِ‌شان در رامشگهٔ‌سرای فرو آوردِشان!

اَیْنَ اِخْوانِیَ الَّذینَ رَکِبُوا الطَّریقَ، وَ مَضَوْا عَلَی الْحَقِّ؟ اَیْنَ عَمّارٌ؟ وَ اَیْنَ ابْنُ التَّیِّهانِ؟ وَ اَیْنَ ذُوالشَّهادَتَیْنِ؟ وَ اَیْنَ نُظَراؤُهُمْ مِنْ اِخْوانِهِمُ الَّذینَ تَعاقَدُوا عَلَی الْمَنِیَّةِ، وَ اُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ اِلَی الْفَجَرَةِ!

کجایند برادرانم که راه را پیمودند، و به حق شتافتند؟ کجاست عمار؟ کجاست **پسر تیهان**؟ کجاست آن دارای دوگواهی **خزیمهٔ پسر ثابت**؟ و کجایند برادرانِ همانندِشان که با **مرگ** پیمان بستند و سرهای بریده‌شان را نزد تبهکاران فرستاند!

**قال: ثم ضرب بیده علی لحیته الشریفة الکریمة، فاطال البکاء، ثم قال علیه‌السّلام:**

**نوف گوید: آنگاه حضرتش دست بر ریش گرامیش کشید و زمانی دراز گریست، آنگاه فرمود علیه‌السلام :**

اَوْهِ! عَلىٰ اِخْوانِي الَّذينَ تَلَوُا اَلْقُرْآنَ فَاَحْكَمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا اَلْفَرْضَ فَاَقامُوهُ، اَحْيَوُا السُّنَّةَ وَ اَماتُوا اَلْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهادِ فَاَجابُوا، وَ وَثِقُوا بِالْقائِدِ فَاتَّبَعُوهُ!

آه! بر برادرانم که قرآن را خواندند و استوار ساختندش، و بايسته را انديشيدند و بر پای داشتندش، سنت را زنده کردند و بدعت را ميراندند، به جهاد خوانده شدند و پاسخ دادند، به راهبر دل بستند و پيرويدندش!

**ثم نادى باعلى صوته:**

**آنگاه با صدای بلند فرياد زد:**

اَلْجِهادَ اَلْجِهادَ عِبادَ اَللّٰهِ! اَلا وَ اِنِّي مُعَسْكِرٌ فِي يَوْمي هٰذا؛ فَمَنْ اَرادَ الرَّواحَ اِلَى اَللّٰهِ فَلْيَخْرُجْ!

بندگان خدای! جهاد را، جهاد را، هان که من از همين امروز اردو می‌زنم، هر که پروازِ سوی خدای را خواهد، پس که درآيد!

**قال نوف: و عقد للحسين ـ عليه‌السّلام ـ في عشرة آلاف، و لقيس بن سعد ـ رحمه اللّه ـ في عشرة آلاف، و لابي ايوب الانصاری في عشرة آلاف، و لغيرهم على اعداد اخر، و هو يريد الرجعة الى صفين، فما دارت الجمعة حتّى ضربه الملعون ابن‌ملجم لعنه اللّه، فتراجعت العساكر، فكنا كاغنام فقدت راعيها، تختطفها الذئاب من كل مكان!**

**نوف گويد: برای حسين ﷺ و قيس پسر سعد ؓ و ابوايوب انصاری، هر کدام سپاهی ده هزار نفری سامانيد، و برای ديگران نيز سپاهی چند هزار نفری فراهميد، و می‌خواست که به صفين باز گردد. هنوز جمعه نشده بود که پسرِ ملجمِ ملعون که خدای نفرينش کناد، حضرتش را شمشير زد. سپاهيان بازگشتند. و ما چون گوسفندانی بی‌چوپان شديم که گرگ‌ها از هر سو ربايندشان!**

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده‌ای است از چند خطبه:**

● **الحمدلله‌الذی...:** تمام‌النهج. خ ۲۵۹/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در یک واژه: خَنَعَ ← خَضَعَ.

● **لم یولد...:** همان. خ ۱۰۳/۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: **الذی** لم یولد... هالکاً، ولم تقع علیه‌الاوهام... فیکون بعد انتقالها حائلاً. الذي لیست لاولیّته... الذي لم یتقدمه...: کافي ۱۰۹/۱. + توحید ۳۱. + مستدرک ۶۶. + نهج‌السعادة ۵۶۸/۱. + نهج‌الثاني ۱۹. ...ولانقصان، ولایوصف بأینَ، ولابما، ولابمکان، الذی بطن... الامور، وظهر للعقول...: همان. ← بل ظهر، ارانا ← یُریٰ: همان. في خلقه من علامات...: همان.

● **فمن شواهد...:** همان ۱۰۴، ۱۰۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در دو واژه: بالطواعیة ← بالطاعة، یفاع، بقاع.

● **والحمدلله‌الکائن...:** همان. خ ۱۲۰/۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: ...لایقدر بفهم، فهوالعالم بکل مکان و... و مدة: کنز ۴۰۹/۱. + مصباح ۶۸/۱. فالامد لخلقه...: مصباح ۱۱۳/۲. +کنز ۴۰۹/۱... من اوائل، کانت معه: همان.

● **لایشغله سائل...:** همان ۱۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: لایُنْظَر ← لایُبْصَرُ، نطق ← شفة: کنز ۴۰۹/۱. + نهج‌الثاني ۲۷. همین فرازها در خطبه ۱۶۳ آمده که گذشت.

● **بَلْ اِن کُنْتَ صادِقاً...:** همان. خ ۶۵/۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار:... ربک، الرحمن بخلاف‌التنزیل و البرهان: کنز ۴۱۰/۱. + مصباح ۶۹/۱.

● **فَاِنَّما یُدرِکُ...:** همان ۶۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **اوُصیکم عبادَاللّهِ...:** همان. خ ۲۱۶/۱۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در متن و ساختار، و فرازهایی مشترک با خطبه ۸۳ که گذشت: اوصیکم عبادالله بتقوی‌الله الذي ضرب لکم‌الامثال و... و... و... و البسکم الریاش و اسبغ ← ارفع علیکم و... که فرازهایی از خطبه ۸۳ می‌باشد.

● **فَلَوْ اَنَّ اَحَداً...:** همان ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن

و اختلاف در برخی واژگان: السالفه ← السابقه، سنن‌المرسلین ← نورالمرسلین، مدنوا ← شیّدوا.

● قَدْ لَبِسَ لِلْحِکْمَةِ...: همان. خ ۲۹۶/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در دو واژه: جُنّتها ← جُبّتها، اَدِبها ← اذابها.

●اَیُّهاالنّاس انّي قَدْ...: همان. خ ۵۱۱/۶۱، ۵۱۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و اضافات در: ارشاد ۱۵۰. + بحار ۶۵۸/۸. + منهاج ۲۴/۴.

● اَلا وَانّه قَدْ اَدْبَرَ...: همان ۵۲۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در یک واژه: فاتبعوه ← فاتبعوا.

● اَلجهادَ، اَلْجهادَ...: همان ۵۲۲ ـ ۵۲۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن.

## و من كلام له عليه‌السلام قبل ايام من استشهاده

﴿خطبه ۱۴۹﴾

اَیُّهَا النّاسُ! کُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا یَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرارِهِ. وَالْاَجَلُ مَساقُ النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوافاتُهُ. کَمْ اَطْرَدْتُ الْاَیّامَ اَبْحَثُها عَنْ مَکْنُونِ هٰذَا الْاَمْرِ، فَاَبَی اللّٰهُ اِلاّ اِخْفاءَهُ. هَیْهاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ! اَمّا وَصِیَّتِي: فَاللّٰهُ لَا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً، وَ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، فَلَا تُضَیِّعُوا سُنَّتَهُ. اَقیمُوا هٰذَیْنِ الْعَمُودَیْنِ، وَ

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام اندکی پیش از شهادتش

﴿خطبه ۱۴۹﴾

ای مردم! هر کسی آنچه را از آن می‌گریزد، درگریزش دیدارکند! فرجام آدمی همپای جان است، وگریز از آن رسیدن به آن است، چه بسیار روزهایی را که گذراندم و از راز این مرگِ نهان وارسیدمِ‌شان، که خدای نخواست جز نهفتنش. هرگز! که آن دانشِ سربسته‌ای است! اما سفارشم: خدا را؛ با او چیزی را نینبازید، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را؛ سنتش را نتباهید. این دو لنگرِ استوار را استوار دارید، و این دو چراغ را فروزید، و تا

اَوْقِدُوا هٰذَیْنِ الْمِصْباحَیْنِ، وَ خَلاکُمْ ذَمٌّ مالَمْ تَشْرُدُوا. حُمِّلَ کُلُّ امْرِیءٍ مِنْکُمْ مَجْهُودَهُ، وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ. رَبٌّ رَحیمٌ، وَ دینٌ قَویمٌ، وَ اِمامٌ عَلیمٌ. اَنَا بِالْاَمْسِ صاحِبُکُمْ، وَ اَنَا الْیَوْمَ عِبْرَةٌ لَکُمْ، وَ غَداً مُفارِقُکُمْ! غَفَرَاللّٰهُ لی وَ لَکُمْ!

اِنْ تَثْبُتِ الْوَطْاَةُ فی هٰذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذاکَ، وَ اِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ فَاِنّا کُنّا فی اَفْیاءِ اَغْصانٍ، وَ مَهَبِّ رِیاحٍ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمامٍ، اَضْمَحَلَّ فِی الْجَوِّ مُتَلَفِّقُها، وَ عَفا فِی الْاَرْضِ مَخَطُّها. وَ اِنَّما کُنْتُ جاراً جاوَرَکُمْ بَدَنی اَیّاماً، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنّی جُثَّةً خَلاءً: ساکِنَةً بَعْدَ حَراکٍ، وَ صامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ. لِیَعِظْکُمْ هُدُوّی، وَ خُفُوتُ اِطْراقی، وَ سُکُونُ اَطْرافی، فَاِنَّهُ اَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرینَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلیغِ وَ

آنک که از حق کژ نشده‌اید از نکوهش رهید. هر یک‌تان تلاشش را بر دوش کشد، و از نادانان کاسته‌آید. پروردگاری بخشاینده، و آیینی استوار، و راهبری آگاه. من تا دیروز یارتان، و امروز پند آموزتان، و فردا جدا شونده‌تان! خدای مرا و شما را آمرزد!

گر پای در این لغزشگه استوار شود، که خوب، و گر گام لغزد، که ما در سایهٔ شاخساران، و وزیدنگهِ بادان، و زیر سایهٔ ابرهای گذران بوده‌ایم که پیوستگی‌شان در آسمان نابود شد، و نشانِ‌شان در زمین پاک گردید. تنها همسایه‌ای بودم که تنم روزگارانی کنارتان بود، بزودی از من تنی بی‌جان یابید، بی‌تکان پس از جنبیدن، خموش پس از گفتن، تا اندرز دهدتان آرمیدنم، و رامشِ خموشیم، و فروفتادنِ اندام‌هایم، که آن اندرزانه‌تر است برای پندآموزان از سخنِ رسا، و گفتارِ شنیدنی.

اَلْقَوْلِ اَلْمَسْمُوعِ. وَداعِي لَكُمْ وَداعُ اَمْرِئٍ مُرْصِدٍ لِلتَّلاقِي! غَداً تَرَوْنَ اَيّامِي، وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرائِرِي، وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوِّ مَكانِي وَ قِيامِ غَيْرِي مَقامي!

بدرودم با شما بدرودِ کسی است که چشم براهِ دیدار است. فردا روزگارم را دریابید، و براتان از اندیشه‌هایم پرده افتد، پس از تهی شدنِ جایگهم و نشستنِ دیگری جایم شناسیدم!

---

**این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک خطبهٔ بلند:**

• **ایهاالناس!** تمام‌النهج. خ ۵۲۵/۶۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در یک واژه: لاقٍ ← ملاقٍ: ابن عساکر/تاریخ ۳۶۹/۳. + مصباح ۱۵/۲. و اضافات در ساختار: والاجل مساق النفس‌الیه. فَاَبَی‌اللّٰه عَزَّ ذِکْرُهُ: الوصیة ۱۶۵. + کافي ۲۹۹/۱. + بحار ۱۲۶/۶. + ۲۰۶/۴۲. + منهاج ۱۲۷/۹، ۳۵۷/۱۸. + نهج‌السعادة ۸۹/۷.

• **اما وصیتي:** همان ۵۲۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: لاتشرکوابه ← ان لاتشرکوا باللّٰه شیئاً. عن‌الجهلة ← عن‌الحملة: مروج ۴۳۶/۲. + منهاج ۳۵۸/۱۸. مفارقکم ← مفارق لکم. المزلة ← المنزلة. فانا ← فانما. مهاب ← ذَریٰ: کافي ۲۹۹/۱. + ابن عساکر ۳۶۹/۳. + بحر ۲۰۷/۴۲. + منهاج ۱۲۷/۹. + مصباح ۱۵/۲. + نهج‌السعادة ۹۰/۷. و اضافات چند واژه و جملاتی در ساختار و متن: فذاک‌المراد. اللّٰه جل ثناءه: کافي ۲۹۹/۱. + بحار ۲۰۶/۴۲. + منهاج ۱۲۷/۹. + نهج‌السعادة ۸۹/۷، ۹۰. ۷۳۱/۲. + مصباح ۱۵/۲.

• **و انما کنتُ جاراً:** همان ۵۲۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلافی در چند واژه: نطق ← نطوق، وداعی لکم ← وداعیکم، ودّعتکم: الوصیة ۱۶۶. + کافي ۲۹۹/۱، ۴۳۶/۲. + منهاج ۱۲۷/۹.

• **غداً ترونَ ایامي:** همان ۵۲۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در چند واژه: و یکشف لکم ← و یکشف‌اللّٰه عزّوجلّ: کافي ۲۹۹/۱. + بحار ۲۰۷/۴۲. + منهاج ۱۲۷/۹. + نهج‌السعادة ۹۳/۷.

• **غفراللّٰه لي و لکم:** همان ۵۲۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

## و من خطبة له عليه‌السلام
## الى ابنه الحسن، في سحرة اليوم الذي ضرب فيه
﴿خطبه ۷۰﴾

مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَ أَنَا جالِسٌ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللّهِ، ماذا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الأَوَدِ وَاللَّدَدِ؟ فَقالَ: «ادْعُ عَلَيْهِمْ» فَقُلْتُ: أَبْدَلَنِي اللّهُ بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ، وَ أَبْدَلَهُمْ بِي شَرّاً لَهُمْ مِنّي!

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام
## با فرزندش حسن، در سپیده دم روزی که در آن شمشیر خورد
﴿خطبه ۷۰﴾

نشسته بودم که چشمم سنگین شد، خواب دیدم که فرستادهٔ خدا ﷺ بر من گذشت. گفتم: ای رسول خدا! از امتت چه رنج و شکنج‌هایی که ندیدم! فرمود: «نفرین‌شان کن!» گفتم: خدای به جای‌شان بهترشان را به من دهد و به جایم بدتر از من را بر آنان گمارد!

---

▣ **این سخن در منبع زیر با اختلاف اندکی در برخی واژگان آمده است:**

تمام‌النهج. کم ۶۹۰/۱۵۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف و اضافات در چند واژه. + الطبقات ۲۴/۳. + ابن عساکر ۳۶۲/۳. + نهج‌السعادة ۷۲۳/۲، ۷۲۴. + العقد ۱۰۹/۵. + کنز ۱۹۰/۳۱. + شرح‌الاخبار ۴۳۲/۲، ۴۵۲. + طبی / ذخائر ۱۲۵. + الجوهرة ۱۱۵. + سیوطی / تاریخ ۱۹۹.

## و من خطبة له علیه‌السلام
### بعد دخوله الکوفة آتیاً من البصرة
﴿خطبه ۴۷﴾

کَأَنِّي بِكِ یَا کُوفَةُ تُمَدِّینَ مَدَّ الْأَدیمِ الْعُکاظِيِّ، تُعْرَکینَ بِالنَّوازِلِ، وَ تُرْکَبِینَ بِالزَّلازِلِ، وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرادَ بِكِ جَبّارٌ سُوءًا إِلَّا ابْتَلاهُ اللّٰهُ بِشاغِلٍ، وَرَمَاهُ بِقاتِلٍ!

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام
### آنگه که از بصره به کوفه درآمد
﴿خطبه ۴۷﴾

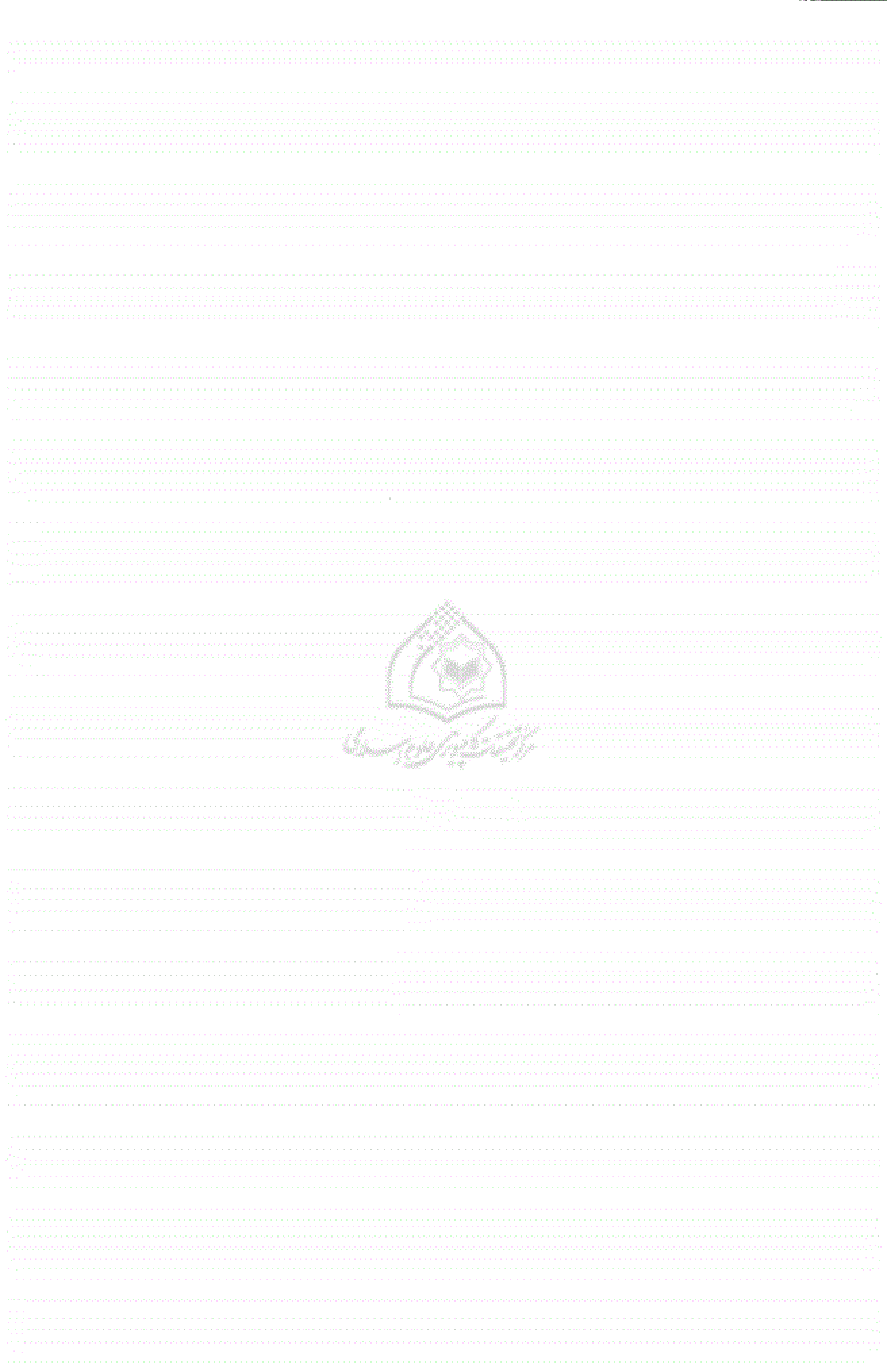
ای کوفه! گویی تو را بینم که چون کشاکش چرم بازار عکاظ کشیده می‌شوی؛ با سختی‌ها مالیده می‌شوی و رویدادها سوارتند! و من می‌دانم که ستم‌باره‌ای به تو دست نیازد مگر که خدای به بلایی گرفتارش کند یا که تیر کُشنده‌ای زندش!

---

▣ این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک خطبه بلند:
تمام‌النهج. خ ۴۸/۴۵۸.

# ۵- امویان

- ریشه‌ها!
- مردی گشاده گلو!
- بیداد امویان!
- فرجام امویان!



## و من خطبة له عليه‌السلام

**ينبه فيها على فضل الرسول الاعظم، و فضل القرآن، ثم حال دولة بني‌أمية**

**﴿خطبه ۱۵۸﴾**

**النبي و القرآن**

أَرْسَلَهُ عَلىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْتِقاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ؛ فَجاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ الْمُقْتَدىٰ بِهِ. ذٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَلٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ ما يَأْتِي، وَالْحَدِيثَ عَنِ

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

**دربارهٔ ارزش پیامبر بزرگ و ارزش قرآن، و چگونگی فرمانروایی امویان**

**﴿خطبه ۱۵۸﴾**

**پیامبر و قرآن**

به روزگارِ نبودِ فرستادگان، و درازنای نادانی اُمت‌ها، و شکستنِ سنت‌های استوارِ خداوندی فرستادش، پس آمدشان با باور به آنچه در دست داشت و روشنایی که به آن پیرود، و آن قرآن است، پس سخن آوریدش، آنی که هرگز لب نگشاید، ولی از آن می‌آگاهانمِ‌تان: هان که در آن است دانشِ آنچه آید، و سخن ازگذشته، و

اَلْماضي، وَ دَواءَ دائِكُمْ، وَ نَظْمَ ما بَيْنَكُمْ!

درمانِ دردِتان، و سامانِ آنچه میانِتان است!

## و منها: دولة بني امية

## فرمانروایی امویان

فَعِنْدَ ذٰلِكَ لَا يَبْقىٰ بَيْتُ مَدَرٍ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا وَ اَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً، وَ اَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقىٰ لَهُمْ فِي السَّماءِ عاذِرٌ، وَ لَا فِي اْلأَرْضِ ناصِرٌ!

در آن هنگامه خانه‌ای گلین و چادری موبین نمانَدْ مگر که ستمگران اندوه درآرندَش، و به بیداد کشانندش، در آن روزگار برای مردم در آسمان دادرسی و در زمین یاوری نماند!

أَصْفَيْتُمْ بِالأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ، وَ سَيَنْتَقِمُ اَللّٰهُ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَأْكَلاً بِمَأْكَلٍ، وَ مَشْرَباً بِمَشْرَبٍ، مِنْ مَطاعِمِ اَلْعَلْقَمِ، وَ مَشارِبِ الصَّبِرِ وَاَلْمَقِرِ، وَ لِباسِ شِعارِ اَلْخَوْفِ، وَ دِثارِ اَلسَّيْفِ. وَ إِنَّما هُمْ مَطَايَا اَلْخَطِيئاتِ، وَ زَوامِلُ اَلْآثامِ!

حکومت را به ناشایسته‌اش سپردید، و آن را در نابجایش نهادید، و به زودی خدای آن را که ستم کند کیفر دهد؛ در برابر هر نواله‌ای، نواله‌ای، و در برابر هر گُلومی گُلومی، از خوردنی‌های تلخ و نوشیدنی‌های ناگوار و زهرآگین، و تن‌پوشِ بیم، و روپوشِ شمشیر، همانا که آنانند سوارانِ بدی‌ها، و بارکشانِ گناهان!

فَأُقْسِمُ، ثُمَّ أُقْسِمُ، لَتَنْخَمَنَّها أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَما تُلْفَظُ النُّخامَةُ، ثُمَّ لَا

پس سوگند، و باز هم سوگند؛ حقا که امویان پس از من پس‌اندازندش، آن‌سان که

تَذوقُها وَ لَا تَطعَمُ بِطَعْمِها اَبداً مَا كَرَّ اَلْجَديدانِ!

بلغم تف شود، آنگاه تا شب و روز پایدار است هرگز نچشندش و مزه‌اش را نمزنند!

---

**▣ این سخنان در منبع زیر فرازهایی پراکنده از دو خطبه است:**

● **ارسله علی:** تمام‌النهج. خ ۲۳۶/۱۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: هجعة ← غباوة. و اضافات در ساختار و متن: ارسله بالمعروف آمِراً، و عن‌المنكر ناهياً، والي‌الحق داعياً...: العقد ۱۵۹/۴. + نهج‌السعادة ۱۲۸/۳. و هفوة عن‌العمل، و انبساط من‌الجهل: كافي ۶۰/۱. + منهاج ۲۶۶/۶.

● **فجاءَهم:** همان ۲۳۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: فجاءهم نبيّه عليه‌السلام بِنُسْخَةِ ما في الصحف الاولى، و تصديق... و تفصيل الحلال من ريب الحرام: كافي ۶۰/۱. + منهاج ۲۶۷/۶. + نهج‌السعادة ۱۰۰/۳. + مصباح ۱۰۲/۱. + نهج‌الثانى ۹۸. المقتدىٰ به ← لِلْمقتدي به. و لن ينطق لكم: همان منابع الا ان... الى يوم القيامة: همان منابع. و نظم ← و حكم: همان منابع. و بيان مااصبحتم فيه تختلفون.

● **اصفيتم بالامر...:** همان ۲۴۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در چند واژه و اضافات در ساختار و متن: مورده ←وِرْدِهِ، ممن ظلم ← من‌الظلمة، مطاعم ← لُقَم، ولباس ← وليلبسوا، الخطيئات ← الخطايا.... ممن ظلم، حذوالنعل بالنعل: مصباح ۱۴۴/۱. فليشربوا الصلب من الراح السلم المداف: بحار ۳۷۴/۸. + نهج‌السعادة ۲۳۲/۱.

● **فعند ذلك:** همان ۲۴۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **فاقسم ثم اقسم:** همان. خ ۲۹۱/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

## و من خطبة له عليه‌السلام

و هي من خطب الملاحم، و فيها التحميد، و ذكر النبي، و ذكر الموت، و فتنه بني‌امية، و مصير اهل الكوفة

﴿خطبه ۱۰۸﴾

### الله تعالى

اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلْمُتَجَلّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ، وَ الظّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ. خَلَقَ اَلْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، اِذْكانَتِ الرَّوِيّاتُ لَا تَليقُ اِلاّ بِذَوِي الضَّمائِرِ وَ لَيْسَ بِذي ضَميرٍ فِي نَفْسِهِ. خَرَقَ عِلْمُهُ باطِنَ غَيْبِ السُّتُراتِ، وَ اَحاطَ بِغُمُوضِ عَقائِدِ السَّريراتِ!

### و منها: في ذكر النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله

اَخْتارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْاَنْبِياءِ، وَ مِشْكاةِ الضِّياءِ، وَ ذُؤابَةِ الْعَلْياءِ، وَ سُرَّةِ الْبَطْحاءِ، وَ مَصابيحِ الظُّلْمَةِ، وَ يَنابيعِ اَلْحِكْمَةِ. طَبيبٌ دَوّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ اَحْكَمَ مَراهِمَهُ، وَ اَحْمىٰ مَواسِمَهُ، يَضَعُ ذٰلِكَ حَيْثُ اَلْحاجَةُ اِلَيْهِ، مِنْ

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

در ستایش خداوند و یاد پیامبر، و یادی از مرگ و فتنه امویان و سرنوشت کوفیان

﴿خطبه ۱۰۸﴾

### خداوند فرازمند

ستایش آن خدای هویدا بر آفریدگانش با آفرینشش، و آشکارا بر دل‌هاشان با برهانش! بی‌اندیشه‌ای آفریدگان را آفرید، چرا که اندیشه‌ها تنها شایستهٔ اندیشه وران است، و او را در وجودش اندیشگی نیست، آگهیش ژرفای نهانِ پوشیده‌ها را دَرَدْ، و به پیچیدگی باورهای نهادها آگاه است!

### پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

از تبارِ پیامبران، و رَوْشنادانِ روشنایی، و فرازنای برتری، و کانونِ گرامی شهر مکه، و چراغانِ تاریکی، و چشمه‌سارانِ حکمت، گزیدش، پزشکی گردان با دارویش؛ پمادهایش را درمانگر ساخت، و ابزارهایش را داغ نمود، تا آنها را آنجا نهد که به آن نیاز باشد؛ بر دل‌های

قُلُوبٍ عُمْيٍ، وَ آذانٍ صُمٍّ، وَأَلْسِنَةٍ بُكْمٍ؛ مُتَتَبِّعٌ بِدَوائِهِ مَواضِعَ ٱلْغَفْلَةِ، وَ مَواطِنَ ٱلْحَيْرَةِ!

کور، و گوشهای کر، و زبان‌های گنگ، با دارویش بزنگه‌های فراموشی و جایگه‌های سرگردانی را پی‌گیر!

## و منها: فتنة بني‌امية

لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْواءِ الْحِكْمَةِ؛ وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزِنادِ ٱلْعُلُومِ الثّاقِبَةِ؛ فَهُمْ فِي ذٰلِكَ كَالْأَنْعامِ السّائِمَةِ، وَالصُّخُورِ ٱلْقاسِيَةِ!

## فتنهٔ امویان

امویان از پرتوای حکمت روشنی نگیرند، و از رخشای دانش‌های درخشان برنگیرند، آنان در دانش چون چارپایانِ علف‌خوار، و سنگلاخ‌های سختند!

## في ذكر الموت

قَدِ انْجابَتِ السَّرائِرُ لِأَهْلِ الْبَصائِرِ، وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخابِطِها، وَ أَسْفَرَتِ السّاعَةُ عَنْ وَجْهِها، وَ ظَهَرَتِ الْعَلامَةُ لِمُتَوَسِّمِها!

## یاد مرگ

حقا که رازهای نهان برای خردمندان آشکار گشته، و رهِ هموارِ حق برای بیرهش روشن شده، و مرگ از چهره‌اش پوشه برکشیده، و نشانه بر نشان‌دارش نمایانده!

## مصير اهل الكوفه في الفتنه

ما لِي أَراكُمْ أَشْباحاً بِلا أَرْواحٍ، وَ أَرْواحاً بِلا أَشْباحٍ، وَ نُسّاكاً بِلا صَلاحٍ، وَ تُجّاراً بِلا أَرْباحٍ، وَ أَيْقاظاً نُوَّماً، وَ شُهُوداً غُيَّباً، وَ ناظِرَةً

## سرنوشت کوفیان در فتنه امویان

هان! که می‌بینم‌تان؛ تن‌هایی بی‌جان، و جان‌هایی بی‌تن، پارسایانی بی‌پاداش، و سوداگرانی بی‌سود، و بیدارانی خوابیده، و حاضرانی غایب، و بینندگانی کور، و

عَمياءَ، وَ سامِعَةٌ صَمّاءَ، وَ ناطِقَةٌ بَكْماءَ! رايَةُ ضَلالٍ قَدْ قامَتْ عَلىٰ قُطْبِها، وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعَبِها، تَكيلُكُمْ بِصاعِها، وَ تَخْبِطُكُمْ بِباعِها. قائِدُها خارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ؛ فَلايَبْقىٰ يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ اِلاّ ثُفالَةٌ كَثُفالَةِ الْقِدْرِ، اَوْ نُفاضَةٌ كَنُفاضَةِ الْعِكْمِ، تَعْرُكُكُمْ عَرْكَ الْأَديمِ، وَ تَدُوسُكُمْ دَوْسَ الْحَصيدِ، وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمُ اسْتِخْلاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزيلِ الْحَبِّ!

شنوندگانی کر، و گویندگانی گنگ! پرچم گمرهی بر پایه‌اش ایستد، و با دام‌هایش پراکند، با پیمانه‌اش پیمانه کندتان، و با چپاتش کوباندتان، ساربانش از آیین برون، بر گمرهی استوار، پس در آن روز تنها از شما ته‌نشینی ماند چون تـه‌نشینِ دیگ، یا ته‌مانده‌ای چون ته‌ماندهٔ توشه‌ای، مالدتان چون مالشِ پوست، و کوبدتان چون کوبیدنِ دانه، و از میانِتان مؤمن را چینند، چون چیدنِ پرنده دانهٔ درشت را از میان دانه‌های ریز!

## في ذم اهل الكوفه

أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذاهِبُ، وَتَتيهُ بِكُمُ الْغَياهِبُ وَ تَخْدَعُكُمُ الْكَواذِبُ؟ وَ مِنْ أَيْنَ تُؤْتَوْنَ، وَ اَنّىٰ تُؤْفَكُونَ؟ فَلِكُلِّ اَجَلٍ كِتابٌ، وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيابٌ، فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبّانِيِّكُمْ، وَ اَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ، وَاسْتَيْقِظُوا اِنْ

## نکوهش کوفیان

کژراهه‌ها کجا می‌برندتان، و تاریکی‌ها سرگردان می‌سازندِتان، و نیرنگ‌ها می‌فریبندِتان؟! و از کجا می‌آیید و به کجا می‌روید؟! که هر فرجامی را نگاشته‌ای، و هر نبودی را آمدنی! پس؛ از آگاهِتان شنوید، و دل‌هاتان را به او سپرید، و گر فریادِتان زَند بیدار شوید! و باید که هر پیشوایی پیروانش

هَتَفَ بِكُمْ. وَلْيَصْدُقْ رائِدٌ اَهْلَهُ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ ذِهْنَهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمُ الاَمْرَ فَلْقَ الْخَرَزَةِ، وَ قَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ!

را راست آید، و گسسته‌اش را گرد آرد، و اندیشه‌اش را آماده سازد، پس حقا که براتان سختنا را گشود چون گشادای دره‌ای، و پوست‌کندش چون کندنِ چسب از پوست!

## في آخرالزمان

## به روزگار بیداد

فَعِنْدَ ذٰلِكَ اَخَذَ الْباطِلُ مَآخِذَهُ، وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَراكِبَهُ، وَ عَظُمَتِ الطّاغِيَةُ، وَ قَلَّتِ الدّاعِيَةُ، وَ صالَ الدَّهْرُ صِيالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ، وَ هَدَرَ فَنيقُ الْباطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ، وَ تَواخَى النّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَ تَهاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحابُّوا عَلَى الْكَذِبِ، وَ تَباغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ. فَاِذا كانَ ذٰلِكَ كانَ الْوَلَدُ غَيْظاً، وَالْمَطَرُ قَيْظاً، وَتَفيضُ اللِّئامُ فَيْضاً، وَ تَغيضُ الْكِرامُ غَيْضاً، وَكانَ اَهْلُ ذٰلِكَ الزَّمانِ ذِئاباً، وَسَلاطِينُهُ سِباعاً، وَ اَوْساطُهُ اُكّالاً، وَ فُقَراؤُهُ اَمْواتاً؛ وَ

پس در آن هنگامه؛ باطل جایگه‌هایش را گیرد، و نادانی سواری‌هایش را سوار شود، و ستم‌گر بسیار شود، و حق‌خوان اندک گردد، و روزگار تازد چون تاختنِ درنده گازگیر، و پس از اندکی رامش خروشِ باطل جوشد، و مردم بر پلیدی‌ها دل دهند، و از آیین دل زنند، و بر دروغ دل بندند، و از راستی بیزار گردند. آنک که چنین شود؛ فرزند بر پدر خشم کند، و باران خشکد، و فرومایگان فزایند، و گرانمایگان کم شوند، و مردمِ آن روزگار گرگان، و فرمانروایانش درندگان، و توانگرانش شکم‌بارگان، و بی‌چیزانش

| | |
|---|---|
| غارَ الصِّدْقُ، وَ فاضَ الْكَذِبُ، وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسانِ، وَ تَشاجَرَ النّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صارَ الْفُسُوقُ نَسَباً، وَالْعَفافُ عَجَباً، وَلُبِسَ الْإِسْلامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً! | مردگان، راستی فرو رود، و دروغ لبریزد، دوستی زبانی گردد، و مردم در دل‌ها کینه ورزند، و پلیدی‌ها ارزش شوند، و پاکدامنی‌ها شگفتاید، و اسلام وارونه بر اندام اُفتد چون پوشای پوستینِ وارونه! |

**▣ این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده و جابه‌جایی است از چند خطبه و نامه:**

● **الحمدلله:** تمام‌النهج. خ. ۴۸۷/۶۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافهٔ یک واژه: سبحانه، در: غرر ۳۹۵/۱.

● **اختاره من:** همان ۴۸۷، ۴۸۸. ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه: احمی ← امضی.

● **لم یستضیئوا:** همان. خ ۵۰۰/۶۱. ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **قد انجابت:** همان. عهد ۹۰۷/۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه: لخابطها ← لاهلها.

● **مالی اراکم:** همان. خ ۵۰۵/۶۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان: عَمْیاء ← عُمْیا، صَمّاء ← صُمّا، بَکْماء ← بُکْما، ضَلالٍ ← ضَلالَةٍ.

● **فلایبقی:** همان ۴۹۹. ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ادامهٔ متن.

● **این تذهب بکم:** همان ۵۱۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف اندکی در برخی واژگان، و اضافات در متن و ساختار: غرر ۱۷۱/۱.

● **فعند ذلک اخذ:** همان ۵۱۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: مآخذه ← مأخذه، مراکبه ← مرکبه، الداعیة ← الراعیه، أکالاً ← اُکالاً، غار ← غاض. و اضافهٔ دو جمله.

## و من خطبة له عليه‌السلام
## قبل ايام من استشهاده، و هي احدى الخطبُ المشتملة على الملاحم، و فيها فتنة بني‌اميه السوداء
## ﴿خطبه ۱۰۱﴾

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلْاَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ اَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، وَ بِاَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا اَوَّلَ لَهُ، وَ بِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ أَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، شَهادَةً يُوافِقُ فِيهَا السِّرُّ اَلْاِعْلانَ، وَالْقَلْبُ اللِّسانَ!

أَيُّهَا النَّاسُ، لايَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي، وَ لَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عِصْيانِي، وَلَا تَتَرامَوْا بِالْاَبْصارِ عِنْدَ ما تَسْمَعُونَهُ مِنِّي. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، اِنَّ الَّذِي اُنَبِّئُكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ اَلْاُمِّيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، مَا كَذَبَ اَلْمُبَلِّغُ، وَلَا جَهِلَ السّامِعُ. لَكَاَنِّي أَنْظُرُ اِلىٰ ضِلِّيلٍ قَدْ نَعَقَ

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام
## اندکی پیش از شهادتش که در آن از پیدایی معاویه و فتنه سیاه امویان می گوید
## ﴿خطبه ۱۰۱﴾

ستایش خدایی را که نخستین است پیش از هر نخستی، و فرجامین است پس از هر پایانی، و به نخستینیش بایسته است که برایش آغازی نه، و به فرجامینیش شایسته است که برایش پایانی نباشد! و می‌گواهم که خدایی جز الله نیست؛ گواهتی که در آن نهان آشکار را، و دل زبان را هماهنگ بُوَد!

ای مردم! ستیزِ با من به گناهِتان نکشاند، و نافرمانیم تباهِتان نسازد، و آنک که از من می‌شنویدش به هم چشمک نزنید! که به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید سوگند که آنچه می آگهانم‌تان از پیامبر اُمی صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ گوینده دروغ نگفت، و شنونده نادان نبود! گویی به گمرهی می‌نگرم که در شام قار قار می‌کند! و

بِالشَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ. فَإِذَا فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ، وَاشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ، وَ ثَقُلَتْ فِي ٱلْأَرْضِ وَطْأَتُهُ، عَضَّتِ ٱلْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا، وَمَاجَتِ ٱلْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ بَدَا مِنَ ٱلْأَيَّامِ كُلُوحُهَا، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا. فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ، وَقَامَ عَلَىٰ يَنْعِهِ، وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ، وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عُقِدَتْ رَايَاتُ ٱلْفِتَنِ ٱلْمُعْضِلَةِ، وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ ٱلْمُظْلِمِ، وَالْبَحْرِ ٱلْمُلْتَطِمِ. هٰذَا، وَ كَمْ يَخْرِقُ ٱلْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ، وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ! وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ ٱلْقُرُونُ بِالْقُرُونِ، وَ يُحْصَدُ ٱلْقَائِمُ، وَ يُحْطَمُ ٱلْمَحْصُودُ!

پرچم‌هایش را پیرامون کوفه کوبد؛ آنک که دره دهانش گشوده گردد، و سخت سرکشی نماید، و زمین از بیدادش سنگین شود، فتنه زادگانش را به نیش‌هایش گاز گیرد، و جنگ با زبانه‌هایش زبانه کشد، و تیرگی روزها پیدا بُوَد، و اندوهِ شب‌ها نمایان گردد، پس آنک که کشتنش رسد، و بر پایش خیزد، و کف‌هایش جوشد، و شمشیرهایش درخشد، پرچم فتنه‌های پیچیده بسته گردد، و چون شبِ تیره و تار و دریای پر تب و تاب روی آورند. آنک؛ چه بسیار تندرها که کوفه را در نوردد، و چه بسیار توفان‌ها که بر آن وزد! و به زودی نیروهای حق و باطل شاخ در شاخ شوند، ارزش‌ها دِرَوَدْ، دِرَوِیدَهْ‌ها کوبیده شود!

---

▣ این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از دو خطبهٔ بلند:

● الحمدلله: تمام‌النهج. خ ۴۶/۴۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافه جمله‌ای تنها در همان منبع.

● ایهاالناس: همان. خ ۶۱/۵۰۲، ۵۰۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف اندکی در چند واژه.

## و من كلام له عليه‌السّلام

يشير فيه الى ظلم بني أمية

﴿خطبه ۹۸﴾

وَ اللّٰهِ لَا يَزالُونَ حَتّیٰ لَا يَدَعُوا لِلّٰهِ مُحَرَّماً اِلَّا اَسْتَحَلُّوهُ، وَلَا عَقْداً اِلَّا حَلُّوهُ، وَ حَتّیٰ لَا يَبْقیٰ بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ اِلاّ دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ، وَ نَبا بِهِ سُوءُ رَعْيِهِمْ، وَحَتّیٰ يَقُومَ اَلْباكِيَانِ يَبْكِيانِ: باكٍ يَبْكی لِدينِهِ، وَ باكٍ يَبْكی لِدُنْياهُ، وَ حَتّیٰ تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ اَلْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، اِذا شَهِدَ اَطاعَهُ، وَ اِذا غابَ اَغْتابَهُ. وَ حَتّیٰ يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَناءً أَحْسَنُكُمْ بِاللّٰهِ ظَنّاً. فَاِنْ أَتاكُمُ اللّٰهُ بِعافِيَةٍ فَاقْبَلُوا، وَ اِنِ اَبْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا، فَاِنَّ «اَلْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»!

## از سخنان حضرتش عليه‌السّلام

که در آن از بیداد امویان سخن می گوید

﴿خطبه ۹۸﴾

به خدای سوگند که همچنان باشند تا ناروای خدای را نگذارند مگر که روایش دارند، و نه پیمانی را مگر که شکنندش، و تا که کلبه‌ای چوبین و پلاسی موبین نماند مگر که بیدادِشان درآیدش و رفتارِ بدِشان رسدش، و تا که دو گریان گریند: گریانی برای آیینش گرید، وگریانی برای دنیایش گرید، و تا که چیرگی یکی‌تان بر یکی‌شان چون پیروزی برده‌ای بر آقایش باشد؛ که هرگاه باشد فرمانش برد، و هرگاه نباشد بدیش گوید، و تاکه رنج‌مندترینِ‌تان در آن فتنه خوش گمان‌ترینِ‌تان به خداوند باشد، پس گر خدای رهایی‌تان بخشید ارج نهید، و گر گرفتار شوید پایداری ورزید که: «سرانجام از آن پرهیزکاران است»[1]!

---

۱. قرآن ۱۲۸/۷.

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازی از یک خطبه بلند است:**

تمام‌النهج. خ ۶۱/۵۰۰، ۵۰۱ ـ در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در چند واژه، و اضافهٔ یک جمله. +الامامة ۱۷۴/۱. +الغارات ۳۳۶. +شرح‌الاخبار ۳۹۶/۳. +منهاج ۱۳۷/۷.

## و من خطبة له علیه‌السلام

**بعد وَقْعةِ نهروان و فيها ينبه امیرالمؤمنین علی فضله و علمه و یبین فتنة بني‌امية**

**﴿خطبه ۹۳﴾**

أَمّا بَعْدُ، حَمْدِ اَللّٰهِ، وَالثَّناءِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النّاسُ! فَانَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِىءَ عَلَيْها اَحَدٌ غَيْرى بَعْدَ اَنْ ماجَ غَيْهَبُها، وَ اشْتَدَّ كَلَبُها. فَاسْأَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونى، فَوَ الَّذِي نَفْسي بِيَدِهِ لاتَسْأَلُونى عَنْ شَيْءٍ فِيما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السّاعَةِ، وَلا عَنْ فِئَةٍ تَهْدى مِئَةً وَ تُضِلُّ مِئَةً اِلّا اَنْبَأْتُكُمْ بِناعِقِها وَ قائِدِها وَ سائِقِها، وَ مُناخِ رِكابِها وَ مَحَطِّ رِحالِها، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِها قَتْلاً، وَ مَنْ يَمُوتُ

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

**در پی پیکار نهروان که در آن از آگاهی و ارزش خویش سخن می‌گوید و از فتنهٔ امویان خبر می‌دهد**

**﴿خطبه ۹۳﴾**

اما پس از ستایش خدای و سپاس او، ای مردم! این من بودم که چشمِ فتنه را درآوردم، هیچ‌کس جز من را توان دست‌یابی بر آن نبود، پس از آن که تیرگی‌هایش بهم آمیخت و هاریش تندتر شد، پس پیش از آن که از دستم بدهید بپرسیدم! که به آن که جانم به دست اوست سوگند! از آنچه کنون پیش روی‌تان است تا رستخیز، و از گروهی که دسته‌ای را ره نماید و دسته‌ای را بیراه کند نپرسیدم مگر که از جارچیش، و جلودارش، و ساربانش، و خسبانگه سواریش، و فرودگه سواره‌اش، وکسانی از پیروانِ آنان که

مِنْهُمْ مَوْتاً. وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كَرائِهُ الْأُمُورِ، وَ حَوازِبُ الْخُطُوبِ، لَأَطْرَقَ كَثيرٌ مِنَ السّائِلينَ، وَ فَشِلَ كَثيرٌ مِنَ الْمَسْئُولينَ، وَ ذٰلِكَ إِذا قَلَّصَتْ حَرْبُكُمْ، وَ شَمَّرَتْ عَنْ ساقٍ، وَ ضاقَتِ الدُّنْيا عَلَيْكُمْ ضِيقاً، تَسْتَطيلُونَ مَعَهُ أَيّامَ الْبَلاءِ عَلَيْكُمْ، حَتّىٰ يَفْتَحَ اللّٰهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرارِ مِنْكُمْ!

إِنَّ الْفِتَنَ إِذا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ، وَ إِذا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ؛ يُنْكَرْنَ مُقْبِلاتٍ، وَ يُعْرَفْنَ مُدْبِراتٍ، يَحُمْنَ حَوْمَ الرِّياحِ، يُصِبْنَ بَلَداً وَ يُخْطِئْنَ بَلَداً. أَلا وَ إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَني أُمَيَّةَ، فَإِنَّها فِتْنَةٌ عَمْياءُ مُظْلِمَةٌ: عَمَّتْ خُطَّتُها، وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُها، وَ أَصابَ الْبَلاءُ مَنْ أَبْصَرَ فيها، وَ أَخْطَأَ الْبَلاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْها.

کشته میرند، و کسانی از آنان که مرده میرند، خبرتان دهم، وگر از دستم دهید و پیش‌آمدهای ناگوار و گرفتاری‌های ناهنجار بر شما فرود آید، بسیاری از پرسندگان خموش گردند، و بسیاری از پرسیدگان ناکام شوند، و آن هنگامی است که پیکارِتان بالاگیرد و بس تند شود، و دنیا بر شما بس تنگ گردد، و روزگارانِ بلا بر شما به درازا کشد، تا که خداوند برای نیکانِ بازمانده‌تان گشایشی کند!

همانا که فتنه‌ها آنک که رو کنند همانند بُوَند، و آنگاه که پشت کنند نمایان شوند؛ روآوران نشناخته مانند، و پشت‌کنندگان شناخته شوند، چون چرخشِ گردباد چرخند، سرزمینی را نوردند، و از سرزمینی گذرند، هان! که نزدم ترسناک‌ترین فتنه‌ها بر شما فتنه امویان است؛ فتنه‌شان فتنه‌ای کور و تیره و تار است، تاریکیش فراگیرد، و بلایش ویژه

وَ اَیْمُ اَللّٰهِ لَتَجِدُنَّ بَنی‌اُمَیَّةَ لَکُمْ اَرْبابَ سَوْءٍ بَعْدی، کَالنّابِ الضَّرُوسِ: تَعْذِمُ بِفیها، وَ تَخْبِطُ بِیَدِها، وَ تَزْبِنُ بِرِجْلِها، وَ تَمْنَعُ دَرَّها، لایَزالُونَ بِکُمْ حَتّیٰ لا یَتْرُکُوا مِنْکُمْ اِلّا نافِعاً لَهُمْ، اَوْ غَیْرَ ضائِرٍ بِهِمْ. وَ لایَزالُ بَلاؤُهُمْ عَنْکُمْ حَتّیٰ لایَکُونَ انْتِصارُ أَحَدِکُمْ مِنْهُمْ اِلّا کَانْتِصارِ اَلْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَ الصّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحِبِهِ، تَرِدُ عَلَیْکُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهاءَ مَخْشِیَّةً، وَ قِطَعاً جاهِلِیَّةً، لَیْسَ فیها مَنارُ هُدًی، وَلا عَلَمٌ یُریٰ!

نَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ مِنْها بِمَنْجاةٍ، وَ لَسْنا فیها بِدُعاةٍ، ثُمَّ یُفَرِّجُها اَللّٰهُ عَنْکُمْ کَتَفْریجِ اَلْاَدیمِ: بِمَنْ یَسُومُهُمْ خَسْفاً، وَ یَسُوقُهُمْ عُنْفاً، وَ یَسْقیهِمْ بِکَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ لا یُعْطیهِمْ اِلّا

باشد؛ و آن که دریابدش بلا گیردش، و آن که در نیابدش بلا از او گذرد، و به خدا سوگند که پس از من امویان زمامداران بدی برای‌تان خواهند بود؛ چون ماده شتری بدخو؛ بادهانش کپ گیرد، و با دستش فرو کوبد، و با چپاتش لگد زند، و شیرش را پس ندهد، هماره بر شما باشد تا هیچ یکِ‌تان را رها نکند مگر سودمندِ برای‌شان، یا بی‌زیانِ به آنان را، و بلای‌شان همچنان دامن‌گیرِتان باشد تا هیچ یکِ‌تان از آنان نرهد مگر چون رهایی برده از صاحبش، و جدایی همره از همگامش، فتنه‌شان زشت‌گون، ترس‌ناک، پاره پاره و جاهلیت‌وار بر شما درآید، در آن چراغِ ره‌یابی، و نشانِ ره‌نمایی نباشد!

ما خاندان رستنگهِ از آن فتنه‌ایم، و در آن فراخوان نباشیم، تا که خداوند چون کندنِ پوست از لاشه، آن بلا را از شما به دستِ کسی گشاید که خوارِشان سازد و به زور رانْدِشان و از جامِ تلخِ ترس نوشانْدِشان، و تنها شمشیر دهدِشان، و

السَّيْفَ، وَلَا يُحْلِسُهُمْ اِلَّا الْخَوْفَ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ ـ بِالدُّنْيا وَ ما فِيهَا ـ لَوْ يَرَوْنَنِى مَقاماً واحِداً، وَلَوْ قَدْرَ جَزْرِ جَزُورٍ، لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ اَلْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلايُعْطُونيهِ!

تنها بیم پوشاندشان! آنک است که قریش خواهند که مرا به اندازهٔ کشتنِ شتری هم که شده بینند تا دنیا و آنچه در آن است را یکجا به من دهند تا از آنان چیزی را پذیرم که امروز اندکش را می‌خواهم و نمی‌دهندمش!

---

**▣ این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده و جابه‌جایی است از یک خطبهٔ بلند:**

● **اما بعد حمدالله:** تمام‌النهج. خ ۲۶۰/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان، و اضافات متن و ساختار: ابن‌ابی‌الحدید ۴۴/۷. + سلیم ۱۵۶. + بحار ۶۸۰/۸. + الغارات ۵. + منهاج ۹۳/۷. + الملاحم ۱۰۶. + الخصائص ۷۹. + کفایة ۱۸۰. + کنز ۲۹۸/۱۱. + سلیم ۱۵۶. + یعقوبی /تاریخ ۱۹۳/۲. + حلیة ۱۸۶/۴. + شرح‌الاخبار ۳۹/۲. + بحار ۴۲۳/۸، ۵۵۶، ۵۵۸، ۶۷۰، ۶۷۱. + نهج‌السعادة ۴۳۵/۲، ۴۳۷. + مصادر ۱۷۸/۲.

● **فاسالوني قبل ان:** همان ۲۶۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در ساختار جمله، با اضافات متن. + سلیم ۱۵۶. + بحار ۵۵۸/۸. + منهاج ۹۳/۷.

● **فوالذي نفسي:** همان ۲۸۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه، و اضافات متن و ساختار جمله‌ها: بصائر ۲۸۱، ۲۸۲. + نهج‌السعادة ۴۳۹/۲. + خصائص ۶۲. + احتجاج ۲۶۱/۱. + الملاحم ۲۰. + سلیم ۱۵۷. + شرح‌الاخبار ۲۹۰/۲. + کنز ۲۷۱/۱۱.

● **و لو قد فقدتموني:** همان ۲۸۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در ساختار جملهٔ اول، و اختلاف در برخی واژگان: + سلیم ۱۵۷. + الغارات ۷. + دستور ۹۷. + بحار ۵۵۸/۸. + منهاج ۹۳/۷. + نهج‌السعادة ۴۴۰/۲.

● **ان‌الفتن:** همان ۲۹۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در ساختار و متن، و اختلاف برخی واژگان: + شرح‌الاخبار ۴۰/۲. + سلیم ۱۵۸. + بحار ۵۵۸/۸. + الغارات ۷. + منهاج ۹۳/۷.

● **وایم‌الله:** همان ۲۹۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان، و اضافات در ساختار برخی جمله‌ها: + سلیم ۱۵۸. + الغارات ۸. + منهاج ۹۴/۷. + بحار ۵۵۸/۸. +

شرح‌الاخبار ۲/ ۴۰. + نهج‌السعادة ۲/ ۴۴۳. + ابن‌ابی‌الحدید ۲/ ۱۷۴.

● **ترد علیک فتنتهم:** همان ۲۹۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان، + سلیم ۱۵۸.

● **و نحن اهل‌البیت:** همان ۲۹۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **ثم یفرجهاالله:** همان ۲۹۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافه یک جمله در: سلیم ۱۵۹. + الغارات ۹. + شرح‌الاخبار ۲/ ۴۱. + ابن‌ابی‌الحدید ۷/ ۵۸. + منهاج ۷/ ۹۴. + نهج‌السعادة ۲/ ۴۴۴.

● **یسومهم خسفاً:** همان ۲۹۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات متن، و اختلاف در یک واژه.

● **فعنذ ذلک تود:** همان ۲۹۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه، و اضافه یک جمله: الغارات ۹.

## و من خطبة له علیه‌السلام

في صفة معاوية ثم في فضله هو علیه‌السلام

﴿خطبه ۵۷﴾

أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ ٱلْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَ يَطْلُبُ مَا لَايَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ، وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ! أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ ٱلْبَرَاءَةِ مِنِّي؛ فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ، وَلَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَأَمَّا ٱلْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّأُوا

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

در ویژگی و چیرگی معاویه، و سرنوشت تاریخی پیروی از علی و آل

﴿خطبه ۵۷﴾

هان! که به زودی پس از من مردی گشاده گلو، آویخته شکم بر شما چیره شود، که آنچه یابد خورد، و آنچه نیابد خواهد! خواهید که کُشیدش! هرگز نتوانید که کُشیدش! هان! که او به زودی به دشنامم و بیزاری از من فرمایدِتان؛ اما دشنام، دشنامم دهید که برایم پاکیزگی است و برای‌تان رهایی، و اما بیزاری، از من بیزاری نجویید که من بر سرشتِ خدایی

...نی؛ فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ!

زاده‌ام، و در ایمان و هجرت بر همه پیشی جسته‌ام!

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهایی از یک خطبهٔ بسیار بلند است:**

تمام‌النهج. خ ۵۱۶/۶۱. ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات اندکی در ساختار. + ابن‌ابی‌الحدید ۱۰۶/۴. + ارشاد ۱۶۹. + شرح‌الاخبار ۱۶۹/۱. + نهج‌السعادة ۷۰۰/۲، ۶۹۸. + بحار ۳۱۷/۳۹.

## و من خطبة له علیه‌السلام
## قبل ایام من استشهاده
## في معاوية
## ﴿خطبه ۲۰۰﴾

وَ اَللّٰهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَىٰ مِنِّي، وَلٰكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ. وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ اَلْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، وَلٰكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ، وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ. «وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ».

وَ اَللّٰهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ!

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام
## اندکی پیش از شهادتش
## دربارهٔ معاویه
## ﴿خطبه ۲۰۰﴾

به خدا سوگند که معاویه زرنگتر از من نیست، ولی او نیرنگ زند و فریبَد. و گر گولاندن زشت نبود من زرنگترینِ مردم بودم، هان که هر گولاندنی تبهکاری است، و هر تبهکاریی حق‌پوشی است. «و هر فریفتاری را پرچمی است که روز رستخیز به آن شناخته شود».

به خدا سوگند که به نیرنگ غافل‌گیر نایم، و به زورمندی ناتوان نگردم!

◙ این سخنان در منبع زیر فرازی کوتاه است از یک خطبه بسیار بلند:
تمام‌النهج. خ ۵۱۴/۶۱، ۵۱۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در ساختار و متن و اختلاف اندکی در برخی واژگان: ایها‌النّاس! وَاللّٰهِ...: کافي ۳۳۸/۲. + نثر ۲۹۸/۱. + الجوهرة ۷۷. + بحار ۵۷۵/۸، ۱۲۹/۴۱. + منهاج ۴۰۲/۳. + نهج‌السعادة ۳۱۷/۲. مِنْ اَذْهَی‌النّاسِ ← بِاَذهیَ‌الناس. اَلَا وَ اِنَّ لِکُلٍّ...: کافي ۳۳۸/۲. + بحار ۵۷۵/۸، ۱۲۹/۴۱. + نهج‌السعادة ۳۱۷/۲. بالمکیدة ← من‌المکیدة.

## و من خطبة له علیه‌السّلام

### یومي فیها الی بنی‌امیه و مصیرالشیعة فیها.

﴿خطبه ۱۵۰﴾

## از سخنان حضرتش علیه‌السّلام

### دربارهٔ امویان، اندرز پیروان، آیندهٔ امید بخش

﴿خطبه ۱۵۰﴾

وَ اَخَذُوا یَمِیناً وَ شِمالاً، ظَعْناً فِي مَسالِكِ اَلْغَيِّ، و تَرْکاً لِمَذاهِبِ الرُّشْدِ!

امویان چپ و راست را گیرند؛ کوچنده در بیراهه‌های تباهی، رهنده از رهوارهای رستگاری!

فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ کَائِنٌ مُرْصَدٌ، وَ لَا تَسْتَبْطِئُوا مَا یَجِيءُ بِهِ اَلْغَدُ. فَکَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا اِنْ اَدْرَکَهُ وَدَّ اَنَّهُ لَمْ‌یُدْرِکْهُ. وَ مَا اَقْرَبَ اَلْیَوْمَ مِنْ تَباشیرِ غَدٍ!

پس آنچه را که هست و آمدنی است نشتابید، و آنچه راکه فردا آرَدْ دیر ندانید. چه بسیار شتابانِ به چیزی که گر یابدش آرزو کند که کاش نمی‌یابیدش، و چه نزدیک است امروز به دَمْ دَمَه‌های فردا!

یا قَوْمِ، هٰذا اِبّانُ وُرُودِ کُلِّ

ای پیروانم! این آنگای رسیدنِ هر

مَوْعُودٍ، وَ دُنُوٍّ مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ. اَلا وَ اِنَّ مَنْ اَدْرَكَها مِنّا يَسْري فِيهَا بِسِراجٍ مُنيرٍ، وَ يَحْذُو فِيهَا عَلىٰ مِثالِ الصّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقاً، وَ يُعْتِقَ فِيهَا رِقّاً، وَ يَصْدَعَ شَعْباً، وَ يَشْعَبَ صَدْعاً، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النّاسِ، لَا يُبْصِرُ اَلْقائِفُ اَثَرَهُ وَلَوْ تابَعَ نَظَرَهُ. ثُمَّ لَيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحْذَ اَلْقَيْنِ النَّصْلَ. تُجْلىٰ بِالتَّنْزِيلِ اَبْصارُهُمْ، وَ يُرْمىٰ بِالتَّفْسيرِ فِي مَسامِعِهِمْ، وَ يُغْبَقُونَ كَأْسَ اَلْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ!

وعده‌ای است، و نزدیکای دمیدنِ رویدادی که نمی‌دانید! هان! آن که از ما دریابدش با چراغِ روشن در آن رود، و چون شایستگان در آن گام نهد، تا در آن بندی گشاید، و در آن برده‌ای رهاید، و دارودسته‌ای را پراکند، و آواره‌ها را گرد آرَدْ. ناشناس در میان مردم، که ردشناس نشانش را نیابد هر چند که نگاهش را پیگیرد. آنگاه در آن گروهی هوش تیز کنند چون تیزکردن آهنگر شمشیر را، با قرآن دیده‌هاشان روشن شود، و با تفسیر گوش‌هاشان شنواگردد، و هر شامگاه در پی بامداد جامِ داد نوشند!

### منها: فتنه بني اميه

### فتنهٔ امویان

وَ طالَ اَلْاَمَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا اَلْخِزْيَ، وَ يَسْتَوْجِبُوا اَلْغِيَرَ؛ حَتّىٰ اِذَا اَخْلَوْلَقَ اَلْاَجَلُ!

روزگار بر امویان دراز آید تا ننگ نامی را پایان‌برند، و دگرگونی و کیفر را سزایابند، تا که سرآمدِشان فراهم آید!

وَ اسْتَراحَ قَوْمٌ اِلَى اَلْفِتَنِ، وَ اَشالُوا عَنْ لَقاحِ حَرْبِهِمْ، لَمْ يَمُنُّوا عَلَى

و گروهی به آشوب‌ها خُرامند، و آتشِ جنگِ‌شان را فروزند، پایداری را به

اَللّٰهِ بِالصَّبْرِ، وَ لَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذْلَ اَنْفُسِهِمْ فِي اَلْحَقِّ. حَتّٰى اِذا وافَقَ وارِدُ اَلْقَضاءِ انْقِطاعَ مُدَّةِ اَلْبَلاءِ، حَمَلُوا بَصائِرَهُمْ عَلىٰ اَسْيافِهِمْ، وَ دانُوا لِرَبِّهِمْ بِاَمْرِ واعِظِهِمْ؛ حَتّٰى اِذا قَبَضَ اَللّٰهُ رَسُولَهُ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى اَلْاَعْقابِ، وَ غالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى اَلْوَلائِجِ، وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَ هَجَرُوا السَّبَبَ اَلَّذِي اُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَ نَقَلُوا اَلْبِناءَ عَنْ رَصِّ اَساسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ!

مَعادِنُ كُلِّ خَطيئَةٍ، وَ اَبْوابُ كُلِّ ضارِبٍ فِي غَمْرَةٍ. قَدْ مارُوا فِي اَلْحَيْرَةِ، وَ ذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ، عَلىٰ سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ: مِنْ مُنْقَطِعٍ اِلَى الدُّنْيا راكِنٍ، اَوْ مُفارِقٍ لِلدِّينِ مُبايِنٍ!

رخ خدای نکشند، و دادنِ جان‌هاشان را در راهِ حق بزرگ ننمایند، تاکه رسیدن قضا پایانِ روزگارِ بلا را هماهنگ بُوَد، خِرَدْهاشان را بر تیزی شمشیرهاشان چیراندند، و به فرمانِ وجدانِ‌شان به پروردگارشان نزدیک شدند، و آنک که خدای فرستاده‌اش ﷺ راگرفت، گروهی به جاهلیت برگشتند، و بیراهه‌ها تباهیدِشان، به بیگانگان پُشت دادند، و رشتهٔ خویشاوندی گُم کردند، و دستاویز را که به پیوستنش فرمان یافتند رهاکردند، و بنیان از زیر بنا ویران ساختند، و در نابجایش پی هشتندش!

امویان کان‌های هر گُنهی، و پناهگه هر تبهکار پناهِ‌جویی. حقا که در سرگردانی گذرند، و در پریشانی سِپَرند، به شیوهٔ خاندانِ **فرعون**: بریده از آخرت و چسبیده به دنیا، یا جدا از حق و ناسازِ با آیین!

▣ این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده‌ای از چند خطبه است:

- واخذوا یمیناً: تمام‌النهج. خ ۶۱/۵۰۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.
- فلاتستعجلوا: همان. ۲۹۴/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.
- یا قوم: همان ۲۹۶، ۲۹۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در متن که فرازهایی از خطبهٔ ۱۳۸ می‌باشد.
- وطال‌الامد: همان ۲۹۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه: اشالوا ← اشتالوا.
- حتی اذا قبض: همان. خ ۲۵۱/۲۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در یک واژه: السَّبب ← النَّسب.
- معادن کل: همان. خ ۲۹۲/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

## و من خطبة له عليه‌السلام

و فيها انذار للشيعة و مصيرها في فتنة بني‌امية، و عاقبة الفتنة

﴿خطبه ۱۶۶﴾

### الحثّ على التألف

لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ، وَلْيَرْأَفْ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ؛ وَلَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ اَلْجَاهِلِيَّةِ: لَا فِي اَلدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ، وَ لَا عَنِ اَللّٰهِ يَعْقِلُونَ؛ كَقَيْضِ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ يَكُونُ كَسْرُهَا وِزْراً، وَ يُخْرِجُ حِضَانُهَا شَرّاً!

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام

هشدار به پیروان، سرنوشت شیعه در فتنه امویان، و فرجام امویان و هشدار به مسلمانان

﴿خطبه ۱۶۶﴾

### انگیزش بر همبستگی دل ها

تا کوچکِ‌تان از بزرگِ‌تان پیرود، و بزرگِ‌تان به کوچکِ‌تان مهر ورزد، و چون سخت‌دلانِ جاهلیت نباشید که: نه در آیین آموزند، و نه از خدای ستایند، چون سخت پوسته تخمی در لانهٔ شترمرغی، که شکستنش گناه باشد، و جوجه‌اش زیان‌بار درآید!

## و منها: مصير الشيعة و دورها في سقوط الامويين

اَفْتَرَقُوا بَعْدَ اُلْفَتِهِمْ، وَ تَشَتَّتُوا عَنْ اَصْلِهِمْ. فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ اَيْنَمَا مَالَ مَالَ مَعَهُ. عَلىٰ اَنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِى اُمَيَّةَ، كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ! يُؤَلِّفُ اللّٰهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ رُكاماً كَرُكامِ السَّحابِ، ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ اَبْواباً. يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ، حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قارَّةٌ، وَ لَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ اَكَمَةٌ، وَ لَمْ يَرُدَّ سَنَنَهُ رَصُّ طَوْدٍ، وَ لَا حِدابُ اَرْضٍ. يُذَعْذِعُهُمُ اللّٰهُ فِي بُطُونِ اَوْدِيَتِهِ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنابِيعَ فِي الْاَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَ يُمَكِّنُ لِقَوْمٍ فِي دِيارِ قَوْمٍ. وَايْمُ اللّٰهِ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي اَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ

## سرنوشت شیعه و نقش آن در فروپاشی امویان

پس از همبستگی‌شان جدا شوند، و از ریشه‌شان پراکنند، هر دسته‌شان گیرای شاخه‌ای؛ هر جا گرایَدْ با آن گرایند. بر خدای فرازمند است که به زودی گرد آردِشان برای بدترینِ روزِ امویان، آن سان که پاره ابرهای پراکندهٔ پاییزی گرد آیند، خداوند هماهنگ سازدِشان، آنگاه انباشته گردآردِشان چون تودهٔ فشردهٔ ابر، آنگاه برای‌شان درهایی گشاید که از گِردگاهِشان چون رودِ ویرانگر قومِ سبا سرازیر شوند، به گونه‌ای که سرزمینی در برابرش پایدار نماند، و رودبندی بازش ندارد، و روانایش راکوه‌های بزرگ، و نه تپه‌های ستبرِ زمین جلو نگیرد، خداوند در نهانگه‌های سرزمین‌هایش پراکندِشان، آنگاه چون چشمه‌سارانِ در زمین رواندِشان، و به آنان ازگروهی حقوقِ گروهی دیگر را گیرد، و گروهی را در جایگهِ گروهی استوار سازد، و به خدا سوگند که پس از سرکشی و فرمانروایی امویان، آنچه در

وَالتَّمْكِينِ، كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ!

دست‌هاشان است گُدازد، آن‌سان که دُنبه بر آتش آب شود!

## إِنْذار للمسلمين

## هشدار به مسلمانان

أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَخاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ، وَ لَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْباطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَ لَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ. لٰكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتاهَ بَنِى إِسْرائِيلَ. وَلَعَمْرِى لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعافاً بِما خَلَّفْتُمُ الْحَقَّ وَراءَ ظُهُورِكُمْ، وَ قَطَعْتُمُ الْأَدْنىٰ، وَ وَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهاجَ الرَّسُولِ، وَ كُفِيتُمْ مَؤُونَةَ الْإِعْتِسافِ، وَ نَبَذْتُمُ الثِّقْلَ الْفادِحَ عَنِ الْأَعْناقِ!

ای مردم! گر از یاری حق دست نمی‌کشیدید، و از فروپاشی باطل سُست نمی‌شدید؛ آن که چون شما نیست در شما چشم نمی‌دوخت، و آن که بر شما چیرید نمی‌چیرید، ولی شما چون سرگشتگانِ بنی‌اسراییل سرگردانید، و به جانم سوگند این پریشانی‌تان پس از من چند برابر شود، چرا که حق را پشتِ سرِتان هِشته‌اید، و از نزدیکانِ به پیامبر بریده‌اید و به دُوران پیوسته‌اید، و بدانید که گر شما این فراخوانِ‌تان را می‌پیروید، شما را به راهِ **فرستادهٔ خدا** می‌برد، و رنجِ پریشانی از شما می‌زدود، و بارِ سنگینِ گمرهی از گردن‌ها فرو می‌هشتید!

---

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک خطبه و یک وصیت:**

● **لیتأس**: تمام‌النهج. وصیت ۹۹۷/۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی از

واژگان و اضافات در ساختار و متن: یا بني ليتأس...: دعائم ۲/ ۳۵۱. + نهج‌السعادة ۲ /۷۳۷.... يعقلون، ولم يعطوا فيالله محض‌اليقين: نهج‌السعادة ۲ /۷۳۸. كقيض بيض ← كبيض بيض: اضافات متن: اما، والله لقد شهدتُ‌الدعوات و... يا بني: همان. + شرح‌الاخبار ۲ /۳۹۱. + امالی ۶۰۶. + ارشادالقلوب ۲ /۳۱۴. + بحار ۴۲ /۲۴۷، ۲۵۳. + نهج‌السعادة ۸ /۲۰۷، ۲۸۱.

● **افترقوا:** همان. خ ۲۰ /۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: ... اصلهم، فكل حزب منهم: ارشاد ۱۵۵. + كافي ۸ /۵۴. + منهاج ۶ /۲۵۰. على ان‌الله سبحانه و تعالى وله‌الحمد: كافي ۸ /۵۴. + ارشاد ۱۵۵. + منهاج ۶ /۲۵۰. سيجمعهم ← يستجمع هؤلاء: منهاج ۶ /۲۵۰. كَسَيْلِ‌الجنتينِ سَيْلِ‌العرم: كافي ۸ /۵۴. + منهاج ۶ /۲۵۰. حيث بعث عليه فارة فلم تسلم عليه قارة: همان.... و يمكن بهم: كافي ۸ /۵۴.... في ديار قوم، تشريداً لبني امية، و لكيلا يغتصبوا ما غصبوا و... و...: همان. + ارشاد ۱۵۶. + منهاج ۶ /۲۵۰.... بعدالعلوّ على‌العباد: همان. + ارشاد ۱۵۵. + بحار ۸ /۳۷۵... . ولتمكينِ في‌البلاد: همان. + كافي ۸ /۵۴. + منهاج ۶ /۲۵۰. اضافات متن: من مات منهم... تا: والامر جميعاً: همان. يا ايهاالناس! ان‌المنتحلين للامامة من غير اهلها كثير: الكافي ۸ /۵۴. + منهاج ۶ /۲۵۰. و لو لم تتواكلوا امركم، ولم...: بحار ۸ /۶۴۹. يطمع فيكم ← لم يتشجّع عليكم: كافي ۸ /۵۴. + بحار ۸ /۶۴۹.... من قوى عليكم، و على هضم‌الطاعة وازوائها عن اهلها: همان. + ارشاد ۱۵۴. + منهاج ۶ /۲۵۰... متاه بني ← كماتاه بنو: همان. بني‌اسرائيل على عهد موسى‌بن عمران عليه‌السلام: همان.... من بعدي باضطهادكم ولدى اضعاف ما تاهت بنو اسرائيل: همان. اضعاف ← اضعافاً. اضافات در متن: اما والله لو كان لي عدة اصحاب طالوت و... و.... ولاجبتم‌الباطل ركضاً: ارشاد ۱۵۴. + كافي ۸ /۲۷، ۵۴. + ۲۸ /۲۴۱. + منهاج ۶ /۲۵۰. + مستدرك ۲۶. + نهج‌الثاني ۴۲.... و قطعتم‌الادنى من اهل بدر: ارشاد ۱۵۴. + كافي ۸ /۵۴. + بحار ۸ /۶۴۹. + منهاج ۶ /۲۵۰. و وصلتهم‌الابعد من ابناءالحرب لرسول‌الله ﷺ: همان. اضافات در متن: ولعمري ان لو قد ذاب ما في‌ايديهم... و... تا: و خافوا الحوبة: همان.... الداعي لكم طالع‌المشرق: همان. ... منهاج‌الرسول ﷺ، فتداويتم من‌العمى و الصم، و استشفيتم من اليكم: همان. و كفيتم مؤنة الطلب و...: همان؛ الاعتساف ← التعسف: همان. اضافات متن: ولا يبعد الله...: همان.

و من خطبة له عليه‌السلام

شَطْرٌ في بعض صفات الرسول الكريم، و شَطْرٌ في تهديد بني‌أمية، و شَطْرٌ في عظة الناس

﴿خطبه ۱۰۵﴾

الرسول الكريم

حَتَّىٰ بَعَثَ ٱللّٰهُ مُحَمَّداً، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَهِيداً، وَ بَشِيراً، وَ نَذِيراً، خَيْرَ ٱلْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَ أَنْجَبَهَا كَهْلاً، وَ اَطْهَرَ ٱلْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً، وَاَجْوَدَ ٱلْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً!

في بني‌امية

فَمَا ٱحْلَوْلَتْ لَكُمُ الدُّنْيا فِي لَذَّتِها، وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رَضاعِ اَخْلافِهَا، اِلاَّ مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلاً خِطَامُها، قَلِقاً وَضِينُها، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ اَقْوامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ ٱلْمَخْضُودِ، وَ حَلالُها بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ، وَ صَادَفْتُمُوها، وَٱللّٰهِ، ظِلاًّ مَمْدُوداً اِلىٰ أَجَلٍ مَعْدُودٍ. فَالْاَرْضُ

از سخنان حضرتش عليه‌السلام

فرازی در بزرگداشت پیامبر، و در فرازی خبر از فروپاشی امویان، فرازی در اندرز مردم

﴿خطبه ۱۰۵﴾

پیامبر گرامی

تا که خدای محمد ﷺ را برانگیخت؛ گواه و مژده‌رسان، و آگاهی‌بخش، در خردسالی بهترینِ مردم، و در بزرگسالی گزیده‌ترینِ‌شان، و در خُلق و خوی وارسته‌ترین وارستگان، و در بخشندگی بخشنده‌ترین بخشندگان!

نمایی از فروپاشی امویان

پس دنیا در خوشی‌هایش شیرین کامِ‌تان نکند، و دوشیدنِ پستان‌هایش را نگذاردِتان، مگر پس از اینکه لگامش گسسته، و تنگِ پالانش شلیده دیدارش کنید! که نارواهایش نزد گروهی چون گُلِ بی‌خار، و رواهایش دور و ناپیدا، و به خدا سوگند! مگر زان پس که با دنیا چون سایه‌ای درازِ زودگذر برخورد

لَكُمْ شاغِرَةٌ، وَ أَيْديكُمْ فِيها مَبْسُوطَةٌ؛ وَ اَيْدِي اَلْقادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ، وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ. اَلا وَاِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثائِراً، وَلِكُلِّ حَقٍّ طالِباً. وَ اِنَّ الثّائِرَ فِي دِمائِنا كَالْحاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اَللّهُ الَّذِي لايُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَلا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ. فَاُقْسِمُ بِاللّهِ، يا بَنِي‌اُمَيَّةَ، عَمّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّها فِي اَيْدِي غَيْرِكُمْ، وَ فِي دارِ عَدُوِّكُمْ! أَلا اِنَّ اَبْصَرَ اَلاَبْصارِ ما نَفَذَ فِي اَلْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلا اِنَّ أَسْمَعَ اَلاَسْماعِ ما وَعَى التَّذْكِيرَ وَ قَبِلَهُ!

نمایید! پس آنک زمین براتان تهی، و دست‌هاتان در آن باز، و دستانِ فرمانروایان از شما کوتاه، و شمشیرهاتان بر آنان کشیده، و شمشیرهاشان از شما فروگرفته! هان! که هر خونی را خون‌خواهی، و هر حقی را خواهانی است، و همانا که خون‌خواهِ خونِ ما چون دادرس در حقِ خویش است؛ و او خدایی است که آن را که پی جوید ناتوانش نسازد، و آن را که گریزد فراموشش نکند، به خدا سوگند که ای امویان! به زودی دنیا را در دستانِ دیگران و در سرای دشمنِ‌تان خواهید یافت! هان که بیناترین بینایان دیده‌ای است که نگاهش در نیکی نگرد، هان که شنواترین شنوایان گوشی است که اندرز را دریابد و پذیردش!

## وعظ الناس

أَيُّهَا النّاسُ! اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْباحِ واعِظٍ مُتَّعِظٍ، وَامْتاحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ اَلْكَدَرِ!

عِبادَ اَللّهِ! لا تَرْكَنُوا اِلَى

## اندرز مردم

ای مردم! از فروزای چراغ اندرزگوی اندرز یافته روشنایی گیرید، و از زُلالای چشمه‌سارِ ازگل و لای زُلالیده سیراب شوید!

بندگان خدای! به نادانی‌تان پُشت

جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَنْقادُوا لِأَهْوائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهٰذَا الْمَنْزِلِ نازِلٌ بِشَفا جُرُفٍ هارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَ يُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقارَبُ! فَاللّٰهَ اللّٰهَ أَنْ تَشْكُوا إِلَى مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ. إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمامِ إِلَّا ما حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْإِجْتِهادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْياءُ لِلسُّنَّةِ، وَ إِقامَةُ الْحُدُودِ عَلىٰ مُسْتَحِقِّيها، وَ إِصْدارُ السُّهْمانِ عَلىٰ أَهْلِها. فَبادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَثارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَناهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّما أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّناهِي!

ندهید، و به خواهش‌هاتان گردن ننهید؛ که همانا فُرودایِ به این فرودگه، چون فرودایِ به لبهٔ پرتگهِ تباهی است، و با پنداره‌ای که در پی پنداره‌ای برایش روی دهد، تباهی را از جایی به جایی بر پشتش کشد؛ خواهد که آنچه را نمی‌چسبد چسباند، و آنچه را نزدیک‌ناید نزدیک سازد! خدا را، خدا را! که نزد کسی نالید که نیازتان را برنیارد، و آنچه را براتان گره زده به اندیشه‌اش نگشاید! همانا آنچه بایستهٔ پیشواست تنها همان است که از فرمانِ پروردگارش دارد: رساندنِ شایستهٔ اندرز، و کوشیدنِ بایسته در دلسوزی، و زنده ساختنِ سنت، و برپایی حدود بر سزاوارانش، و روانه کردن بهره‌ها به شایستگانش. پس به دانش شتابید زان پیش که سبزه‌اش خشکد، و پیش از آن که به خویش گرفتار آیید و از شکوفاییِ دانش نزدِ دانشیان بی‌بهره‌مانید! از زشتی خود دارید و از آن باز دارید، که تنها پس از خودداری به بازداری فرمان یافتید!

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهای پراکنده و جابه‌جایی است از یک خطبهٔ بلند:**

● **حتی بعث‌الله:** تمام‌النهج. خ ۱۸/ ۲۳۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در ساختار: العقد ۴/ ۱۵۹. + نهج‌السعادة ۳/ ۱۹۳.

● **فمااحلولت:** همان ۲۴۰، ۲۴۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در دو واژه: جائلاً ← جابلاً، فالارض ← والارض.

● **الا و ان لکل:** همان ۲۴۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در ساختار: بحار ۸۳۷۴/، ۲/ ۲۶۷. + نهج‌السعادة ۱/ ۲۳۲، ۲/ ۶۸۹. + الغارات ۳۹۸. + نعمانی/الغیبة ۲۷. + مصباح ۱/ ۱۴۴.

● **فاقسم بالله:** همان ۲۴۳. ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **الا وان ابصر:** همان ۲۴۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج.

● **ایهاالناس!** همان ۲۴۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در ساختار: مصباح ۱/ ۱۴۵.

● **عبادالله:** همان ۲۴۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در چند واژه: یشکي لشجوکم ← یبکی لشجوکم، یبکي شجوکم، ولاینقض ← و من ینقض. و اضافات در ساختار و متن.

٦

# آموزه‌های علوی

- اسلام‌شناسی!
- قرآن‌شناسی!
- انسان‌شناسی!
- حقوق سیاسی!
- دنیا و آخرت!
- پارسایی و پرهیزگاری!
- اندرزهای علوی!
- خلق و خوی انسانی!
- فلسفه تاریخ!
- نیایش علوی!



# ۱ـ اسلام شناسی

- روش شناخت سنت و تاریخ اسلام!
- گوهر ایمان!
- هجرت!
- حقوق سیاسی مردم وکارگزاران!
- آیین رزم!



## و من كلام له عليه السلام

**و قد ساله سائل عن أحاديث البدع، و عما في ايدي الناس من اختلاف الخبر، فقال عليه السلام:**

**﴿خطبه ۲۱۰﴾**

اِنَّ فِي اَيْدِي النّاسِ حَقّاً وَ باطِلاً، وَ صِدْقاً وَ كَذِباً، وَ ناسِخاً وَ مَنْسُوخاً، وَ عامّاً وَ خاصّاً، وَ مُحْكَماً وَ مُتَشابِهاً، وَ حِفْظاً وَ وَهْماً. وَ لَقَدْ كُذِبَ عَلىٰ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ ـ عَلىٰ عَهْدِهِ، حَتّىٰ قامَ خَطيباً، فَقالَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ»!

## از سخنان حضرتش علیه السلام

**کسی از حضرتش از احادیث ساختگی و خبرهای ناهمساز که در دست‌مردم است پرسید، فرمود ﷺ :**

**﴿خطبه ۲۱۰﴾**

هان که در دستِ مردم درست و نادرست، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، محفوظ و موهوم است. و حقا که بر فرستادهٔ خدا ﷺ در روزگارش دروغ بسته می‌شد، تا آنجاکه به سخن ایستاد و فرمود: «هر که آگاهانه بر من دروغی بندد، جایگهش در دوزخ باد»!

وَ اِنَّما اَتاكَ بِالْحَديثِ اَرْبَعَةُ رِجالٍ لَيْسَ لَهُمْ خامِسٌ:

و تنها چهار کسند که تو را حدیث کنند و آنان را پنجمی نیست:

## المنافقون

رَجُلٌ مُنافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْايمانِ، مُتَصَنِّعٌ بِالْاِسْلامِ، لا يَتَأَثَّمُ وَلا يَتَحَرَّجُ، يَكْذِبُ عَلىٰ رَسُولِ اَللّٰهِ - صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - مُتَعَمِّداً، فَلَوْ عَلِمَ النّاسُ اَنَّهُ مُنافِقٌ كاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ، وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ، وَلٰكِنَّهُمْ قالُوا: صاحِبُ رَسُولِ اَللّٰهِ - صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - رَآهُ، وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ لَقِفَ عَنْهُ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ، وَ قَدْ اَخْبَرَكَ اَللّٰهُ عَنِ اَلْمُنافِقينَ بِما اَخْبَرَكَ، وَ وَصَفَهُمْ بِما وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا اِلىٰ اَئِمَّةِ الضَّلالَةِ، وَالدُّعاةِ اِلَى النّارِ بِالزُّورِ وَاَلْبُهْتانِ، فَوَلَّوْهُمُ اَلْاَعْمالَ، وَ جَعَلُوهُمْ حُكّاماً عَلىٰ

## منافقان

فردِ منافقی که به ایمان وانمود کند، و خود را به اسلام بندد، و از گناه نباکد، و از نادرستی نپرواید، آگاهانه بر فرستادهٔ خدا ﷺ دروغ بندد، پس گر مردم دانند که او منافق دروغگویی است از او نپذیرند و سخنش را نباورند، ولی مردم گویند: او یارِ فرستادهٔ خدا ﷺ است، دیده‌اش، از او شنیده، و حتماً از او گرفته. پس سخنش را پذیرند. و حقا که خدای از منافقان به آنچه فرموده‌ات آگهیده‌ات، و به آنچه وَصفیده‌شان برایت وَصفیده‌شان، پس از حضرتش ماندند، و به پیشوایانِ گمرهی و فراخوانانِ به دوزخ با دروغ و تهمت نزدیک شدند، کارها را سپردندِشان، و برگردنِ مردم فرمانروا نمودندِشان، و با آنان دنیا را تباهیدند، و همانا که مردم

رِقابِ النّاسِ، فَاَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيا، وَ اِنَّمَا النّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيا اِلاّ مَنْ عَصَمَ اللّٰهُ، فَهٰذا اَحَدُ الْاَرْبَعَةِ!

هم همرهِ فرمانروایان و دنیایند، جز آن را که خدای پناهد. پس این یکی از آن چهار کس است!

## الخاطئون

## خطاکاران

وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلىٰ وَجْهِهِ، فَوَهِمَ فِيهِ، وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً، فَهُوَ في يَدَيْهِ، وَ يَرْوِيهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ، وَ يَقُولُ: اَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ اَنَّهُ وَهِمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ، وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ اَنَّهُ كَذٰلِكَ لَرَفَضَهُ!

و کسی که از فرستادهٔ خدا ﷺ چیزی را شنیده، و به درستی یاد نسپرده‌اش، پس در آن گمان برده، و آگاهانه دروغ نگفته، آن سخن در دستش است و روایت می‌کندش و به آن کردار می‌ورزد، و می‌گوید: من از فرستادهٔ خدا ﷺ شنیدَمَش. پس گر مسلمانان دانند که او در آن گمان برده از او نپذیرندش، وگر او داند که چنان است رد کندَش!

## اهل الشبهة

## گمان‌مندان

وَ رَجُلٌ ثالِثٌ، سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ شَيْئاً يَأْمُرُ بِهِ، ثُمَّ اِنَّهُ نَهىٰ عَنْهُ، وَ هُوَ لا يَعْلَمُ، اَوْ سَمِعَهُ يَنْهىٰ عَنْ شَيْءٍ، ثُمَّ اَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ

و فردِ سومی که از فرستادهٔ خدا ﷺ چیزی را شنیده که به آن می‌فرموده، سپس از آن باز داشته، و این کس نمی‌داند، یا شنیده‌اش که از چیزی بازداشته، و سپس به آن فرموده، و او

اَلْمَنْسُوخَ وَ لَمْ یَحْفَظِ النّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ اَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ اَلْمُسْلِمُونَ اِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ اَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ!

نمی‌داند، پس منسوخ را یاد سپرده، و ناسخ را یاد نسپرده، پس گر داند که آن منسوخ است رد کندش، و گر مسلمانان دانند که آنچه از او شنیده‌اند منسوخ است نپذیرندش!

## الصادقون الحافطون

## حافظان راستگو

وَ آخَرُ رابِعٌ، لَمْ یَکْذِبْ عَلَی اللّٰهِ، وَلا عَلیٰ رَسُولِهِ، مُبْغِضٌ لِلْکَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللّٰهِ، وَ تَعْظِیماً لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لَمْ یَهِمْ، بَلْ حَفِظَ ما سَمِعَ عَلیٰ وَجْهِهِ، فَجاءَ بِهِ عَلیٰ ما سَمِعَهُ، لَمْ یَزِدْ فِیهِ وَ لَمْ یَنْقُصْ مِنْهُ، فَهُوَ حَفِظَ النّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ، وَ حَفِظَ اَلْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ، وَ عَرَفَ اَلْخاصَّ وَ اَلْعامَّ وَ اَلْمُحْکَمَ وَاَلْمُتَشابِهَ، فَوَضَعَ کُلَّ شَیْءٍ مَوْضِعَهُ!

و فردِ چهارمی که بر خداوند و بر فرستاده‌اش دروغ نبندد، از بیمِ خدا و بزرگداشتِ فرستادهٔ خدا ﷺ دشمن دوروغ است و گمان نبرد، بلکه آنچه را شنیده به درستی یاد سپرده و آن گونه که شنیده‌اش آورده، نه در آن افزوده، و نه از آن کاسته، او ناسخ را یاد سپرد و به آن کردار ورزد، و منسوخ را یاد سپرد و از آن دوری کند، و خاص و عام و محکم و متشابه را شناخته، و هر چیزی را جایش گذاشته!

وَ قَدْ کانَ یَکُونُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اَلْکَلامُ

و حقا که فرستادهٔ خدا ﷺ را سخن دوگونه است: سخنی خاص، و

لَهُ وَ جُهانٍ: فَكَلامٌ خاصٌّ، وَ كَلامٌ عامٌّ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَى اَللّٰهُ، سُبْحانَهُ، بِهِ، وَ لَا مَا عَنَىٰ رَسُولُ اَللّٰهِ ـ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ فَيَحْمِلُهُ السّامِعُ، وَ يُوَجِّهُهُ عَلىٰ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْناهُ، وَ مَا قُصِدَ بِهِ، وَ مَا خَرَجَ مِنْ اَجْلِهِ، وَ لَيْسَ كُلُّ اَصْحابِ رَسُولِ اَللّٰهِ ـ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ مَنْ كانَ يَسْأَلُهُ وَ يَسْتَفْهِمُهُ، حَتّىٰ اَنْ كانُوا لَيُحِبُّونَ اَنْ يَجِيءَ اَلْاَعْرابِيُّ وَالطّارِيءُ، فَيَسْأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ حَتّىٰ يَسْمَعُوا، وَ كانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ اِلّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَ حَفِظْتُهُ. فَهٰذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النّاسُ فِي اَخْتِلافِهِمْ وَ عِلَلِهِمْ فِي رِواياتِهِمْ!

سخنی عام، پس می‌شنوَدش آن که نمی‌داند خداوندِ سبحان چه را قصد کرده و فرستادهٔ خدا ﷺ چه را در نظر داشته، پس شنونده گیردش و کار بَرَدَش بی‌دانستنِ معنایش و آنچه از آن منظور بوده و آنچه برای آن گفته شده است! و همهٔ یارانِ فرستادهٔ خدا ﷺ کسانی نبودند که پرسندَش و خواهند که دریابندش، تا آنجا که آرزو داشتند رهگذری و بیابانگردی آید و از حضرتش ﷺ پرسد تا شنوند. و چیزی نبوده که از این راه به من رسیده باشد مگر که از او پرسیدمَش و یاد سپردمَش. این است گونه‌هایی که مردم در ناهماهنگی‌شان و نادرستی‌شان در روایات‌شان برآنند!

* **ناسخ:** آیه یا حدیثی که حکمی آورد و حکمِ پیشین را باطل سازد.
**منسوخ:** آیه یا حدیثی که حکمش توسطِ **ناسخ** باطل شده است.
**عام:** آیه یا حدیثی که دایرۀ شمولش فراگیر باشد.
**خاص:** آیه یا حدیثی که حکمی ویژه را بیان کند، یا حکم یا موضوع عام را تخصیص زند.
**محکم:** آیه یا حدیثی که معنا و موضوع و دلالتش روشن باشد.
**متشابه:** آیه یا حدیثی که معنا و موضوع و دلالتش روشن نباشد.
**محفوظ:** حدیثی که به درستی حفظ شده باشد و **حافظ** معنا و موضوعش را داند.
**موهوم:** حدیثی که **حافظ** در آن دچارِ گمان و خطا شده باشد.

**▣ این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک کلام بلند:**

تمام‌النهج. کم ۵۷۳/۴۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶ ← در همۀ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی از واژگان و اضافات در متن و ساختار:... قام خطیباً فقال: ایها النّاسُ! قَدْکثرت عَلَيَّ الکذابة فَمَن...: سلیم ۱۰۴. +خصال ۲۵۵. +کافي ۶۲/۱. +تحف ۱۳۶. +احتجاج ۲۶۴/۱. +بحار ۲۲۸/۲، ۲۷۳/۳۶. +منهاج ۵۹/۱۴... من‌النار، ثم کذب علیه من بعده حینَ تُوفي رحمةُاللّه على نبي‌الرحمة، و صلى‌الله عليه و آله: همان منابع. و انما اتاک ← يأتيک: سليم ۱۰۴. +تحف ۱۳۶. بالاسلام ← بالاسلام باللسان: الغیبة ۷۶. لایتحرج ← لایتحرج اَنْ...: همان منابع. +خصال ۲۵۶. +کافي ۶۳/۱. +منهاج ۵۹/۱۴. فلو علم‌الناس ← المسلمون: سليم ۱۰۴. قالوا ← قالوا هذا: همان منابع. رَآهُ ← قَدْ رَآهُ: الغيبة ۷۶. ولقف عنه، و هولایکذب، و لایستحلّ‌الکذب على رسول‌الله ﷺ سليم ۱۰۴. فیاخذون بقوله و هم لایعرفون حاله: همان منابع. ثم بقوا بعده ← ثم انّهم بقوا بعده: تذکره ۱۲۳. +نهج‌السعادة ۶۱۱/۲. عليه‌السلام ← عليه و آله السلام، رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الغيبة ۷۶. و تفرقوا واختلفوا: تحف ۱۳۶. بالزور والکذب والبهتان؛ سليم ۱۰۴. +خصال ۲۵۶. +کافي ۶۳/۱. +تحف ۱۳۶. +بحار ۲۲۸/۲. +منهاج ۵۹/۱۴. ...و جَعَلوهم ← حَمَلوهم: همان منابع. +الغيبة ۷۷. و انماالناس مَعَ ← تَبَعٌ: تذکرة ۱۳۳. +نهج‌السعادة ۶۱۱/۲. ...الدنيا، و هي غايتهم الّتي يطلبون: تحف ۱۳۶. فهنا ← فهو، وَ رَجُلٌ سمع ← والثاني رَجُل سمع: تحف ۱۳۷. ... لرفضه ← لرفضه و ما عمل به: همان. +تذکرة ۱۳۳. ...فلو علم انه منسوخ مَاحَدَّثَ بِهِ: همان. ...لرفضوه وما نقلوا عنه: همان. ... و رجل آخر رابع...: سليم ۱۰۵. + تذکرة ۱۳۳. + الغيبة ۷۹. ...ولم يهم، ولم يــغب: تذکرة ۱۳۳. + نهج‌السعادة ۲۷/۳. ...و متشابهه، و اِنَّ اَمْرَ

رسولِ‌اللّهِ ﷺ وَ نَهْيَهُ مِثلُ‌القرآنِ ناسِخٌ وَ مَنسوخٌ، و خاصٌ و عامٌ، و مُحْكمٌ وَ مُتَشابِهٌ، و قد قال‌اللّه عَزَّوَجَلَّ...: همان منابع. + سليم ۱۰۵. + خصال ۲۵۶. + كافي ۶۳/۱. + الغيبة ۸۰ + تحف ۱۳۷. + بحار ۲۲۹/۲. + منهاج ۶۰/۱۴. ... من كان يسأله عن‌الشيئى: همان منابع. ...فيسأله عليه‌السلام ← فيسأل رسول الله ﷺ: همان منابع. ...الا سَأَلْتُهُ ← سَأَلْتُ: ابن ميثم ۲۱/۴. + منهاج ۲۶/۱۴. + مصادر ۱۱۴/۳.

## و من كلام له عليه‌السلام
### في الايمان و وجوب الهجرة
### «خطبه ۱۸۹»
### اقسام الايمان

فَمِنَ اَلْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً فِي اَلْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ اَلْقُلُوبِ وَاَلصُّدُورِ، «إِلَىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ». فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّىٰ يَحْضُرَهُ اَلْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَقَعُ حَدُّ اَلْبَرَاءَةِ!

### وجوب الهجرة

وَ اَلْهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا اَلْأَوَّلِ، مَا كَانَ لِلّٰهِ فِي أَهْلِ اَلْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ اَلْأُمَّةِ وَ مُعْلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ اَلْهِجْرَةِ عَلَىٰ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام
### دربارهٔ ايمان و هجرتِ بايسته
### «خطبه ۱۸۹»
### گونه‌های ايمان

پس گونه‌ای از ايمان آن چيزی است که در دل‌ها پايدار و استوار است، و گونه‌ای از آن چيزی است که ميانِ دل‌ها و سينه‌ها «تاگاهی سرآمد»[1] سرگردان است! پس آنک که شما را از کسی وامی نبود گذاريدش تا مرگ رسدش آنک است که وام داشتن يا نداشتن پيدا شود!

### هجرتِ بايسته

هجرتِ بايسته هماره استوار است تا آنک که خدای را با زمينيان کاری نهان يا آشکار است. نام هجرت برکسی راست نايد مگر با شناختِ حجت در زمين.

الْحُجَّةِ فِي ٱلْاَرْضِ. فَمَنْ عَرَفَها وَ اَقَرَّ بِها فَهُوَ مُهاجِرٌ. وَ لا يَقَعُ اسْمُ ٱلْاِسْتِضْعافِ عَلىٰ مَنْ بَلَغَتْهُ ٱلْحُجَّةُ، فَسَمِعَتْها اُذُنُهُ وَ وَعاها قَلْبُهُ!

پس هر که شناختش و به آن گردن هشت او مهاجر است. و نام مستضعف بر کسی راست ناید که حجت رسدش و گوشش شنودش و دلش پذیردش!

**صعوبة الايمان**

اِنَّ اَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لا يَحْمِلُهُ اِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ٱمْتَحَنَ ٱللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْايمانِ، وَلا يَعِي حَديثَنا اِلَّا صُدُورٌ اَمينَةٌ، وَ اَحْلامٌ رَزينَةٌ!

**سختنای ایمان**

هان که کارِ پیروی ما سخت و دشوارنماست، نپیرُودش مگر بندهٔ مؤمنی که خدای دلش را به ایمان آزموده، و سخنِ ما را فرا نگیرد مگر دل‌های درستکار و خردهای استوار!

**علم الوصي**

اَيُّهَا ٱلنّاسُ! سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني، فَلَاَنَا بِطُرُقِ السَّماءِ اَعْلَمُ مِنّي بِطُرُقِ ٱلْاَرْضِ، قَبْلَ اَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِها فِتْنَةٌ تَطَاُ فِي خِطامِها، وَ تَذْهَبُ بِاَحْلامِ قَوْمِها!

**دانش علی علیه‌السلام**

ای مردم! زان پیش که نبینیدم بپرسیدم، که من به راه‌های آسمان داناتر از آنم که به راه‌های زمین! زان پیش که فتنه‌ای لگد پراند و لگام گسلد و خردمندانِ مردمش را بربرد!

---

۱. با الهام از قرآن.

**این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک کلام و یک خطبه:**

● **فمن‌الایمان...:** تمام‌النهج. کم ۵۳۸/۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و ساختار:

فمن‌الایمان... الی اجل معلوم. و علامة الایمان ان توثرالصدق حیث... و ان تتقي‌الله في حديث غيرک. فاذا كانت لكم براءة من احد... حدّالبراءة، و ان‌النفاق يبدو...: الدرالمنثور ۷۸/۱. +کنز ۴۰۶/۱.

● **والهجرة قائمة...**: همان. خ ۲۶۲/۲۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و اختلاف در یک واژه: اهل الارض ← اهل الاسلام.

● **ان امرنا صعب...**: همان ۲۶۱ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و ساختار: ان امرنا اهل‌البيت: بصائر ۴۳. + بحار ۱۹۶/۲. صعب مستصعب، خشن مخشوشن، سرّ مستسرّ مقنع، لايعرف كنهه، ولايحتمله الاثلاثة: ملک مقرب، او نبي مرسل، او عبد...: سليم ۶۹: لايقرّبه. + بصائر ۳۸، ۴۳. + غرر ۲۳۵/۱. + بحار ۱۹۲/۲. + ابن‌ابی‌الحدید ۱۲۸/۶. ولايعي حديثناالا... واحلام رزينة، فاذا انكشف لكم سرّ او وضح لكم امر... فانكم في اوسع مما بين‌السماء والارض: ابن‌ابی‌الحدید ۱۰۶/۱۳. +کنز ۲۸۰/۱۱.

● **ايها الناس!...**: همان ۲۶۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در متن و ساختار: ... قبل ان تفقدوني، لايقولها بعدي الّامُدَّعٍ. سلوني قبل ان تفقدوني فلانا... فتنة صمّاء تطأ... قومها، فيالها من فتنة شبّت نارها بالحطب‌الجزل و... و...: بصائر ۱۳۶، ۱۳۷. + شرح‌الاخبار ۱۵۲/۱، ۳۱۱/۲. + ینابیع ۷۴. + مقتل ۴۴/۱. + اختصاص ۲۳۵. + ارشاد ۲۳. + خصائص ۵۵. + غرر ۴۳۸/۱. + تاریخ دمشق ۳۱/۳. + تذکرة ۲۵. + ابن‌ابی‌الحدید ۵۷/۷. + احتجاج ۲۵۸/۱. + جوهره ۷۴. + بحار ۵۵۸/۸. + منهاج ۷۸/۷، ۹۳. + مستدرک ۴۱. + مصباح ۱۳۵/۲. + نهج‌الثاني ۶۰.

## و من خطبة له عليه‌السلام
### قبل ايام من استشهاده
### يذكر فيها حق الوالي و الرعية
### ﴿خطبه ۲۱۶﴾

اَمّا بَعْدُ! فَقَد جَعَلَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلايَةِ اَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ اَلْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، وَ فَالْحَقُّ اَوْسَعُ اَلْاَشْياءِ فِي التَّواصُفِ، وَ اَضْيَقُها فِي التَّناصُفِ، لَا يَجْرِى لِاَحَدٍ اِلّا جَرىٰ عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِى عَلَيْهِ اِلّا جَرىٰ لَهُ. وَ لَوْ كانَ لِاَحَدٍ اَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكانَ ذٰلِكَ خالِصاً لِلّٰهِ سُبْحانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلىٰ عِبادِهِ، وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ ما جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضائِهِ، وَلٰكِنَّهُ سُبْحانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى اَلْعِبادِ اَنْ يُطيعُوهُ، وَ جَعَلَ جَزاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضاعَفَةَ الثَّوابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَ تَوَسُّعاً بِما هُوَ مِنَ

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام
### اندكی پيش از شهادتش
### كه در آن از حقوق راهبران و مردم گويد
### ﴿خطبه ۲۱۶﴾

اما بعد! حقاكه خدای سبحان بر پايهٔ سرپرستی كارِتان، برايم بر شما حقی نهاده، و شما را بر من حقی است همانندِ حقی كه مراست بر شما، پس حق در وصفيدن گسترده‌ترين چيزهاست، و در داوری كردن تنگ‌ترينِ‌شان، كسی را حقی نيست مگر كه بر او حقی بُوَد، و بر كسی حقی نيست مگركه برايش حقی باشد، و گر كسی باشد كه برايش حقی بُوَد و بر او حقی نباشد، آن كس تنها خداوندِ سبحان است نه آفريدگانش، به توانايیش بر بندگانش، و به دادوَرْزيش در هرانچه بر آن امر و نهيش روان است، از اين رو خداوند سبحان حقش را بر بندگان نهاد تا فرمان برندش، و از فزون بخشيَش و گسترشِ فزون‌دهيش كه او را سِزَد، پاداشِ‌شان را بر فرمان‌بری

اَلْمَزِیدِ اَهْلَهُ!

پاداشی دو چندان نهاد!

## حق الوالي و حق الرعية

ثُمَّ جَعَلَ ـ سُبْحانَهُ ـ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً اَفْتَرَضَها لِبَعْضِ النّاسِ عَلىٰ بَعْضٍ، فَجَعَلَها تَتَكافَأُ فِي وُجُوهِها، وَ يُوجِبُ بَعْضُها بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُها اِلّا بِبَعْضٍ. وَ اَعْظَمُ مَا اَفْتَرَضَ ـ سُبْحانَهُ ـ مِنْ تِلْكَ اَلْحُقُوقِ حَقُّ اَلْوالی عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى اَلْوالی، فَريضَةٌ فَرَضَهَا اللّٰهُ ـ سُبْحانَهُ ـ لِكُلٍّ عَلىٰ كُلٍّ، فَجَعَلَها نِظاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَ عِزّاً لِدينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ اِلّا بِصَلاحِ اَلْوُلاةِ، وَلَا تَصْلُحُ اَلْوُلاةُ اِلّا بِاسْتِقامَةِ الرَّعِيَّةِ. فَاِذا اَدَّتِ الرَّعِيَّةُ اِلَى اَلْوالي حَقَّهُ، وَ اَدَّى اَلْوالی اِلَيْها حَقَّها، عَزَّ اَلْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَ قامَتْ مَناهِجُ الدّينِ،

## حقوقِ کارگزار و مردم

آنگاه خدای سبحان از حقوقش حقوقی را نهاد که برای برخی مردم بر برخی دیگر بایسته کردِشان، و در انجامیدنِشان یکسان نهادِشان، و برخی‌شان برخی را بایسته کنند، و برخی‌شان تنها برخی را بایسته نکنند، و بزرگترین حقی را که خدای سبحان از آن حقوق بایسته کرد، حقِ کارگزار بر مردم، و حقِ مردم بر کارگزار است، بایسته‌ای که خدای سبحان برای هر یک بر دیگری بایسته کردش، و سامانِ همبستگی‌شان، و استواری آیینِ‌شان نهادش. پس مردم درست‌نایند مگر به دُرستی کارگزاران، و کارگزاران درست نایند مگر به استواری مردم. پس آنک که مردم حقِ کارگزار را گزاردند، و کارگزار حقِ‌شان را گزارْد، حق میان‌شان

وَ اعْتَدَلَتْ مَعالِمُ الْعَدْلِ، وَ جَرَتْ عَلىٰ اَذْلالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذٰلِكَ الزَّمانُ، وَ طُمِعَ فِي بَقاءِ الدَّوْلَةِ، وَ يَئِسَتْ مَطامِعُ الْاَعْداءِ. وَ اِذا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَها، اَوْ اَجْحَفَ الْوالى بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنالِكَ الْكَلِمَةُ، وَ ظَهَرَتْ مَعالِمُ الْجَوْرِ، وَ كَثُرَ الْاِدْغالُ فِي الدّينِ، وَ تُرِكَتْ مَحاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوىٰ، وَ عُطِّلَتِ الْاَحْكامُ، وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلا يُسْتَوْحَشُ لِعَظيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلا لِعَظيمِ باطِلٍ فُعِلَ! فَهُنالِكَ تَذِلُّ الْاَبْرارُ، وَ تَعِزُّ الْاَشْرارُ، وَ تَعْظُمُ تَبِعاتُ اللّٰهِ سُبْحانَهُ عِنْدَ الْعِبادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّناصُحِ فِي ذٰلِكَ، وَ حُسْنِ التَّعاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ اَحَدٌ - وَ اِنِ اشْتَدَّ عَلىٰ رِضَى اللّٰهِ حِرْصُهُ، وَ طالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهادُهُ - بِبالِغٍ حَقيقَةَ ما اللّٰهُ

استوار شود، و راه کارهای آیین برپا گردد، و نشانه‌های داد افرازد، و سنّت‌ها بر رهِشان روند، و روزگار به آن سامان یابد، و در پایداری دولت امید رود، و امیدهای دشمنان نومید گردد، و آنک که مردم کارگزارشان را چیرند، یا کارگزار بر مردمش ستم کند، در اینجاست که یکپارچگی پریشَدْ، و نشانه‌های بیداد پیدا شود، و تباهی در آیین بسیار شود، و سنّت‌های رَهْوار رَهایَدْ، پس به خواهش کردار ورزند، و فرمان‌ها وامانَنْد، و نادرستی‌ها فزونَدْ، و از بزرگ حقی که وامانده، و از بزرگ باطلی که انجامیده نهراسند، در اینجاست که نیکان خوار شوند، و تبهکاران گرامی گردند، و کیفرهای خداوندِ سبحان بر بندگان گران آید، پس بر شما باد که در آن هنگامه یکدیگر را دل سوزید، و بر آن همدیگر را نیک همیارید، که هیچ‌کس، هر چند در خشنودی خدای کوشد و در کردار کوشش را دراز کند، نیست تا طاعتِ شایستهٔ خدای سبحان را

سُبْحَانَهُ اَهْلُهُ مِنَ الطّاعَةِ لَهُ. وَلٰكِنْ مِنْ واجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَلَى عِبَادِهِ اَلنَّصيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعاوُنُ عَلىٰ إقامَةِ اَلْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَ لَيْسَ اَمْرُؤٌ ـ وَ اِنْ عَظُمَتْ فِي اَلْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدّينِ فَضيلَتُهُ ـ بِفَوْقِ اَنْ يُعانَ عَلىٰ مَا حَمَّلَهُ اللّٰهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ ـ وَ اِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاَقْتَحَمَتْهُ اَلْعُيُونُ ـ بِدُونِ اَنْ يُعينَ عَلىٰ ذٰلِكَ، اَوْ يُعانَ عَلَيْهِ!

گزارد، از این رو از حقوق بایستهٔ خداوند بر بندگانش به اندازهٔ توان‌شان دل‌سوزی، و همیاری در برپایی حق میانِ‌شان است. و هیچ آدمی، هرچند که در حق‌جویی بلند جایگه، و در آیین‌داری پیشینه ارج، نیست که از یاری در انجام حقِ خدای بی‌نیاز باشد، و هیچ آدمی، هرچند آدمیان کوچک دارندَش، و دیدگان پَسْت دانندَش، چنان پَست نیست که در انجامِ حقِ خدای یاری کند یا بر آن یاری شود!

**فاجابه علیه السّلام رجل من اصحابه بکلام طویل، یکثر فیه الثناء علیه، و یذکر سمعه و طاعته له؛ فقال علیه السّلام:**

**مردی از یارانش با گفتاری بلند حضرتش را پاسخ داد و در آن بسیار ستودش و سخن شنوی و فرمان بریش را به حضرتش یاد آورد، فرمود ﷺ:**

اِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلالُ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ، اَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ ـ لِعِظَمِ ذٰلِكَ ـ كُلُّ مَا سِواهُ. وَ اِنَّ اَحَقَّ مَنْ

هان! آن را که شکوهِ خدای سبحان در جانش بزرگ شده و جایگهش در دلش گرانیده، سِزَد که نزدش، در برابرِ آن همه بزرگمندی، هرانچه جز اوست کوچک داند.

كانَ كَذٰلِكَ لِمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، وَ لَطُفَ إِحْسانُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللّٰهِ عَلىٰ أَحَدٍ إِلَّا ٱزْدادَ حَقُّ اللّٰهِ عَلَيْهِ عِظَماً. وَ إِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حالاتِ ٱلْوُلاةِ عِنْدَ صالِحِ النّاسِ، أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ ٱلْفَخْرِ، وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى ٱلْكِبْرِ، وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ ٱلْإِطْراءَ، وَٱسْتِماعَ الثَّناءِ؛ وَ لَسْتُ ـ بِحَمْدِاللّٰهِ ـ كَذٰلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقالَ ذٰلِكَ لَتَرَكْتُهُ ٱنْحِطاطاً لِلّٰهِ سُبْحانَهُ عَنْ تَناوُلِ ما هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ ٱلْعَظَمَةِ وَٱلْكِبْرِياءِ. وَ رُبَّما ٱسْتَحْلَى النّاسُ الثَّناءَ بَعْدَ ٱلْبَلاءِ، فَلا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَميلِ ثَناءٍ، لِإِخْراجي نَفْسي إِلَى اللّٰهِ سُبْحانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ ٱلْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدائِها، وَ فَرائِضَ لابُدَّ مِنْ إِمْضائِها، فَلا

و سزاوارتر به چنونایی آن که دَهِشِ خداوندی بر او فزونیده، و نیکیش به او رسیده، چرا که دَهِشِ خداوندی بر کسی نفزونَدْ، مگر که حقِ خدای بر او بس افزاید. و هان که ناپسندترین خوی کارگزاران نزد شایسته مردمان آن که به آنان خودخواهی گمان برند، و کردارشان را از سرِ خودستایی پندارند. و حقا نَپسندم که در گمانِتان گذرد که من ستایبدن و شنیدنِ ستایش را دوست دارم، سپاس خدای را که چنین نیستم. وگر دوست می‌داشتم که چنان گفته شود، حقا که فروتنانه برای خدای سبحان می‌رهاییدمَش، که بزرگی و شکوهمندی تنها او را سِزَدْ. و بسا که مردم **ستودن** را پس از نکوییدن روادانند، پس به نیکو ستودن نستاییدم، چراکه در پیشگهِ خدای سبحان و نزدِ شما از حقوقی که ازگزاردنش نیاسوده‌ام و بایسته‌هایی که از انجامش ناچارم، بر خویش بیمناکم، آن سان که با **گردن‌کشان** سخن می‌گویند سخن نگوییدم، و آن گونه که نزدِ **خودکامگان** می‌پرهیزید از من نپرهیزید، و

تُكَلِّمُوني بِما تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنّي بِما يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ اَهْلِ الْبادِرَةِ، وَ لَا تُخالِطُوني بِالْمُصانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقالاً في حَقٍّ قيلَ لي، وَلَا الْتِماسَ اِعْظامٍ لِنَفْسي، فَاِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ اَنْ يُقالَ لَهُ اَوِ الْعَدْلَ اَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كانَ الْعَمَلُ بِهِما اَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلا تَكُفُّوا عَنْ مَقالَةٍ بِحَقٍّ، اَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَاِنّي لَسْتُ في نَفْسي بِفَوْقِ اَنْ اُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذٰلِكَ مِنْ فِعْلي اِلّا اَنْ يَكْفِيَ اللّٰهُ مِنْ نَفْسي ما هُوَ اَمْلَكُ بِهِ مِنّي، فَاِنَّما اَنا وَ اَنْتُمْ عَبيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنّا ما لا نَمْلِكُ مِنْ اَنْفُسِنا، وَ اَخْرَجَنا مِمّا كُنّا فيهِ اِلىٰ ما صَلَحْنا عَلَيْهِ، فَاَبْدَلَنا بَعْدَ الضَّلالَةِ بِالْهُدىٰ، وَ اَعْطانَا الْبَصيرَةَ بَعْدَ الْعَمىٰ!

با چاپلوسی نیامیزیدم، در حقی که به من گفته شود دشوار نگمانیدم، و خواهانِ بزرگداشتِ خویشم مپندارید، چرا که هر که حق را گران داند که به او گفته شود، یا داد را گران یابد که به آن روی کند، کردارِ به حق و داد بر او گران‌تر است. از گفتن حقی یا رایزنی به دادی خویشتن مدارید، که من نزد خویش نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کردارم از خطا در امانم، جز آن که خدای مرا از نفسم رهاید آنچه را که او به آن تواناتر است از من، که من و شما تنها بندگانیم ناگزین، از آنِ پروردگاری که جز او پروردگاری نیست؛ از جان‌هامان آن را دارد که ما از خویش نداریم، و از آنچه در آن بودیم به آنچه بر آن سامان یافته‌ایم در آوردِمان؛ در پی گُمرهی به رستگاری گرداندِمان، و در پی کوری بینایی بخشیدِمان!

**◙ این سخنان در منبع زیر فرازهایی است از یک خطبه و یک کلام:**

● اما بعد!...: تمام‌النهج. خ ۶۱/۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴ ← در همهٔ نسخه‌هایِ نهج. با اضافاتی در ساختار و متن و اختلافاتی در برخی واژگان: اما بعد! ایـهاالنـاس... حقا بـولایتي امـرکم و منزلتي‌التي انزلني‌اللّه بها من بینکم: نهج‌السعادة ۱/۵۴۸. + دعائم ۲/۵۴۱. + کافي ۸/۲۹۱. + بحار ۸/۶۵۴، ۲۷/۲۵۱. + منهاج ۱۴/۱۵۹. + نهج‌السعادة ۲/۱۷۷. فَالْحَقّ ← وَالْحَقّ، اَوْسَع ← أَجْمَل، اَضْيَقُهَا ← أَوْسَعُهَا: کافي ۸/۲۹۱. + منهاج ۱۴/۱۵۹. + نهج‌السعادة ۲/۱۷۸. وان‌الحق لایجري لاحدٍ...: نهج‌السعادة ۱/۵۴۸. صُرُوف ← فُصُول، ضُرُوب: کافي ۸/۲۹۱. + منهاج ۱۴/۱۵۹. + نهج‌السعادة ۲/۱۷۸. تَفَضُّلاً مِنْهِ وَ تَطَوُّلاً بِکَرَمِهِ: همان. وَ عِزّاً وَ قِوَاماً لِسُنَنِ دِينِهِمْ: کافي ۲/۲۹۱. + منهاج ۱۴/۱۵۹. + نهج‌السعادة ۲/۱۷۸. معالم‌الحق ← معالم‌العدل،... بذلک‌الزمان، وَطَابَ بِهِ‌الْعَيْشُ: الکافي ۸/۲۹۱. + منهاج ۱۴/۱۵۹. + نهج‌السعادة ۲/۱۷۹. ... اجحف‌الوالي برعيته ← عَلَاالْوَالي الرَّعِيَّة! همان منابع. معالم‌الجور ← مطامع: همان. لعظيم حَقٍّ ← حَدٍّ: همان. ...و تعز الاشرار، و تخرب البلاد: همان. فعليکم ايهاالناس بالتعاون على طاعةاللّه عزوجل، والقيام بعدله، والوفاء بعهده، والانصاف له في جميع حقه، فانه ليس‌العباد الى شَيْءٍ احوج منهم الى...: همان. عَلَى عِبَاده ← عَلَى‌الْعِبَادِ. اقامة الحق بينهم ← فيهم، لَيْسَ‌أمرؤ ← احدٌ، تقدمت ← جَسِمَت، بفوق ← بمستغنٍ، ...واقتحمته‌العيون، و خَسَأْتُ بِهِ‌الْأُمور: همان منابع.

● ان من حق من...: همان. کم /۵۹۹، ۶۰۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف اندکی در برخی واژگان: التقية ← البقية، لاتتحفظوا مِنّي ← عَنّي... اعظامٍ لنفسي لِمَا لَايَصْلُحُ لي: منهاج ۱۴/۱۶۱.

## و من كلام له عليه‌السلام
## في آداب الحرب و صعوبة الخصم
## ﴿خطبه ۱۲۴﴾

فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَ اَخِّرُوا الْحاسِرَ، وَ عَضُّوا عَلَى الْاَضْراسِ، فَاِنَّهُ اَنْبىٰ لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهامِ؛ وَالْتَوُوا فِي اَطْرافِ الرِّماحِ، فَاِنَّهُ اَمْوَرُ لِلْاَسِنَّةِ؛ وَ غُضُّوا الْاَبْصارَ فَاِنَّهُ اَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَ اَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛ وَ اَمِيتُوا الْاَصْواتَ، فَاِنَّهُ اَطْرَدُ لِلْفَشَلِ. وَ رايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوها وَلَا تُخِلُّوها، وَلَا تَجْعَلُوها اِلاّ بِاَيْدِي شُجْعانِكُمْ، وَالْمانِعِينَ الذِّمارَ مِنْكُمْ، فَاِنَّ الصّابِرِينَ عَلىٰ نُزُولِ الْحَقائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِراياتِهِمْ، وَ يَكْتَنِفُونَها: حِفافَيْها، وَ وَراءَها، وَ اَمامَها؛ لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْها فَيُسْلِمُوها، وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْها فَيُفْرِدُوها. اَجْزَاَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ، وَ آسىٰ

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام
## در آیین رزم، و سر سختی دشمن
## ﴿خطبه ۱۲۴﴾

زره‌پوشان را پیش اندازید، و بی‌زرهان را پس گمارید، و دندان‌ها را بهم فشارید؛ که آن، شمشیرها را از رسیدنِ به کاسهٔ سر باز دارد، و در برابرِ پرشِ نیزه‌ها پیچ‌وتاب خورید، که آن هدف‌گیری را بهم زند، و چشم‌ها را فرو بندید؛ که آن دلیری بیشتری آرد، و رامش بیشتری دهد، و صداها را فروگیرید؛ که آن سُستی را دور سازد، و پرچم‌تان را کژ نسازیدش و نرهاییدش، و تنها به دستِ دلاورانِ‌تان، و پاسدارانِ دارایی و ناموس‌تان سپاریدش، که همانا پای‌ورزانِ بر فرود بلاها همانانند که پیرامونِ پرچم‌هاشان چرخند و در بَرِشان گیرند؛ دَوْر و بَرِشان، و پی و پیشِ‌شان را دارند، از درفش‌ها پس نیفتند تا واگذارندِشان، و بر آنها پیش نیفتند تا تنها گذارندِشان. هر یکِ‌تان

اَخاهُ بِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ اِلىٰ اَخيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَ قِرْنُ اَخيهِ. وَايْمُ اللّٰهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ، وَ اَنْتُمْ لَهامِيمُ الْعَرَبِ، وَالسَّنامُ الْاَعْظَمُ. اِنَّ فِي الْفِرارِ مَوْجِدَةَ اللّٰهِ، وَالذُّلَّ اللّازِمَ، وَالْعارَ الْباقيَ. وَ اِنَّ الْفارَّ لَغَيْرُ مَزيدٍ في عُمُرِهِ، وَ لَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ يَوْمِهِ. مَنِ الرّائِحُ اِلَى اللّٰهِ كَالظَّمْآنِ يَرِدُ الْماءَ؟ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَطْرافِ الْعَوالي! اَلْيَوْمَ تُبْلَى الْاَخْبارُ! وَ اللّٰهِ لَاَنَا اَشْوَقُ اِلىٰ لِقائِهِمْ مِنْهُمْ اِلىٰ دِيارِهِمْ. اَللّٰهُمَّ فَاِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَماعَتَهُمْ، وَ شَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ، وَ اَبْسِلْهُمْ بِخَطاياهُمْ. اِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَواقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِراكٍ: يَخْرُجُ مِنْهُمُ النَّسيمُ؛ وَ ضَرْبٍ يَفْلِقُ

هماوردش را سزا دهد، و برادرش را یاری کند، و هماویزش را به برادرش وانگذارد، تا بر او هماویزش و هماورد برادرش گرد آید، و به خدای که گر از شمشیرِ دنیا گریزید از شمشیرِ آخرت نرهید، که شمایید سوارکارانِ عرب، و پهلوانانِ سترگ! همانا که درگریز، خشمِ خدای، و خواری پایدار، و ننگ جاودانه است. و همانا که گریزان، نه فزونای عمرش، و نه بازدار میانِ خویش و فرجامش! کیست آن که چون تشنهٔ فرودای بر آب، سوی خدای شتابد؟ که بهشت زیر پیکانِ نیزه‌ها نهفته است! امروزگفتارها به کردارها آزموده شود! و به خدای که من به دیدارِشان بی‌تاب‌ترم از آنان به دیارِشان! خدایا! گر حق را برنتابند؛ گروهِشان را پَریش، و همبستگی‌شان را پراکن، و به گناهانِشان تباهِشان، که آنان بی‌آنکه نیزه‌ها پیاپی درآبدِشان تا بادکش شوند، و ضربه‌هایی که سرها را پراند، و استخوان‌ها را بُرد، و

اَلْهامَ، وَ يُطيحُ الْعِظامَ، وَ يُنْدِرُ السَّواعِدَ وَ الْاَقْدامَ؛ وَ حَتّىٰ يُرْمَوْا بِالْمَناسِرِ تَتْبَعُهَا الْمَناسِرُ؛ وَ يُرْجَمُوا بِالْكَتائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلائِبُ؛ وَ حَتّىٰ يُجَرَّ بِبِلادِهِمُ الْخَميسُ يَتْلُوهُ الْخَميسُ؛ وَ حَتّىٰ تَدْعَقَ الْخُيُولُ فِي نَواحِرِ اَرْضِهِمْ، وَ بِاَعْنانِ مَسارِبِهِمْ وَ مَسارِحِهِمْ!

بازوها و پاها را بَرد، هرگز از مواضعِ‌شان دست برندارند، و تا که به دسته‌های پیشتاز پیاپی تیرباران گردند، و به گردان‌ها رانده شوند، و رسته‌ها گردان‌ها را یاری کنند، و تا که سپاه در پی سپاه به سرزمینِ‌شان تازند، و تا که اسبان گلوگهِ سرزمینِ‌شان را کوبند، و آبگه‌ها و چراگه‌هاشان را مالند!

---

▣ **این سخنان در منبع زیر فرازهایی است پراکنده از چند خطبه و کلام:**

● **فقدموا:** تمام‌النهج. خ ۴۵/۴۳۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان و اضافات در ساختار و متن: البیان ۲۲۲/۳. + الفتوح ۴۹/۳. + بحار ۴۷۲/۸. + منهاج ۱۶۵/۸، ۱۶۶. + نهج‌السعادة ۱۵۹/۱، ۳۴۴/۸. + صفین ۲۰۴، ۲۳۵. + الفتوح ۵۷/۳. + الکامل ۱۳۵/۳. + ارشاد ۱۴۱. + البدایة ۲۷۴/۷. + منهاج ۴۳/۵، ۱۶۵/۸، ۱۲۶/۱۸. + نهج‌السعادة ۱۵۹/۲، ۱۶۲، ۱۹۹، ۳۴۴/۸.

● **ورایتکم:** همان ۴۳۸ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: رایتکم ← رایاتکم، بایدي ← في ایدي. و اضافات در ساختار: صفین ۲۳۵. + بحار ۴۷۲/۸. + منهاج ۱۶۵/۸، ۱۲۶/۱۸. + نهج‌السعادة ۱۶۲/۲، ۱۹۹. + الفتوح ۴۹/۳. + طبري/تاریخ ۱۱/۴. + ابن‌ابی‌الحدید ۱۸۷/۵. + منهاج ۴۳/۵، ۴۹/۳. + ارشاد ۱۴۲.

● **وَ ايّ امرئٍ:** همان ۴۴۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: منهاج ۵۲/۱۷، ۴۳/۵. + بحار ۴۷۳/۸. + نهج‌السعادة ۱۶۳/۲. + نهج‌الثاني ۱۶۲.

● **وایم‌الله:** همان. خ ۴۶۹/۵۴ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اختلاف در برخی واژگان: فرزتم ←

سلمتم، الآخرة ← الاجلة، محجوز ← محجوب، النسيم ← النسم، الرائح ← رائح، الاخبار ← الاخيار. و اضافات در ساختار و متن: طبري /تاريخ ۳۷/۴. +ارشاد ۱۴۲. +ابن ميثم ۱۲۶/۳: اَلنّسيم ← اَلْقَشَمُ. +بحار ۴۸۳/۸، ۴۵۳، ۴۶۰. +مروج ۳۹۸/۲.

● اللهم: همان ۴۷۲ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار: بحار ۴۶۰/۸. + الفتوح ۱۴۱/۳.

● ان في‌الفرار: همان. کم ۶۵۵/۱۲۶ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات در ساختار و متن: صفين ۲۵۶. +ابن‌ابي‌الحديد ۲۰۴/۵. +بحار ۴۵۴/۸، ۴۵۸. + مستدرک ۵۳. +نهج‌السعادة ۲۰۵/۲. +نهج‌الثاني ۱۷۵. +منهاج ۲۶۳/۱۵.

● حتى يُرموا: همان. کم ۶۵۸/۱۳۰ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف در برخی واژگان: الحلائب ← الجلائب، المناسر ← العساکر، باعنان ← باحناء، مساربهم ← مشاربهم. و اضافات در متن: سليم ۱۴۷. +ابن‌ابي‌الحديد ۲۳۹/۲. +ابن ميثم ۱۴۶/۲. +منهاج ۳۴۵/۱۵. + صفين ۵۲۰. +ارشاد ۱۴۲. +بحار ۲۲۷/۸، ۴۶۹. +نهج‌السعادة ۲۵۷/۲.

## و من كلام له عليه‌السلام

### في تعليم الحرب والمقاتلة والمشهور أنه قاله لاصحابه ليلة الهرير او أول اللقاء بصفين

﴿خطبه ۶۶﴾

مَعَاشِرَ اَلْمُسْلِمِينَ، اَسْتَشْعِرُوا اَلْخَشْيَةَ، وَ تَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ، وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبىٰ لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ. وَ اَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ، وَ قَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام

### در آيين نبرد و آموزش رزم مشهور است که اين سخنان را به يارانش در ليلة الهرير يا در پگاه پيکار صفين فرموده است

﴿خطبه ۶۶﴾

ای گروه مسلمانان! خدا ترسی را تن‌پوش خويش سازيد، و آرامش را روپوش خويش نماييد، و دندان بهم فشريد، که اين حالت شمشيرها را از رسيدن به جمجمه‌ها باز دارد، زره‌ها و

سَلّها. وَ الْحَظُوا الْخَزْرَ، وَ اطْعُنُوا الشَّزْرَ، وَ نافِحُوا بِالظُّبا، وَ صِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطا، وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللّٰهِ، وَ مَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللّٰهِ. فَعاوِدُوا الْكَرَّ، وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عارٌ فِي الْأَعْقابِ، وَ نارٌ يَوْمَ الْحِسابِ. وَ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً، وَ عَلَيْكُمْ بِهٰذَا السَّوادِ الْأَعْظَمِ، وَ الرِّواقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطانَ كامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، وَ أَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً. فَصَمْداً صَمْداً! حَتّىٰ يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ، «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَاللّٰهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ».

کلاه‌خودها را درست پوشید، و شمشیرها را پیش از کشیدنش در نیام چرخانید، و خشمانه دشمن را از گوشه چشم بنگرید، و نیزه‌ها را بر چپ و راست دشمن زنید، و با تیزگاهِ شمشیرها نوازید، و شمشیرها را به گامگاهِ دشمن رسانید، و بدانید که در عنایتِ خداوند و در رکابِ پسر عمِ فرستادهٔ خدایید، پس پیاپی تاختن پیشه کنید و از گریز شرم نمایید، که گریزِ پدران مایهٔ ننگِ فرزندان است و دوزخِ روزِ رستخیز، از خویشتن دل برکنید، و به سوی مرگ سبکبال گام نهید، بر شما باد که بر این سیاهی لشکر و آن چادرِ به ریسمان کشیده تازید و بر میانش زنید، چراکه شیطان در فرونایش نهان است، و برای جهیدن دست پیش هشته و برای پس خزیدن پا پس گذاشته! پس در هدفِ‌تان استوار ایستید، تا که ستونِ حق برای‌تان پدیدار شود که «شما برترانید و خدا با شماست و از پاداش‌تان چیزی نکاهد»[۱].

۱. قرآن ۴۷/۳۵.

**این سخنان در منبع زیر فرازهایی از یک خطبهٔ بلند است:**

تمام‌النهج. خ ۴۶۵/۵۲، ۴۶۶، ۴۶۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج، با اضافات در ساختار. + عیون ۱۱۰/۲. + مروج ۳۸۹/۲. + کنز ۳۴۷/۱۱، ۳۴۷. + بحار ۴۸۰/۸، ۴۸۱. + منهاج ۵۲۸/. + مصادر ۵۴/۲. + منهاج ۲۵۴/۱۵. + نهج‌السعادة ۲۲۹/۲، ۲۳۰. + دستور ۱۲۴. + ابن عساکر/تاریخ ۱۸۶/۳، ۱۸۷. + غرر ۴۶۳/۱. + نهج‌السعادة ۳۵۲/۸. + نثر ۲۶۹/۱.

## و من خطبة له عليه‌السلام

في ذكر يوم النحر و صفة الاضحية

﴿خطبه ۵۳﴾

وَ مِنْ تَمامِ ٱلْأُضْحِيَّةِ ٱسْتِشْرافُ أُذُنِها، وَ سَلامَةُ عَيْنِها. فَإِذا سَلِمَتِ الْأُذُنُ وَالْعَيْنُ سَلِمَتِ الْأُضْحِيَّةُ وَ تَمَّتْ، وَلَوْ كانَتْ عَضْباءَ الْقَرْنِ تَجُرُّ رِجْلَها إِلَى الْمَنْسَكِ!

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام

در بزرگداشت عید قربان و ویژگی قربانی

﴿خطبه ۵۳﴾

و از ویژگی‌های گوسفند قربانی؛ وارسی گوشِ آن است که ناکاسته باشد، و چشم آن که بی‌عیب باشد، هرگاه گوش و چشم ناکاسته بود گوسفند قربانی درست و کامل است، گرچه شاخ شکسته باشد و در رفتن به قربانگاه پایش لنگد!

---

**این سخنان در منبع زیر فرازی از یک خطبهٔ بلند است:**

تمام‌النهج. خ ۳۸۶/۳۴، ۳۸۷ ← با اضافات اندکی در واژگان: الفقیه ۳۳۰/۱. + منهاج ۳۲۳/۴. + نهج‌السعادة ۵۳۴: وَ لَوْ كانَتْ عَضْباءَ الْقَرْنِ اَوْ تَجُرُّ رِجْلَها اِلَى الْمَنْسَكِ فَلاتُجْزِي. «اگر شاخ شکسته باشد یا در رفتن به قربانگاه پایش لنگد مُجزی نیست»

# ۲- قرآن شناسی



- تحلیل آیه‌ای از سورهٔ انفطار!
- تحلیل آیه‌ای از سورهٔ نور!
- تحلیل آیه‌ای از سورهٔ تکاثر!



## و من كلام له عليه‌السلام

قاله عند تلاوته:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»

﴿خطبه ۲۲۳﴾

أَدْحَضُ مَسْئُولٍ حُجَّةً، وَ أَقْطَعُ مُغْتَرٍّ مَعْذِرَةً، لَقَدْ أَبْرَحَ جَهَالَةً بِنَفْسِهِ!

يَا أَيُّهَا الْإِنْسانُ! مَا جَرَّأَكَ عَلَىٰ ذَنْبِكَ، وَ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ، وَ مَا آنَسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟ أَمَا مِنْ دائِكَ بُلُولٌ، أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمِكَ يَقَظَةٌ؟ أَمَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ؟

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

آنگاه که این آیه را خواند:

«ای انسان! چه چیز تو را بر پروردگار بزرگوارت گستاخ کرد»[1] فرمود:

﴿خطبه ۲۲۳﴾

پاسخ‌گویی نادرست‌ترین برهان، و گولیده‌ای بی‌ریشه‌ترین بهانه، حقا که از سرنادانی بس خودپسندی کرد!

ای انسان! برگناهت چه بیباکیده‌ات؟! و به پروردگارت چه گستاخانده‌ات؟! و به تباهی خویشتنت چه دل بسته‌ات؟! آیا از بیماریت رسته‌ای، یا که از خوابت بیدار نگشته‌ای؟ آیا بر خویشتنت دل

فَلَرُبَّما تَرَی الضّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتُظِلُّهُ، اَوْ تَرَی الْمُبْتَلیٰ بِاَلَمٍ يُمِضُّ جَسَدَهُ فَتَبْكی رَحْمَةً لَهُ! فَما صَبَّرَكَ عَلیٰ دائِكَ، وَ جَلَّدَكَ عَلیٰ مُصابِكَ، وَ عَزّاكَ عَنِ الْبُكاءِ عَلیٰ نَفْسِكَ وَ هِيَ اَعَزُّ الْاَنْفُسِ عَلَيْكَ! وَ كَيْفَ لا يُوقِظُكَ خَوْفُ بَياتِ نِقْمَةٍ، وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعاصيهِ مَدارِجَ سَطَواتِهِ! فَتَداوَ مِنْ داءِ الْفَتْرَةِ في قَلْبِكَ بِعَزيمَةٍ، وَ مِنْ كَرَی الْغَفْلَةِ في ناظِرِكَ بِيَقَظَةٍ، وَ كُنْ لِلّٰهِ مُطيعاً، وَ بِذِكْرِهِ آنِساً. وَ تَمَثَّلْ في حالِ تَوَلّيكَ عَنْهُ اِقْبالَهُ عَلَيْكَ، يَدْعُوكَ اِلیٰ عَفْوِهِ، وَ يَتَغَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ، وَ اَنْتَ مُتَوَلٍّ عَنْهُ اِلیٰ غَيْرِهِ. فَتَعالیٰ مِنْ قَوِيٍّ ما اَكْرَمَهُ! وَ تَواضَعْتَ مِنْ ضَعيفٍ ما اَجْرَاكَ عَلیٰ مَعْصِيَتِهِ! وَ اَنْتَ في كَنَفِ سِتْرِهِ مُقيمٌ، وَ في سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ.

نمی‌سوزی آنچه را که بر جز خودت دل می‌سوزانی؟ چه بسا آفتاب گرفته‌ای را در گرمای خورشید می‌بینی و سایه می‌افکنیش، یا گرفتارِ دردی را می‌بینی که تنش می‌گدازد و دل سوزانه بر او می‌گریی، پس چه چیز بر بیماریت می‌شکیبایدَت، و بر گرفتاریت بردبار می‌سازدت، و ازگریه بر خویشتنت که برایت ارجمندترین جان‌هاست آرام می‌داردت، و چگونه بیم کیفری شبگیر بیدارنمی سازدت، که با نافرمانی‌های خداوند در پیچ و خمِ کیفرهایش گیر افتاده‌ای!؟ پس بیماری دیرپای دلت را به نیرویی پایدار، و خوابِ بی‌خبری خِرَدت را با بیداری بِدَرمان، و فرمانبر خدای باش، و به یادش همدَم، و آنای روگرداندَنت از او و روکردنش به تو را به یادآر که به گذشتش می‌خواندَت، و در دَهِشَش فرو می‌بردت، و تو از او به جز او روکرده‌ای! پس فرازمند است که در نیرومندی چه بزرگوارست، و فرومایه‌ای که در پستی بر نافرمانیش چه گستاخی! با آن که در پناهِ پوشِشَش جاگیری، و در گسترهٔ دَهِشَش شناوری، دَهِشش را باز

فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلَهُ، وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ، بَلْ لَمْ تَخْلُ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ، فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُها لَكَ، اَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُها عَلَيْكَ، اَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُها عَنْكَ. فَما ظَنُّكَ بِهِ لَوْ اَطَعْتَهُ! وَايْمُ اللهِ لَوْ اَنَّ هٰذِهِ الصِّفَةَ كانَتْ فِي مُتَّفِقَيْنِ فِي الْقُوَّةِ، مُتَوازِنَيْنِ فِي الْقُدْرَةِ، لَكُنْتَ اَوَّلَ حاكِمٍ عَلىٰ نَفْسِكَ بِذَميمِ الْاَخْلاقِ، وَ مَساوِئِ الْاَعْمالِ. وَ حَقّاً اَقُولُ! مَا الدُّنْيا غَرَّتْكَ، وَلٰكِنْ بِها اغْتَرَرْتَ، وَ لَقَدْ كاشَفَتْكَ الْعِظاتِ، وَ آذَنَتْكَ عَلىٰ سَواءٍ، وَ لَهِيَ بِما تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلاءِ بِجِسْمِكَ، وَالنَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ، اَصْدَقُ وَ اَوْفىٰ مِنْ اَنْ تَكْذِبَكَ، اَوْ تَغُرَّكَ. وَ لَرُبَّ ناصِحٍ لَها عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ، وَ صادِقٍ مِنْ خَبَرِها مُكَذَّبٌ. وَ لَئِنْ تَعَرَّفْتَها فِي الدِّيارِ الْخاوِيَةِ، وَ

ندارَدَت، و پوشِشَش را نَدَرَدَت، بلکه از نیکیش در دهشی که برابت پدبدار می‌سازدش، باگناهی که بر تو می‌پوشانَدَش، یا گرفتاریی که از تو می‌گردانَدَش، آنی بیرون نیستی، پس گر فرمانبریش گُمانت به او چیست؟! و به خدای سوگند که گر این ویژگی در دو هم نیرو و هم توان بود که یکی زان دو تو بودی، نخستین داوری بودی که‌خویش را بر این بدخویی و بدکرداری می‌نکوهیدی! و براستی گویم: دنیا نگولانده‌ات، ولی تو به آن گولیده‌ای! و حقا که اندرزها را آشکار کرده‌ات، و بر داد آگهیده‌ات، و دنیا به آنچه نوید داده‌ات از فرو کردنِ ناخوشی در تنت، و کاهِش در توانت، راستگوتر و وفادارتر از آن است که دروغ گویدَت، یا فریبدت، و چه بسا که دنیا را دل‌سوزی است که نزدَت متهم است، و از خبرهایش راستی است که نزدَت دروغ است، و گر در شهرهای ویران و کاخ‌های

الرُّبُوعِ الْخالِيَةِ، لَتَجِدَنَّها مِنْ حُسْنِ تَذْكِيرِكَ، وَ بَلاغِ مَوْعِظَتِكَ، بِمَحَلَّةِ الشَّفيقِ عَلَيْكَ، وَالشَّحيحِ بِكَ! وَ لَنِعْمَ دارُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِها داراً، وَ مَحَلُّ مَنْ لَمْ يُوَطِّنْها مَحَلاًّ! وَ اِنَّ السُّعَداءَ بِالدُّنْيا غَداً هُمُ الْهارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ!

إِذا رَجَفَتِ الرّاجِفَةُ، وَ حَقَّتْ بِجَلائِلِهَا الْقِيامَةُ، وَ لَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ اَهْلُهُ، وَ بِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبَدَتُهُ، وَ بِكُلِّ مُطاعٍ اَهْلُ طاعَتِهِ، فَلَمْ يُجْزَ فِي عَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرْقُ بَصَرٍ فِي الْهَواءِ، وَ لا هَمْسُ قَدَمٍ فِي الْاَرْضِ اِلّا بِحَقِّهِ، فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذاكَ داحِضَةٌ، وَ عَلائِقِ عُذْرٍ مُنْقَطِعَةٌ! فَتَحَرَّ مِنْ اَمْرِكَ ما يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ، وَ تَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ، وَ خُذْ ما يَبْقىٰ لَكَ مِمّا لا تَبْقىٰ لَهُ؛ وَ تَيَسَّرْ

تهی می‌آموختی‌شان نکو یادآورت و اندرز رسانت می‌بافتی‌شان، که چون دوستی دل‌سوزند بر تو و دریغمندِ تباهی از تو، و دنیا سرای نکوی کسی است که به سرابودنش نپسندَدْ، و جای کسی است که جا نگزینَدَش، و هان که خوش‌بختانِ فردای دنیا گریزندگانِ امروزند از آن!

آنک که لرزاننده لرزد، و رستخیز با هراسناهایش روی دهد، و به هر ستایشگاهی ستایندگانش، و به هر پرستیده‌ای پرستندگانش، و به هر فرمانروایی فرمانبرانش پیوندند، آن روز در عدل و دادش پرشِ دیده‌ای در هوا، و صدای پایی در زمین جز حقش سزا نبیند، در آن روز چه برهان‌های رد شده‌ای، و چه دستاویزهای بریده‌ای! پس در زندگیت چیزی را بِجُو که بهانه‌ات به آن استوار شود، و برهانت به آن پایدار بُوَد، و از آنچه برایش نمانی چیزی را بگیر که برایت مانَدْ، و کوچیدنت را

لِسَفَرِكَ؛ وَ شِمْ بَرْقَ النَّجاةِ؛ وَ ارْحَلْ مَطايَا التَّشْمِيرِ!

آماده باش، و پرتوِ رستگاری را بنگر، و رهوارهای تند پا را جهازکن!

۱. قرآن ۶/۸۲.

**▣ این سخنان در منبع زیر آمده است:**

تمام‌النهج. کم ۵۴۵/۱۰، ۵۴۶، ۵۴۷ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف اندکی در برخی واژگان، و اضافات اندکی در ساختار: مُغْتَرٌّ ← مُغْتَذِرٍ، غیرک ← غیرها، مِنْ حَرّ ← لِحَرّ، فما صَبَّرَکَ أَيُّهَا لَـمُبْتَلیٰ: غرر ۷۵۲/۲. و کیفَ لاتُوقِظُکَ آیاتُ‌نِعَمِ‌اللّٰهِ: همان ۵۵۵/۲. وکن لله سبحانه: همان ۵۶۹/۲. اُنساً ← اَنیساً، فتعالی من قويّ ← فتعالی‌الله من قوی، اکرمه ← احلمه، مُتَوازِيَيْنِ ← مُتَوازِنَيْنِ، ... و لکن بهااغتررت، و ماالعاجلة خدعتک، و لکن بهاانخدعت: غرر ۷۴۹/۲. العظات ← الغطاء، والنقص ← والنقض، فلم يُجْزَ ← فلم يُجْزَ، يَجُزْ، لا تبقی له ← یبقی لک، وَارْحَلْ ← اَرْحِلْ.

## و من کلام له علیه‌السلام

**قاله عند تلاوته:**

**«يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ».**

**﴿خطبه ۲۲۲﴾**

## از سخنان حضرتش علیه‌السلام

**آنگ که این آیه را خواند:**

**«در آنها ستایندَش در بامدادان و شبانگاهان مردانی که باز ندارَدشان سودایی و نه دادوستدی زِیادِ خدای»[1]، فرمود:**

**﴿خطبه ۲۲۲﴾**

إِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ

هان که خدای پاک و فرازمند یادش را روشنای دل‌ها نهاد تا در پی کَری به آن شنوند، و در پی کوری به آن بینند، و

تَنْقادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعانَدَةِ. وَ ما بَرِحَ لِلّٰهِ ـ عَزَّتْ آلاؤُهُ ـ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَ فِي أَزْمانِ الْفَتَراتِ عِبادٌ ناجاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذاتِ عُقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصارِ وَ الْأَسْماعِ وَ الْأَفْئِدَةِ، يُذَكِّرُونَ بِأَيّامِ اللّٰهِ، وَ يُخَوِّفُونَ مَقامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَواتِ. مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ، وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجاةِ، وَ مَنْ أَخَذَ يَميناً وَ شِمالاً ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ، وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ كانُوا كَذٰلِكَ مَصابِيحَ تِلْكَ الظُّلُماتِ، وَ أَدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهاتِ. وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلاً أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيا بَدَلاً، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْهُ، يَقْطَعُونَ بِهِ أَيّامَ الْحَياةِ، وَ يَهْتِفُونَ بِالزَّواجِرِ عَنْ مَحارِمِ اللّٰهِ فِي أَسْماعِ الْغافِلِينَ، وَ

در پی سرکشی به آن سرنهند. و همواره خدای را ـ که دهش‌هایش شکوهمند باد ـ به هنگام در پی هنگام، و در روزگار نبودِ رسولان، بندگانی است که در اندیشه‌شان رازگویدشان، و درگوهرِ خردهاشان سخن گویدِشان، پس روشن شوند به روشنای بیداری در دیده‌ها و گوش‌ها و دل‌ها، دَهِش‌ها و کیفرهای خدای را یاد آورند، و شکوهش را بیم برند، چون ره نمایانی درکویرها؛ هر که رهِ راست را گیرد، روشَش را ستایند، و به رستگاری مژده دهندش، و هر که چپ و راست را گیرد، شیوه‌اش را نکوهند، و از تباهی زنهارندش، و بدین‌سان چراغانِ آن تاریکی‌ها، و ره نمایانِ آن گمرهی‌ها باشند. و هان که یاد خدا را شایستگانی است که به جای دنیا گیرندش، که نه سودایی از آن بازدارِدشان و نه دادوستدی، روزهای زندگی را به آن پیمایند، و به بازدارنده‌ها

يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَناهَوْنَ عَنْهُ، فَكَأَنَّما قَطَعُوا الدُّنْيا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيها، فَشاهَدُوا ماوَراءَ ذٰلِكَ، فَكَأَنَّما اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقامَةِ فِيهِ، وَ حَقَّقَتِ الْقِيامَةُ عَلَيْهِمْ عِداتِها، فَكَشَفُوا غِطاءَ ذٰلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيا، حَتّىٰ كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ ما لايَرَى النّاسُ، وَيَسْمَعُونَ ما لا يَسْمَعُونَ. فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ، وَ مَجالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ، وَ قَدْ نَشَرُوا دَواوِينَ أَعْمالِهِمْ، وَ فَرَغُوا لِمُحاسَبَةِ أَنْفُسِهِمْ عَلىٰ كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أُمِرُوا بِها فَقَصَّرُوا عَنْها، أَوْ نُهُوا عَنْها فَفَرَّطُوا فِيها، وَ حَمَّلُوا ثِقَلَ أَوْزارِهِمْ ظُهُورَهُمْ، فَضَعُفُوا عَنِ الْاِسْتِقْلالِ بِها، فَنَشَجُوا نَشِيجاً، وَ تَجاوَبُوا نَحِيباً، يَعِجُّونَ إِلىٰ رَبِّهِمْ مِنْ مَقامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرافٍ، لَرَأَيْتَ أَعْلامَ هُدًى،

از نارواهای خدا در گوش‌های بی‌خبران آواز دهند، و به داد فرمایند و به آن کردار ورزند، و از زشتی بازدارند و از آن بازایستند، گویی از دنیا به **آخرت** گذشته و درآنند، و آن سوی آن را دیدند، که گویی ناپیداهای **برزخیان** را در درازای بودنِ در آن دریافته‌اند، و **رستخیز** نویدهایش را بر آنان ارزانی داشته، و پردهٔ آن را بر **دنیویان** برداشته‌اند، تا آنجا که گویی‌شان آنچه را مردم نمی‌بینند بینند، و آنچه را نمی‌شنوند شنوند، که گر در خِرَدَت جایگه‌های ستوده‌شان و نشتنگه‌های برجسته‌شان را پنداری: پرونده‌های کردارشان را گشوده‌اند، و بر هر کوچک و بزرگی که به آن فرمان یافته‌اند و از انجام آن کوتاهی کرده‌اند، یا از آن بازداشته شدند و به آن دست بازیدند، به ارزیابی خویش پرداخته‌اند، و گناهانِ گرانبارشان را بر پشت‌شان می‌کشند، و از کشیدنِ آنها سُست شده‌اند، و گریه در گلو دارند، و با گریه یکدیگر را پاسخ می‌دهند، و از جایگهِ پشیمانی و زبان‌گشایی به پروردگارِشان نالند، هران نشانه‌های

وَ مَصابيحَ دُجًى، قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ ٱلْمَلائِكَةُ، وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكينَةُ، وَ فُتِحَتْ لَهُمْ اَبْوابُ السَّماءِ، وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقاعِدُ ٱلْكَراماتِ، فِي مَقامٍ اَطَّلَعَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِيَ سَعْيَهُمْ، وَ حَمِدَ مَقامَهُمْ. يَتَنَسَّمُونَ بِدُعائِهِ رَوْحَ التَّجاوُزِ. رَهائِنُ فاقَةٍ اِلىٰ فَضْلِهِ، وَ أُساریٰ ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ، جَرَحَ طُولُ ٱلْأَسیٰ قُلُوبَهُمْ، وَ طُولُ ٱلْبُكاءِ عُيُونَهُمْ. لِكُلِّ بابِ رَغْبَةٍ اِلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ يَدٌ قارِعَةٌ، يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضيقُ لَدَيْهِ ٱلْمَنادِحُ، وَلَا يَخيبُ عَلَيْهِ الرّاغِبُونَ!

رستگاری بینی و چراغانِ تاریکی، که فرشتگان دربرگرفتندِشان، و رامش بر آنان فرو آید، و درهای آسمان برای‌شان گشوده، و جایگه‌های بزرگواری برای‌شان فراهم گشته، در جایگهی که خدای در آن بر آنان درآید، کوششِ‌شان را پسندد، و جایگه‌شان را نکوید، با خواندنش خواهند که نسیمِ گذشت بر آنان وزد. گروگان‌های بینوای نیازمندِ دهشش، و گرفتارانِ خوارِ در برابرِ شکوهش، اندوه دراز دل‌هاشان را، و گریه دراز دیده‌هاشان را زخمی کرده، بر آستانِ هر دروازهٔ امیدی به خداوند دستی است از آنان کوبان، و از کسی می‌خواهند که نزدش راه‌چارها تنگ‌ناید، و امیدوارانِ به او نومید نگردند!

فَحاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَاِنَّ غَيْرَها مِنَ ٱلْأَنْفُسِ لَها حَسيبٌ غَيْرُكَ!

پس خویشتنت را برای خویش وارس، که دیگر خویشتن‌ها را جز تو بازرسی است!

---

۱. قرآن ۳۶/۲۴، ۳۷.

**▣ این سخنان در منبع زیر آمده است:**

تمام‌النهج. کم ۹۸/۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اختلاف اندکی در برخی واژگان: بنور يقظة ← بنور اللّه يقظة. تَجَاوَبُوا ← تَحَاوَبُوا، مَقْعَدٍ ← مَقامٍ، حَسيبٌ ← مُحَاسِبٌ.

## و من كلام له عليه‌السلام

**قاله بعد تلاوته:**
**«أَلْهٰيكُمُ التَّكاثُرُ * حَتّىٰ زُرْتُمُ الْمَقابِرَ»**

**﴿خطبه ۲۲۱﴾**

يا لَهُ مَراماً ما أَبْعَدَهُ! وَ زَوْراً ما أَغْفَلَهُ! وَ خَطَراً ما أَفْظَعَهُ! لَقَدِ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيَّ مُدَّكِرٍ! وَ تَناوَشُوهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ! أَفَبِمَصارِعِ آبائِهِمْ يَفْخَرُونَ! أَمْ بِعَديدِ الْهَلْكىٰ يَتَكاثَرُونَ! يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْساداً خَوَتْ، وَ حَرَكاتٍ سَكَنَتْ. وَ لَأَنْ يَكُونُوا عِبَراً، أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَراً؛ وَ لَأَنْ يَهْبِطُوا بِهِمْ جَنابَ ذِلَّةٍ أَحْجىٰ مِنْ أَنْ يَقُومُوا بِهِمْ مَقامَ عِزَّةٍ! لَقَدْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ بِأَبْصارِ الْعَشْوَةِ، وَ ضَرَبُوا مِنْهُمْ في غَمْرَةِ جَهالَةٍ، وَلَوِ اسْتَنْطَقُوا عَنْهُمْ عَرَصاتِ تِلْكَ الدِّيارِ الْخاوِيَةِ،

## از سخنان حضرتش عليه‌السلام

**آنگ که این دو آیه از سورهٔ تکاثر را خواند: «سرگرم‌کردتان فزون‌خواهی* تا آنجا که گورها را دیدار کردید»[1]، فرمود:**

**﴿خطبه ۲۲۱﴾**

شگفتا چه آرزوی دور و درازی! و چه دیدارکنندگانِ بس بی‌خبری! و چه رویدادهای بس ترسناکی! حقا که جاها از آنان تهی یافتند چه پندآموزی! و از جایی دور فراخوانندشان! آیا به گورستانِ پدرانِشان می‌بالند، یا به شمارِ مردگان به هم می‌نازند! از آنان تن‌هایی را برگردانند که پاشیده، و تکان‌هایی را که رامیده! وگر که مایهٔ پند باشند سزاوارتر که پایهٔ سربلندی، وگر که جایگهِ خواری هِلندِشان خردمندانه‌تر که جای سرافرازی! حقا که با دیدگانِ تار نگریستندِشان، و در تنگنای نادانی جُستندِشان، وگر فراخنای آن سراهای ویران و کاخ‌های تهی از آنان زبان گشایند،

وَ الرُّبُوعِ اَلْخالِيَةِ، لَقالَتْ: ذَهَبُوا فِي اَلْاَرْضِ ضُلاّلاً، وَ ذَهَبْتُمْ فِي اَعْقابِهِمْ جُهّالاً، تَطَؤُونَ فِي هامِهِمْ، وَ تَسْتَثْبِتُونَ فِي اَجْسادِهِمْ، وَ تَرْتَعُونَ فِيما لَفَظُوا، وَ تَسْكُنُونَ فِيما خَرَّبُوا؛ وَ اِنَّمَا اَلْاَيّامُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ بَواكٍ وَ نَوائِحُ عَلَيْكُمْ!

گویند: در زمین گمرهانه ره سپردند، و در پی شان نادانانه روانید، بر فرقِ سرِشان پا می‌نهید، و در تن‌هاشان می‌کارید، و در آنچه هِشته‌اند می چَرید، و در آنچه ویران ساختند می‌نشینید، و تنها روزگارانند میان شما و آنان گریان و بر شما مویه کنان!

أُولٰئِكُمْ سَلَفُ غايَتِكُمْ، وَ فُرّاطُ مَناهِلِكُمْ، اَلَّذِينَ كانَتْ لَهُمْ مَقاوِمُ اَلْعِزِّ، وَ حَلَباتُ اَلْفَخْرِ، مُلُوكاً وَ سُوَقاً؛ سَلَكُوا فِي بُطُونِ اَلْبَرْزَخِ سَبِيلاً سُلِّطَتِ اَلْاَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ، فَاَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ، وَ شَرِبَتْ مِنْ دِمائِهِمْ؛ فَاَصْبَحُوا فِي فَجَواتِ قُبُورِهِمْ جَماداً لَا يَنْمُونَ، وَ ضِماراً لَا يُوجَدُونَ؛ لَا يُفْزِعُهُمْ وُرُودُ اَلْاَهْوالِ، وَ لَا يَحْزُنُهُمْ تَنَكُّرُ اَلْاَحْوالِ، وَ لَا يَحْفِلُونَ بِالرَّواجِفِ،

آنانند پیشگامانِ فرجامِ‌تان، و پیشتازانِ آبشخورگه‌هاتان، آنانند که شکوهمندْ جایگه‌ها و بالیدنْ لَرْدگه‌ها زانِ‌شان بود، فرمانروایان و فرمانبران در دلِ گور ره سپردند، زمین در آن بر آنان چیرید؛ گوشت‌هاشان را خورد، و خون‌هاشان را نوشید، در چاله‌های گورهاشان بی‌جانی گردیدند که نرویند، و از دست رفته‌ای که پیدانایند، رسیدنِ هراس‌ها نترساندِشان، و دگریدنِ گون‌ها نیندوهدِشان، از لزرزانندهها نباکند، و به تندرها گوش ندهند، ناپیدابانی که چشم براهِشان نباشند، و

وَلَا يَأْذَنُونَ لِلْقَوَاصِفِ. غُيَّباً لَا يُنْتَظَرُونَ، وَ شُهُوداً لَا يَحْضُرُونَ، وَ إِنَّمَا كَانُوا جَمِيعاً فَتَشَتَّتُوا، وَ آلَافاً فَافْتَرَقُوا، وَ مَا عَنْ طُولِ عَهْدِهِمْ، وَ لَا بُعْدِ مَحَلِّهِمْ، عَمِيَتْ أَخْبَارُهُمْ، وَصَمَّتْ دِيَارُهُمْ، وَلٰكِنَّهُمْ سُقُوا كَأْساً بَدَّلَتْهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَساً، وَ بِالسَّمْعِ صَمَماً، وَ بِالْحَرَكَاتِ سُكُوناً، فَكَأَنَّهُمْ فِي ارْتِجَالِ الصِّفَةِ صَرْعىٰ سُبَاتٍ. جِيرَانٌ لَا يَتَأَنَّسُونَ، وَ أَحِبَّاءُ لَا يَتَزَاوَرُونَ. بَلِيَتْ بَيْنَهُمْ عُرَا التَّعَارُفِ، وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمْ أَسْبَابُ الْإِخَاءِ، فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَهُمْ جَمِيعٌ، وَ بِجَانِبِ الْهَجْرِ وَ هُمْ أَخِلَّاءُ، لَا يَتَعَارَفُونَ لِلَيْلٍ صَبَاحاً، وَ لَا لِنَهَارٍ مَسَاءً!

أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَداً. شَاهَدُوا مِنْ أَخْطَارِ

پیدابانی که درنیایند، یکپارچه بودند که پریشیدند، همبسته بودند که پراکندند، نه از دیرپایی روزگارِشان، و نه از دوری جایگاهِشان است که گزارش‌هاشان فراموش شده، و سراهاشان خموشیده، بلکه آنان را جامی نوشاندند که گویایی را به گنگی، و شنوایی را به کَری، و جنبیدن را به رامیدن دگرینِشان، که گویی‌شان فتاده بی‌هوشانی خوابیدَه‌اند، همسایگانی که با هم نیامیزند، و دوستانی که هم را دیدار نکنند، رشته‌های آشنایی میانِشان پوسیده، و انگیزه‌های برادری از آنان گُسسته، همگی‌شان تنهایند با آن که گردِهمند، و از هم گریزان با آن که دوستانِ یکرنگند، نه برای شبی بامدادی، و نه برای روزی شامگاهی شناسند!

هر شب و روزی که در آن کوچند همواره بر آنان پایدار، از رویدادهای

دَارِهِمْ اَفْظَعَ مِمَّا خَافُوا، وَرَاَوْا مِنْ آيَاتِهَا اَعْظَمَ مِمَّا قَدَّرُوا، فَكِلْتَا اَلْغَايَتَيْنِ مُدَّتْ لَهُمْ اِلیٰ مَبَاءَةٍ، فَاَتَتْ مَبَالِغَ اَلْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ. فَلَوْ كَانُوا يَنْطِقُونَ بِهَا لَعَيُّوا بِصِفَةِ مَا شَاهَدُوا وَ مَا عَايَنُوا!

سرای‌شان ترسناک‌تر از آنچه را می‌ترسیدند دریابند، و از نشانه‌های آن بزرگتر از آنچه را می‌سنجیدند بینند، هر یک از دوزخ و بهشت برای‌شان به درازا کشد تا جایگاه، تا رسد بیم و امیدِ سرشار، که گر آنچه را دیده و دریافته از آن گویند نتوانند!

وَ لَئِنْ عَمِيَتْ آثَارُهُمْ وَ اَنْقَطَعَتْ اَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ اَبْصَارُ اَلْعِبَرِ، وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ اَلْعُقُولِ، وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ، فَقَالُوا: كَلَحَتِ اَلْوُجُوهُ اَلنَّوَاضِرُ، وَ خَوَتِ اَلْاَجْسَامُ النَّوَاعِمُ، وَ لَبِسْنَا اَهْدَامَ اَلْبِلیٰ، وَ تَكَاءَدَنَا ضِيقُ اَلْمَضْجَعِ، وَ تَوَارَثْنَا اَلْوَحْشَةَ، وَ تَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا الرُّبُوعُ الصُّمُوتُ، فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ اَجْسَادِنَا، وَ تَنَكَّرَتْ مَعَارِفُ صُوَرِنَا، وَ طَالَتْ فِي مَسَاكِنِ اَلْوَحْشَةِ اِقَامَتُنَا؛ وَ لَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ

و گر نشانه‌هاشان نهان شده، و گزارش‌هاشان ناپییده، حقا که دیده‌های پندآموز در آنان نگریسته، و خردهای هوشمند از آنان شنیده، و بی‌آن که زبان گشایند سخن آیند و گویند: چهره‌های شاداب گرفته، و تن‌های فربه پوسیده، و جامه‌های ژنده را پوشیده‌ایم، و تنگنای گور فشار دهدِمان، و تنهایی را از هم ارث بریم، و گورهای سوت و کور بر ما ویران شوند، زیبایی تن‌هامان رفته، و نکویی چهره‌هامان دگرگون شده، و نشیمنِ‌مان در جایگه‌های تنهایی به درازا کشیده، و از

فَرَجاً، وَلَا مِنْ ضِيقٍ مُتَّسَعاً! فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ، اَوْ كُشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْغِطاءِ لَكَ، وَ قَدِ ارْتَسَخَتْ اَسْماعُهُمْ بِالْهَوامِّ فَاسْتَكَّتْ، وَاكْتَحَلَتْ اَبْصارُهُمْ بِالتُّرابِ فَخَسَفَتْ، وَ تَقَطَّعَتِ الْاَلْسِنَةُ فِي اَفْواهِهِمْ بَعْدَ ذَلاقَتِها، وَ هَمَدَتِ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقَظَتِها، وَ عاثَ فِي كُلِّ جارِحَةٍ مِنْهُمْ جَديدُ بِلًى سَمَّجَها، وَ سَهَّلَ طُرُقَ الْآفَةِ اِلَيْها، مُسْتَسْلِماتٍ فَلا اَيْدٍ تَدْفَعُ، وَ لا قُلُوبٌ تَجْزَعُ، لَرَاَيْتَ اَشْجانَ قُلُوبٍ، وَ اَقْذاءَ عُيُونٍ، لَهُمْ فِي كُلِّ فَظاعَةٍ صِفَةُ حالٍ لا تَنْتَقِلُ، وَ غَمْرَةٌ لا تَنْجَلي. فَكَمْ اَكَلَتِ الْاَرْضُ مِنْ عَزيزِ جَسَدٍ، وَ اَنيقِ لَوْنٍ كانَ فِي الدُّنْيا غَذِيَّ تَرَفٍ، وَ رَبيبَ شَرَفٍ! يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي

اندوهی رهایی نیابیم، و از تنگنایی فراخی نبینیم، و گر با خِرَدَتْ پنداری‌شان، یا پردهٔ روپوش از آنان برایت برداشته شود، حقا که گوش‌هاشان از انبوهِ **موریانه‌ها** تهی شده و کر گردیده، و دیده‌هاشان از **خاک** سرمه کشیده و کور شده، و زبان‌های رسای گویا در دهان‌هاشان فتاده، و دل‌های بیدار در سینه‌هاشان فرو فتاده، و در هر یک از اندام‌هاشان پوسیدگی تازه‌ای تباهیده و زشت کرده‌اش، و راه‌های پوسیدگی را در آنها هموار ساخته، رامیدگانی که نه دست‌هایی که باز دارند، و نه دل‌هایی که نالند، دل‌هایی بینی اندوه‌بار، و دیده‌هایی خلیده خار! آنان را در هر ترسنایی گونه‌ای است که نرود، و سختنایی است که پایان نیابد. چه گرامی تنی و دل‌آرا رنگی را که زمین خورده که در دنیا گوارا خوراک و برخوردار، و نازپرورده ارجمند بوده، که آنای اندوهش به شادی سرگرم بوده، و گر ناگواری می‌رسیدش به خوشی رو می‌کرد، خوشای زندگیش را دریغمند، و به خوش باشی و بازیش آزمند، آنی

سَاعَةِ حُزْنِهِ، وَ يَفْزَعُ اِلَى السَّلْوَةِ اِنْ مُصيبَةٌ نَزَلَتْ بِهِ، ضَنّاً بِغَضارَةِ عَيْشِهِ، وَ شَحاحَةً بِلَهْوِهِ وَ لَعِبِهِ! فَبَيْنا هُوَ يَضْحَكُ اِلَى الدُّنْيا وَ تَضْحَكُ اِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ، اِذْ وَطِىءَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكَهُ وَ نَقَضَتِ اَلْاَيّامُ قُواهُ، وَ نَظَرَتْ اِلَيْهِ اَلْحُتُوفُ مِنْ كَثَبٍ، فَخالَطَهُ بَثٌّ لا يَعْرِفُهُ، وَ نَجِيُّ هَمٍّ ما كانَ يَجِدُهُ، وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتَراتُ عِلَلٍ آنَسَ ما كانَ بِصِحَّتِهِ، فَفَزِعَ اِلىٰ ما كانَ عَوَّدَهُ اَلْاَطِبّاءُ مِنْ تَسْكينِ اَلْحارِّ بِالْقارِّ، وَ تَحْريكِ اَلْبارِدِ بِالْحارِّ، فَلَمْ يُطْفِءْ بِبارِدٍ اِلاّ ثَوَّرَ حَرارَةً، وَ لا حَرَّكَ بِحارٍّ اِلاّ هَيَّجَ بُرُودَةً، وَ لا اعْتَدَلَ بِمُمازِجٍ لِتِلْكَ الطَّبائِعِ اِلاّ اَمَدَّ مِنْها كُلَّ ذاتِ داءٍ؛ حَتّىٰ فَتَرَ مُعَلِّلُهُ، وَ ذَهَلَ مُمَرِّضُهُ، وَ تَعايا اَهْلُهُ بِصِفَةِ دائِهِ، وَ خَرِسُوا عَنْ

که او در سایهٔ زندگی بی‌خبرانه به دنیا می‌خندید، دنیا به او می‌خندید، چرا که روزگار خارش را به او کوبید، و روزها نیروهایش را کاهید، و ناخوشی‌ها از نزدیک به او نگرید، و رنجی در آمیختنش که نشناسدش، و اندوهی خلیدش که نیابدش، و در او نوچه‌های ناخوشی‌ها زابید، آنک که با تندرستیش همدم بود، پس به پزشکان پناهید تا رامشِ گرمی را با سردی، و رانشِ سردی را با گرمی باز آرندش، پس نه گرمی به سردی آرمید جز آن که گرمی خروشید، و نه سردی به گرمی روانید جز آن که سردی شورید، و نه داروها آن مزاج‌ها را سازگار شد جز آن که داروها هر مزاج دردمندی را یاری کرد، تا که پزشکش نومید شد، و پرستارش گیج گردید، و کسانش از شناخت دردش ناتوان شدند، و از پاسخِ پرسندگانِ از او گنگ شدند، و بر سر خبرِ

جَوابِ السّائِلينَ عَنهُ، وَ تَنازَعُوا دُونَهُ شَجِيَّ خَبَرٍ يَكْتُمُونَهُ: فَقائِلٌ يَقُولُ: هُوَ لِما بِهِ، وَ مُمَنٍّ لَهُمْ إِيّابَ عافِيَتِهِ، وَ مُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلىٰ فَقْدِهِ، يُذَكِّرُهُمْ أُسَى الْماضينَ مِنْ قَبْلِهِ. فَبَيْنا هُوَ كَذٰلِكَ عَلىٰ جَناحٍ مِنْ فِراقِ الدُّنْيا، وَ تَرْكِ الْأَحِبَّةِ، إِذْ عَرَضَ لَهُ عارِضٌ مِنْ غُصَصِهِ، فَتَحَيَّرَتْ نَوافِذُ فِطْنَتِهِ، وَ يَبِسَتْ رُطُوبَةُ لِسانِهِ. فَكَمْ مِنْ مُهِمٍّ مِنْ جَوابِهِ عَرَفَهُ فَعَيَّ عَنْ رَدِّهِ، وَ دُعاءٍ مُؤْلِمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصامَّ عَنْهُ، مِنْ كَبيرٍ كانَ يُعَظِّمُهُ، أَوْ صَغيرٍ كانَ يَرْحَمُهُ! وَ إِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَراتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ، أَوْ تَعْتَدِلَ عَلىٰ عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيا!

ناگواری که از او نهانندش ستیزیدند، یکی گوید: مُردنی است، دیگری به بهبودش امیدوارِشان کند، سومی آنان را بر مرگش دلداری دهد، و یاد آردِشان که زو پیش بهترانی از او مرده‌اند. در آنی که او در آستانهٔ جدایی از دنیا و هشتنِ دوستان است اندوهی از اندوه‌هایش بر او درآید، هوشناهایش پریشد، و تری زبانش خشکد، چه پرسشی که پاسخش را داند و از دادنش ناتوانست، و آواز دردآورِ دلش را شنود و نماید که کراست؛ از بزرگی که ستایدش، یا کوچکی که دل سوزدش! و هان که مرگ را سختناهایی است دشوارتر از آنچه شود گفت، یا که بر خردهای دنیویان آید راست!

---

۱. قرآن ۱۰۲ / ۱، ۲.

■ **این سخنان در منبع زیر آمده است:**
تمام‌النهج. کم ۵۴۱/۸، ۵۴۲، ۵۴۳ ← در همهٔ نسخه‌های نهج. با اضافات و اختلاف اندکی در برخی واژگان: ...وَخَطَراً مَاأَفْظَعَهُ، وَحُطَاماً مَا أَفْزَعَهُ، مُدکَّر ← مُذکِّر، الرَّبوع ← الرّسوم، فراط ← فرط، حلبات ← جلبات، البرزخ ← القبور، ارتجال ← ارتحال، عَمِيَتْ ← دَرَسَتْ، تهکَّمت ← تهدَّمَتْ، لهم في ← من، عقول ← قلوب.

